

رضا پاشا کتبخانه
 ۱۵۱۵
 ۵۸۰
 ۷۹۸



۱۷۸۸
 ۸۱۱
 ۸۸۰

نار
 در حرم
 ی

لوحه

احد
 در
 حرم

در
 حرم

مکتب
 در
 حرم

الوقت
 در
 حرم

منه

۳۲۱
 ۳۲۱
 ۳۲۱



۵۸۰

در حرم

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الترجمان

الحمد لله الذي ارسل الرسل ووضح السبل والهدى لنا الفهم
واعظم علينا المنة بالهدى والمنة وانزل الكتاب تليانا
للمعاني وانذارا لظلمة الجهل وهو الفصل لعين بالحق من تركه
من حصار نفسه الله ومن ابتغى الهدى في غير ما ضله الله
وصلى الله على محمد سيد الوري وعلى آله مصابيح الدجا ومنها
يتج المهي **اما بعد** في هذا الكتاب ترجمان القرآن
جمعه على ترتيبه بعد ان بالغت في تنديبه وقضا الله واياكم
لا لاجب ويرضى وحنينا الى الظلالة والعمى فانه خير مستوف
ولكم مامور بانكم ترجمان تعريبه برز باسند وروى به
لغست ترجمان وترجمان الترجمة لتفسير كرم

زبان بلقي ديدار العرف والعيان بناه سقن بكسي باجيني
يا باجي انور بناه كيرم من بالله خذاي عز وجل من الشيطان
ديوال شيطان الشياطين جمع الرحيم راند ونفريه
الاسم نام الاسماء والاسماء جمع ليد
بنام خدای الرحمن بزرگ خنشايشن الرحيم بشيار خنشايش

فاتحة الكتاب سبع ايات

الحمد لله مشكرو سبائيش واستنابيش خدای اعز وجل خد بشتوف
مردی محمد بشتايد مردی محمد استودني فهو حامدا ومردی
ستائنده است وذل محمد واور مردی ستوف است
ما حمد ولم حمد بشتوف مردی لا الحمد ومن حمد بشتايد مردی
ليحمد بايد که بشتايد مردی احمد بشتايد ۴ نور مردی لا حمد

مستای نمره البریخذاوند و پروژگار العالم این
چهاران واه چهران و صرحه انزیر است اندروی العالمون
جمع الملک الملیک المالک بادشاه ایوم روز الا یام جمع الدین
جزا داذن و حکم کرهن و معتور کرهن و فریاد بردار کشتن
یوم الدین روز حسنات و جزایا تو خدای وندرا
نجدی پرستیم ما عبد یوسستید مزدی یعبدی برستند
عباده برستیدنی شستین یاری خواهم هم مالا استقا
یاری خواستن المستعان آن که از وی یاری خواهند
اهدنا راه نمایی ترا اهدی راه نموی و روی
و راه یافت یهدی راه نماید مرهی مرهی راه نموی
المری راه نموی و روی و راه یافتی دران الصراط

و الصراط و السبیل و الطريق راه المستقیم راه راست
الاستقامة راست شدن و راست استاذن الذي آن
مروی اللذان آن دو مرد و الذین آن گروهی مردان
القی ان زن الدتان آن دو زن اللاتی و اللاتی و اللاتی
ان گروهی زنان انعت علیهم نعمت و اذی توایشان را
الانعام نعمت و اذن و چشم روشن کرد ایندن و سی
بر علیه بر و مره علیها بر ایشان دو مره علیهم بریشان
کره می مردان یلها بر وزن علیها بریشان دو زن یلین
بریشان کره می زنان علیها بر تو مره علیها بر شما دو
مره علیها بر شما کره می مردان علیها بر تو زن علیها بر شما
و وزن علیکن بر شما کره می زنان علیها بر من علینا بر ما

غیر جزو نه المغضوب علیهم که خشم گرفته بر ایشان غضب
علیه خشم گرفته بر و سره ای غضب علیه خشم گیرد بر و سره
الغضب خشم گرفتن و الاضالین و نه گمراهان منزل
گمراه بشد مروی یضرب و یضرب گمراه شود الضلال و الضلالة
گمراه شدن امین و امین چنین با ذوقی طایفه سر
یا نبیة **سورة البقرة مائتان و ثمانون و سبع آیات**
الحمد ای ان الله اعلم منم خدای ستدای پرستش می دانم
اعلم می دانم ذکر کتابی در این کتاب لاری
فیه هیچ شکلی نیست و روی حدی ای ها و یاراه غانیده
است المعتقدین بر معجز کاران را الاتقا و حلال کردن بچونون
ایمان می آورند الا یان بکر یزدن و راست داشتن چیز

این که ایندن بالغیب بنا پیدا یفی قیامت و بهشت
و دوزخ و یقینون بیای می دارند الصلوة غار الصلوات
جمع الاقامة بیای و اشقن چیز و بران مرد و مت گمراه
و راست کردن چیزی و بیای کردن و بها و از این
رزقنا هم روزی دادیم ما ایشان را رزق روزی
و اذ مری یوزق روزی و بعد رزق روزی و اذی
یفتقرون نفقه می کنند الا اتفاق نفقه کردن بجا باین
انزل فرود فرستاده است الانزال فرود فرستادن
و فرود آوردن انزل فرود فرستادن و انزال شد
ایکد سری توهم الا انزال فرود فرستادن و فرود آوردن
انزال فرود فرستادن و فرود فرستادن و انزال مانده

ما بعد چه من یسر قبل که از پیش تو مرده و نظر بالاخره و بر آن
آخرت هو او مرده و همای ایشان دو مرده هم ایشان کرد
هی سر دانی می آن زن صفا دو زن هن آن کر و صی زنان
الایقان می کمان شرف یو قنونی می کمان شوند و کمران
مرده ذاکران دو مرده تکران زن تکران و دو زن و ویکر
زن کر و صی مردان و زنان علی معدا بود راه راست
الحمد لکون رستگار از افلاک رستق از به مکر و به ویر
ذکی یاقین و بقا یافتن آن زن و آن بدرستی و راستی
ان و اتنی بدرستی که من انا و اتنی بدرستی که ما
گفروا کافر شدند ایشان الکن کافر شدن سوا آمد
یکسا نیست انرا در نیم کرم و کاهی و افن اندر نیم

ای بیم لر می تقایشان ام یا اکرم تنذر و بیم نکردی تقایشان را
حکم الله مهریم و خطای غنم مهر شد ختم مهر نهادی الحکم مهر
نورن القلب و علی قلن هم برده و ایشان السبح اشنوی
الاسماء جمع البصر یلیای و علی ابصار هم بر دنیا و ییها ایشان
العشق و العداوة و عوشتن له او مرده را الحما ایشان دو مرده را
لحم ایشان کر و صی مرده انرا طهان زن را طها ایشان دو مرده را
لحم ایشان کر و صی زنان را عذاب عظیم عذابی بزرگ را انسان کر
الناس مرده مان من کیستت من ان کس من یقول کس هست
کمی کوید القول گفتن الاخن و ابسین امتا ایمان او رحیم
و ما هم بمؤمنین و نیستند ایشان مؤمنان الحما و العداوة و الحدا
یا کس قریب و ازین تقاد و عوشتن قریبی از نیک با خدا و خدع

بفریفت کذب خدا و ماخذ من قدر یلیق الا انفسهم مکرر
 خویش را النفس من النفس و النفوس جمع و ما یستعدون
 و لی و انما الشعور انستنی شعری بدانت مرعی بشعر بداند
 ما قلوبهم و رد لغاء ایشان مرضی و تقای المرضی بیمار
 الزیاده افزون شدن و افزون کردن فرا و هم الله بینزوف
 ایشانرا خدای عذاب الیم عذابی در زمانه کائنات بودند ایشان
 الکون و الکیف بدین یکذب و دروغی بویزد کذب
 دروغ گفت مرعی یکذب و دروغ بویزد کذب و روح گفتی
 یکذب و دروغ و از زندقه کذب بدروغ زن و اتق
 اذ فاذا انکاه را اذا قتلهم و چون کونید ایشانرا لا
 تفسدوا و اما مکین الا فساد فساد و کون المفسد
 تباهی کنندگان لا ارض فی الارض جمع اغا بدرنی اناس غیر
 المصلح بدزدگان الاسلام باصلاح آوردن حاجانکر

السیفیه فی خوف السفلی جمع الابدان
 و لکن و لیکر لا یعلمون می دانند علم بدانت یعلم
 بدانند علما دانستن فهو عالم او مردی داناست
 اعلم بدان لا تعلم بدان و اذا القو و چون بیند
 القادیز و در سیدن و اذا خلو و چون خالی
 شوند الخلاء و الخلو خالی شدن و بپزاشتن
 الی شیاطینهم و ادیوار خویش ایشانرا
 ما و اشتیاق مع و امعه و او مرد را استیزار
 افسوس داشتن مستهزون افسوس دارند
 كان المد کسیدن و در ظلمات فرو گذا
 شتن و مدغم و فرو می گذارند ایشانرا
 فی طغیانهم در ضلالت ایشان العمد سرشته
 شدن یعمهون سرگشته می شوند ایشانرا
 خزین و فروختن ایشانرا بخزید مردی

علمتنا اموزد
 قوم را

بشتری بخردا شتر خریدن فهو مشتري
او مرد خرد است ما اشتری ولم اشتری
خرد مردی لایشری و لایبشتری
خرد مردی لبشتری باید که خرد مردی
لایشری باید که خرد مردی لایشریها
خرد لایشری خرد تو مرد استند خردند
ایشان کردی فمارجت سودمند نیامد
خوار که باندی ایشان الرج سود لای
الاهند راه راست یاقن المقندين راه راست
یا وندکان مثلهم کمثل الذی چون صفی
ان کی استوقد یور وخت الاستیقاد
بفروختن التل النار التل النيران جمع
کلاما انکاه اصوات روشن شد الاضاء روشن
شدن

حوله کردا کرد او ذهب الله یورهم برزد
خذ ای نور ایشان التل دست برداشتن
ترکهم بکذاست ایشانرا الظلمات تاریکیها
جمع ظلمة الاضدادین لا یفهمون عی
تینند ضم کر اند الاجمع کریم کینند
ع کر اند الاجمع لک الاعی کون الخوع
باز گشتن لا یرجون مازی کردند اولی
یا چون باران سخت من السماء لم یبع یلند
الرعد بانک کردن ابر البرق السنه
الحمل کردن یعملون می کنند اصابعهم
انگشتنهای خویش الاصبع ارگشتن فی
اذ انهم در کوشهای خویش الاذن کوشش
الاذان جمع الصواعن اوازه های سخت

جمع صاعقه خدای الموت خدای کردن لَمَرَلْ
لَحْدَ بر هیز کردن خدایت بر هیز لَمَرَم
اخذ بر هیز کَم الموت بمر دن مات
بمرد مردی بخت بمیزه مت بمیز تو مرد لَمَت
میش تو مرد میت مرد محیط با الکافر
هلال کننده است کافر ترا الاحاطه
کرد بر آمدن و هلاک کردن و بد است
کاد خواست کی باشد و بوز بکاد خواهد
و ما کادوا یفعلون و نحو اینست کی بکنند
خطف بر بوز و خطف بوز باید خطف بر بوم
الخطف بوزدن کما هرگاه مشی بر وقت
مردی پیشی بر و ذالمشی رقت مشوا بر وقت
ایشان مردان اظلم تاریک شد اظلاما
یظلم تاریک شود

نامو با ستاد من از کوه مردان

قام با ستاد مردی بوم با ستاد الفیام استادن
و بر فاش و بسر بردن کاری و لو شای الله
اگر خواستی خدای المشیه خواستی شیت
خواستم اشا خواهم ان شای الله اگر خواهد
خدای ما شای الله کان الخ خواهد خدایا باشد
و لو شینا اگر ما خواستیم و ما نشا و نحو امید
شما الا ان شای الله مکرری خواهد خدای لذهب
بسمهم هر ایند پیروی شیوای ایشان الدمار
شدن دهن بشدم اذهب بشوم اذهب بشو تو
مرد لانه دهن بشو دهن به ببرد او را علی
کل شی بر همه چیز السدس والقادر توانا
المقتد ایضا یا لایها الناس ای مردمان
یا خرف نداست ای منادای مفردست هاتیه

است

النار نعت ای است خلقکم بیا فرید شمار الخلق افرین
الخلق والخلق افرید کار لعل مکر لعل مکر
شما شقون خنجر کشید شما جعل بگوید و بیا فرید
شما بساطی الفرش والفرش هرج بکشتن شد
السماء اسمان سماقی الماء اب اخرج بیرون
اورد الاخراج بیرون اوردن التمران میوها
جمع ثمره الاندازه نمایان جمع نیت تو مرد
انما شما دو مرد انما شما مردان انما من نحن ما
التنزیل فرو فرستادن و فراد اوردن الاشارة اشد
ای امد مردی آیت امدتم فاتوا السورة بیا فرید
سورتي میانی روز بودی ما و من المثل مانند
الامثال جمع الشهد والشاهد کواه و حاضر
الشهد والشاهدون جمع واعوا شهدا کما نجوا

العبد بنده
عبد بنده
العباد بنده

نید کواهان شمارا دون جزونه الصدق راست
کفش و راست کرد ایندن اصدق راست
کوتی تو صادق الوعد راست کند و عد
فان له تفعلوا و اگر نکنند ولن تفعلوا و هر
کزن کنند الوقود و الخطب هبزم الاحجاز و
الحجاة سنگها جمع حجره الاعداد ساختن اعد
ساخته شده است البشیر مشد کان داذن
العمل کار کردن عملوا کردند الصالحات
کارهای نیک الصالحه نیک و جنات بوستانها
جمع جنة الجنة بهشت الجنای رفیق تجری می
روز من ختمها ای من تحت استجارها در زیر
درختهای آن الشجرة درخت الانهار را
جویها جمع نهر و انوار و اوردند ایشان

مُتَشَابِهًا بِهَمْ مَائِدَةُ التَّشَابُهِ بِهَمْ مَائِدَةُ الزَّوْجِ
وَالزَّوْجَةُ زَيْنُ الزَّوْجِ زَيْنُ مَطْهَرٍ بِأَلْ كَرْدَانِيَّةِ
التَّطْيِيرِ بِأَلْ كَرْدَانِيَّةِ خَلْدِ جَاوِيْدُ شَدَّ جَلْدِ جَاوِ
يَدُ شَوْزِ الْخَلْوِ دُجَاوِيْدُ شَدْنِ خَالِدِيْنَ جَاوِيْدُ شَوْ
نَدْرَكَانِ الْأَسْحَا شَرْمِ دَاشْتِ وَزِيْدَةُ بِلْدَاشْتِ
لَا يَسْتَحْيِي شَرْمُ نَدَارْدُ أَنْ يَصْرَبَ كَيْ يَبْدَأَ كَرْدُ شَلَا
مَشْلَى الصَّرَبِ بَرْدَنْ وَنَقْشُ بَرِيْدُ كَرْدَنْ بَعُوْضَةُ
يَشْتُهُ لَهَا فَوْقَهَا الْحَجْرُ أَرَأَيْتَ الْحَيَّ دَرَسَتْ
عَبْدَانِيَّةُ مَا الْعَبْدَانِيَّةُ الْعَبِيدُ جَمْعٌ مَاذَا جَمْعِيْنِ
أَرَادَ حَاسَتْ الْأَرَادَةُ خَاسَتْ يُفْلِدُ بِي رَاهُ
كَوْدَانْدُ الْأَصْلَ لَبِي رَاهُ كَرْدَانِيَّةِ مَرْدُوْنِ
أَسْوِءُ أَرْجُ خَدَّيْ ذَاوَهُدَا اِبْنِ مَرْدُ ذَاوَهُدِيْنِ
اِبْنِ دَمَرْدُ هُوَ لَا اِبْنَ كَرُوْمِيْ مَرْدُ أَنْ وَزَنَانِ هَدِيْ

اِبْنِ زَنْ هَانَانِ اِبْنِ دُوْرَنْ الْكَيْشِيْدُ سِيْدُ وَمَا
يُفْلِدُ بِي رَاهُ كَرْدَانْدُ الْفَاسْقِيْنَ بِمَرْدُوْنِ اِبْنِ دَكَانِ
أَرْوَمَانِ خَدَّيْ جَمْعٌ فَاسِقِ الْمَقْصُودِ شَرِكِيْسْتَرِ عَدَدُ
وَنَابِ بَارْدَا دَنْ رِيْسْمَانِ مِنْ بَعْدِ لَرِيْسِ مِثَاقِهِ
اِسْتَوْلُ شَدْنِ اَنْ الْقَطْعُ بِرِيْدَنْ قَطْعُ بَرِيْدِيْمِ
الْاَمْرُ مَرْدُوْنِ مَرُ بَرِيْمَايِ تُوْمَرْدُ الْوَصْلُ بِوَيْسْتَرِ
وَصْلُ بِيُوْسْتِ يُفْلِدُ بِيُوْنْدُ حِيلُ بِيُوْنْدُ تُوْمَرْدُ
اَنْ تُوَصْلُ كَيْ بِيُوْنْدُ الْخَاسِرُوْنِ زِيَانِ كَارَا اَنْ
خِيْسَرِ زِيَانِ كَارُ شَدَّ مَرْدِيْ جَمْعِيْنِ زِيَانِ كَارُ شَوْ
لِخِيْسَرِ اَنْ زِيَانِ كَارُ شَدْنِ اِمْوَانَا مَرْدُكَانِ جَمْعُ
مَبِيَّتِ الْاِحْيَاءُ زَنْدُ كَرْدَانِيَّةِ اِحْيَيْتُ زَنْدُ كَرْدَا
نِيْمُ اِحْيِ زَنْدُ كَرْدَانِيْمُ مَسْ اَلْاِمَانَةُ مَبِيَّةُ اِبْنِ
بِمَبِيَّتِ مَبِيْرَانْدُ جَمِيْعَاهُمَا ثُمَّ لَرِيْسِ اِسْتَوِيْ قَصْدُ كَرْدُ

النَّوْبَةُ رَاسَتْ حَرْدَنْ فَتَوَيْهَنْ بِأَفْرِزِ اسْمَاءَ بَشَارَا
سَبْعَ سَمَوَاتٍ هَفَّتْ أَسْمَانُ الْمَلَائِكَةِ فَرَشَتْكَانَ
جَمْعَ مَلَكٍ خَلِيفَةُ خَلِيفَةٍ لِلْخَلِيفَةِ جَمْعُ «السَّفَكِ»
خَوْنٌ رَجَحْنِ سَفَكِ الدِّمَاءِ بِرِزْدِ خَوْثَا الشَّيْخِ
خَذَارَا بَيَانُ لِرَهْمَةِ عَيْبَاهَا يَزِيدُ كَرْدَنْ نَسَبُ بَحْدِ
نَسَبِ حَيْثُمِ بَسْتَايِشِ تَوَالِدِ تَقْدِيرِ بَالِ كَرْدَنْ
وَبَيَاكِي صِفَتِ كَرْدَنْ نَقْدِ لَدِ بَيَاكِي صِفَتِ حَيْثُمِ
تَرَا التَّعْلِيمُ فَرَا حَيْثُمِ أَمُوشِ عَرَضِ عَرَضِهِ كَرْدُ
بِعَرَضِ عَرَضِهِ حَيْثُمِ كَرْدُ عَرَضِ عَرَضِهِ كَرْدَنْ عَرَضِ
عَرَضِ كَرْدِ بِلَا اِلْبَاحِ خَيْرِ دَاخِلِ اِبْدِيُونِ مَرَا
خَيْرِ دَهِيدِ سَبَاحَتِ دَوْرَا زَعِيْبِ وَبَاكِي تَرَا
لِحَكِيمِ دَرَسَتْ كَارُو دَرَسَتْ كُنَارُ الْحَمَاءِ جَمْعُ الْاِبْدَا
اَشْكَارَا كَرْدَنْ تَبْدُوْنِ اَشْكَارَا حَيْثُ شَمْسُ

۱۱
كَمْ يَوْشِيْدُ بِلَمْ كَمَا مَا جَدِ سِرْمِيْدِ
نَمَاذِ سَجْدِ سَجُوْدَا اَلْبَاسِ سَرَبَارْدَنْ اَبِي سَرِيَا
رَزَا اَلْاَسْتِكْبَالُ كَرْدَنْ كَشِي كَرْدَنْ كَنْ
اَرَامِ كِرْفَتِ سِرْكُنْ سَكُوْنَا اَسْكُنْ اَرَامِ كِرْ
تَوَرْدِ لَا اَسْكُنْ اَرَامِ مَكْبِرِ تَوَرْدِ اَلْاَكْلِ خُوْدَنْ
اَكْلِ خُوْدِ كَلْ خُوْدِ حَيْثُ هَرْجَلَا شَيْخِمْ خَوَا سَتِيْدِ
شَمَا قَرَبِ نَزْدِيْكَ حَيْثُ شَدِ يَقْرَبِ نَزْدِيْكَ
شُوْزِ الْقَرَبَانِ نَزْدِيْكَ حَيْثُ شَدِ لَا قَرَبَا
نَزْدِيْكَ مَشُوْزِ شَمَا اَلْاَزَالِ بَلْغَرَا بَلْغَرَا
وَاَكْرَدِيْدَنْ تَرْجُوْنَ وَامِي كَرْدَانْدِ شَمَارَا
حَيْفَ حَكُوْنَهُ هَبْطُ فَرُو اَمْدِ يَهْبُطُ هَبْطُ الْعَدُوْ
دَشْمَنْ اَلْاَعْدَا جَمْعُ اَلْاَسْتِقْرَارِ اَرَامِ كَرْفَتِ
مَشَقَرِ جَايِ اَرَامِ رَعْدَا فَرَاخِ رَعْدَا بَسِيَارِ

۱۷
بغمت شد یو غدر غدا الظالمون ستمکاران جمع
ظلم متاعا بر حذر داری ای چنین تاهنگا ری
تلقی فرا گرفت تلقی تلقیا کلمات سخنها جمع کلمه
تاب علیه توبه اذا ورا یووب توبه دهه التوبه
توبه کردن و توبه اذا ان التواب توبه دهنده
و توبه کشنده الایة نشان الایات جمع و تبع
بسر روی کرد بتبع تبعاء خاف بتوسید خاف
بتوسد الخوف توسیدن حزن اندوه کن شد حزن
حزنا اصحاب النار اهل دوزخ یابی اسد ایل
ای فرزندان یعقوب الذکور و الذکری
یا ذ کردن یعنی بغمت من الذهب و الذهب
توسیدن ذهب بتوسید بذهب بتوسد و
ایای قارهبون بتوسید از ما الایضا و قالون

او فوا بعدی وفا کشید بیمان من الصدید راست
کرد اسنن الاول بشیر الثمن بها القلیل اندک
ایای فالتقون خند کشید لزمن لبس پوشیده
کرد مه دی لبس لبسا و تلمو الحق ای و تلموا
و موشید حق را استاد اذن ار لغوا ای
صلوا نماز کشید البرئیعوی کردن و بدیر
من طاعت و راست شدن سوکند برت
نیلوی کردم البرئیعوی کم العلم دانای
کل همه کما جمله ان الیه بدو مرد بشی و فراموش
کرد بشی فراموش کشد النسیان فراموش
کردن تلی خواند تیلو خواند البیاض خواندن
تتلوای خواند شما عقل دریافت و خد مند
شد یعقل عقلا الصبر شکیبایی و کون

۱۲
امیر و اشیمایی سید صبر شیر کبار کرد
الکبیره ای ثقیله کران است الحاشیع تر پکار
یظنون یقین می گاشد الظن سمان بردن و
یقین دانستن عنایان عنی از من عنایان
ما بعضکم بر حق از شما یا ایاتنا نشانهای ما
الملاقات کسی را دیدن و چیزی رسیدن التفضل
فصل نماز آن اجرا باداش دادن و بکار دادن
قبل پذیرفت یقبل قبولاً عدل بدلی شفاعت
خواهشنی اخذ فرما گرفت یاخذ اخذاً خذراً
حیر النصریاری کردن و اهرم بنصره
و ایشانرا یاری نکنند المنجیه برهانید مناله
فرعون از اتباع فرعون السوم رج و خوار
مخوذن بسوم مؤنهم می جشانیدند شما را سوا

العذاب حتی عذاب التذیح بسیار کشتن
یدجون می کشند ابتاکم بسوان شما را جمع این
الاستحیاحم داشتم و زنده گذاشتن و سچون و ز
ند می گذاشتند فیناکم زمان شما را البلام کرده
رسانیدن و نعمت دادن و از مؤذن الفرق جدا
یاز کردن الجرد دیا الجار و الجور و الجور
جمع الاجبار برهانیدن الاعراق عرقه کردن
المواعید و عهد دادن کسی را اربعین لیله جهل
شئت الخاذ و اکرمت العجل کو سالد العقو
فر و گذاشتن جوم لکنه کار الشکر سیاس
داری کردن لقوم قوم خویش یا الفرقان کتابی
لا جدا گاه میان حق و باطل الباری افریننده
خیر بهتر همه معاینه الدویه دیدن رای دیدن

بوی بیند نزدی ببینیم ما رو بین تو مرد را ببیند
شما دو مرد را و ببیند شما مردان را ای بین تو زن
را ببیند شما دو زن را بین ببیند شما زنان الظلم
بستم کردن القتل کشش عند نزدیک عندی
نزدیک من عندنا نزدیک ما لن تو من لک بر است
ندایم نداد که ان نظربن کرست نظرو نظرا
له بعثناکم برس زنده کرد ایندیم شما را البعث بیه
کران و بر ای بخش و فرستادن خللنا ساینده
کرد ایندیم الغام مبع کما افاق را فرایو ساند الم
ترکین السلوی سمانه الصدیق راست گفت و
کرد ایندین وعده الطیب خلال و باک الطیبات
جمع القرینه دیر القری جمع عناد تو بنا قرونه
کنا ههای ما الخطرفه نمادن حتی تا الدخول در شدن

۱۲
اکثر درای تو مرد الباب در لذت و خطیة
کناه الذنوب و الخطایا جمع الغفران و المغفرة
بیامور دین تغفر بیامور دین غفرنا بیامور
تیزیم ما الاحسان نیکی کردن الحسن نیکی کار
التیول بدل کردن قس بدل هزل بدل کید
انرا الرجز عذاب الفسوق بیرون آمدن
ار فرمان خدای تعالی الاستسقاء آب خوا
ستن استسقی آب خواست بعضای بعضای تو
العصا عکاره العصی جمع الاتقاد شاربید شدن
فاجرت شاربید شد انتفاع عشره عینا دو انورده جمده
قدیمه سنی ایاس مردمان کل اناس هر قومی را
مشرقیهم آب خورش الشرب اشامیدن شرب
بیاشامید بشرب بیاشامد و لا تقو شامد ملیک

عَنْ قَسَادِ كَرْدٍ يَعْنِي قَسَادَ كَنْزِ عِبَادِ كَرْدٍ فِي
كُلِّ طَعَامٍ وَاحِدٍ بَرِيكٍ طَعَامِ الدُّعَا وَاحِدٍ دُعَا
خَوَانِدَا الْإِبَاتِ بَرِيكٍ بَرِيكٍ وَبَرِيكٍ بَرِيكٍ
بَارِدٍ زَمِينِ الْبَقْلِ تَرْتِ الْفَتَا خِيَارِ الْقَوْمِ وَالْقَوْمِ
بَسِيرِ الْقَدْسِ مِي جَوِ الْبَقْلِ بَارِ الْإِسْتِدَالِ بَرِ
حَرَفِ أَدْنَى حَنِيسِ تَرِ الْمَصْرِ شَهْرِ الْمَصَارِ
أَجْمَعُ سَأَلْتُمْ خَوَاسِتِ شَمَا السُّوَالِ وَالْمَسْأَلَةِ
فَاسْتَنْزِ وَبَرِيكٍ وَصَفَرِ بَرِيكٍ الْبَقْلِ وَالْمَسْأَلَةِ
نَهَارِ شَمَا بَرِيكٍ سَرِ حَرَفِ الْبَقْلِ وَالْمَسْأَلَةِ
وَالْمَسْأَلَةِ خَوَاسِتِ الْمَسْأَلَةِ دَرِ الْبَقْلِ شَمَا
بَارِدِ شَمَا وَاحِدٍ دَرِ الْبَقْلِ بَرِيكٍ بَرِيكٍ
دَرِ كَنَاهِ مَنْ بَارِيكٍ بَرِيكٍ كَنَاهِ أَوِ الْبَقْلِ
أَنْكَ أَوْ رَا بَرِيكٍ شَمَا مَرْدَمِ رَا خَرِ كَنْزِ

وَأَكَاهُ كَنْزُهُ أَرَحْدَايَ نَعَالِي ١١ أَنْبِيَا وَالنَّبِيُّونَ جَمْعُ
عَصَى نَافِرْمَانِي كَرْدٍ بَعْضِ عَصِيَانَا عَصَا
نَافِرْمَانِي كَرْدِ الْإِعْتِدَادِ لَزَجِدِ بَرِيكٍ
وَبَارِدِ كَرْدِ هَادِ جَهْوَزِ شَمَا مَرْدِي الْبَقْلِ
هَادِ وَهِيَادَةُ هَادِ نَافِرْمَانِي كَرْدِ مَالِ الْفَصَا
وَبَارِدِ تَرِيَايَانِ جَمْعِ عَصَايَ الصَّائِبِينَ أَرِدِي
بَارِدِي شَمَا كَنَاهِ مَبْنِي لَزَجِدِي بَرِيكٍ شَمَا
صَبَا الصَّالِحِ بَرِيكٍ مَرْدِ الْمَسْأَلَةِ عَهْدِ وَبَارِ
وَرَفْعَا بَرِيكٍ دَرِ الْبَقْلِ بَرِيكٍ بَرِيكٍ
قَهْ زَمِينِ أَوْ فَوْقِ بَرِيكٍ مَرْدِ الطُّورِ وَالْحِلِّ كَرْدِ
بَقْلِهِ جَدِ وَجَدِ الْبَقْلِ بَرِيكٍ بَرِيكٍ
تَقُولُ بَرِيكٍ كَرْدِ لَوْلَا أَحْزَ الْفَصْلِ فَضْلِ كَرْدِ
وَافِرُونِ شَمَا الْحَمِّ وَالْحَمَّةِ خَشْتُونِ لَقَدْ بَرِيكٍ

السَّبْتُ شَيْئٌ قَرْدَةٌ بُوْدُكَانَ لِحَسود و رَشْدَنَ خَا
سَبِينِ دُرَاں اَحْسود و رَشْتُونْدَنُكَالَا عَجَبُ دَنِي
بِنِ يَدِيدِ بِيَشِ اَنْ مَوْعَطَةٌ بِنْدَ دَاذَنِي الدَّخْ
كُشَنَ اَنْ تَدْخُوْا اِلَى بُكَتْ الْفَقْرَةِ مَا زَهْ كَلَوِ الْهَرْدَا
اَفْسُوسَ الْجَاهِلِ دَاذَنَ اَنْ جَهْلُ نَاذَا اَنْ شَدَّ مَدَا
جَهْلُ جَهْلًا وَ جَهْلًا لَفَ بِيَشِ بِيَدَا كُنْدَ النَّبِيِّ بِيَا
خَرْدَنَ مَا هِيَ جِيَتْ اَنْ الْعَاظِ بِيَدَا وَ الْبَكْرُ
جَوَانِدُ عَوَانِ مِيَانَهُ نَدَّ بِيَرُوْنَهُ جَوَانِ بِيَشِ مِيَانِ بِي
وَيْنُكَ مِيَانِ مَسْ وَ تَوُ الْفَعْلُ كَرْدَنَ اَفْعَلُوْا كُنْدَ
مَا بُوْ مَرُوْنِ اَنْ جِيْ فَرْمَانِدَ شَمَارًا مَا لَوْ هَا جِيَتْ
لَوْنِ اَوْ الْكُوْنُ رَنْكُ صَفَرًا زَرْدَ فَاغَ نَدَكِ
زَرْدِ الْيَرُوْرُ شَاذَ شَدْنِ وَ شَاذَ كَرْدَنِ شُوْ
كُنْدَ الْبَقْرِ كَاوْ نَامَ جَنْسِ اسْتِ الدَّلُوْلُ زَامَ

زَامَ كَرْدَ فَلَا بَارَ سُوْرَانِدَنَ رَمِيْنِ وَ كَرْدَ
بِرَا كُنْدَ السَّقِيَّ اَبَ دَاذَنَ الْحَرْثِ كُنْدَ كَارِيْنِ
التَّسْلِيْمِ سَلَامَتِ دَاذَنَ وَ سَلَامَ كَرْدَنَ مُسْأَلَةً
سَلَامَتِ دَاذَهْ اَزْ هَمْدِ عَيْنِهَا لَاشِيَّةٌ فِيْهَا بِيَشْتِ
لِيْنَتَانِيْ دُرُوْا اَنْ اَكْتُوْنُ جِيَتْ بِلِحْزَانِ
رِيْ حَرْطِ الْحِيْ اَمْدَنَ حِيْ بِيَا تُوْمَرْدَ قَا الدَّرَامِ
خَلَاَفَ كَرْدَنِ شَمَا الْبِدَا اَبَا يَكْدِرِيْ خَلَاَفَ
كَرْدَنَ كَذَابِ الْهَجِيْنِ الْوَقِيْ مَرْدُكَانِ بَرَاكُمُ
فَرَا شَمَا نَمَانِدَ قَسِيْ حَنْ دَلِ شَدَّ لِقَسُوْ حَنْ دَلِ
شُوْزُ الْقَسُوْةِ وَ التَّسَادَةِ حَنْ دَلِ شَدْنِ اَوَا شَدَّ
يَا حَنْ تَرِ شَجَرُ رَوَانِ شُوْزُ الْبَقْرِ رَوَانِ شَدْنِ
تَشَقُّقُ شَكَا فَتَدَّ شَدَّ التَّشَقُّقُ شَكَا فَتَدَّ شَدْنِ
حَرْجِ بِيَرُوْنِ اَيْدِ الْحَرْجِ بِيَرُوْنِ اَمْدَنَ الْحَرْجِ تَرِ

سِيْدَنَ

حَشَى بَرَسِيْدُ الْغَفْلَةِ وَالْعَفْوُ غَاوِلٌ شَذَرُ عَمَّا
اَزَاخَ اَفْطَلُوْنَ طَعْمِي دَارِيْدُ طَعْمِ طَعْمٍ دَاشْتِ مُرَدَلِ
بَطْمِ طَعْمَاوِ طَعْمَا الْفَرِيْقُ كُرُوْهُ سَمْعٌ بَشْتُوْذِ بَيْعِ
سَمْعَاوِ سَمَاعَا الْكَلَامُ حَتَّى الْحَدِيْثِ حَدِيْثِ كُرْدِ
اَحَدِيْ تُوْنَهْمُ حَدِيْثِي كَيْدِيْ شَمَا اِيْشَانِ رَافِعِ اِلَلّٰهِ
بَلَكَاذِ حَدَايِ يَفِيْحُ فَتَحَا لِيْجَاوِ كَمُ تَا جَتِ كُوْبِيْدِ
وَاَسْمَا الْحَاجَّةُ وَالْحَاجُّ بِاَكْسَحِ حَتِّ حَقِيْقِ
بِيْشَرُوْنَ بِيْمَانِي كُنْدِ الْاَسْرَارِ اِيْمَانِ كُرْدِ
وَاَشْتَارَا اَكُرْدِ يَعْطُوْنَ اَشْتَارَايِ كُنْدِ
الْاِعْلَانِ اَشْتَارَا اَكُرْدِ اَمِيُوْنَ نَاوُ شَدَلِ
جَمْعُ اَمِيِ الْاَمَانِي دَرْ عَمَّاوِ وَهَادِنِ جَمْعُ اَمِيَةِ
وَالِهْمُ تُوْنَسْنَدِ اِيْشَانِ الْاِيْطَنُوْنَ مَكْرُوْمَانِ
بَرْدِ كَالِ الْفَضْلِ لَمَّا بَرْدِ وَبَرْدِ اِيْشَانِ وَبَلِ

وَ اِيْ يَكْتَبُوْنَ يُوْنُسْنَدِ الْكُتَابَةِ نِيْشْتِ اِيْدِ
بِيْمِ بَرَسْتَهَايِ خُوِيْشِ اِيْدِ دَسْتِ لِيْشْتَرُوْا
تَاخِرِيْزِ بِيْشَرُوْنَ كَسْبِي كُنْدِ الْكَسْبِ
كَسْبِ كُرْدِ لَنْ تَسْنَا سَنَا يَزِمَارِ الْمُسِّ
سُوْدِ اَيَا مَارُوْرَهَا مَعْدُوْرَةُ سَمْعُوْدِ الْعَدُوْ
سَمْرَدِ لَنْ يَلْفِ اِلَلّٰهُ خَلَاوْ نَكْنَزِ حَدَايِ لَمَانِي
الْاِخْلَافِ خَلَاوْ كُرْدِ بَلِي اَزِي السِّيَةِ بِيْزِي
السِّيَاتِ جَمْعُ الْوَالِدَانِ مَاذَرُوْبِيْزِ الْوَالِدِيْزِ
الْوَالِدَةُ مَاذَرِ الْوَالِدَاتِ جَمْعُ ذَوِي الْفَرَقِ
خُوِيْشْتَاوَنْدَانِ ذِي الْقُرْبَى خُوِيْشْتَاوَنْدِ الْبَنَامِ
بِيْ بِيْزَانِ جَمْعُ بِيْمِ الْمَسَاكِيْنِ بِيْجَارِ كَانِ جَمْعُ
مَسِيْكِيْنِ حَسْبَا نِيْكُوِيْ مَعْرِضُوْنَ رُوِيْ
رِيْ كُرْدِ اَشْدِ كَانِيْعِ الْاِعْدَاوِ رُوِيْ رِيْ كُرْدِ اِيْدِ

الدار سرای من دیار کز از سیراهای شما
افرنم بپذیرفتید شما الاقرار اقرار دادن
و قرار دادن بشهدون کواهی می دهند
شهد کواهی از شهد کواهی دهد و حاضر شود
شهادت کواهی داذبی نظاهر و هم بشت می شوید
النظار هم بشت شدت الایم دینه العدا و سزا
کردن و اساری و اسیری اسیران اسیر
دست گیر کرده تقدوم و تقادوم بازی خرید و
ایشانرا المفادان و الفدا کسی را از اسیری
باز خریدن حرم و حرام کرده الحريم حرام کردن
الحزی رؤای خزی رسوا شد بخوی رسوا شود
الحیوة الدنيا زندگانی دنیا بردون بازی گردانید
ایشانرا الرد باز گردانیدن رد دت باز گردانید
من

ارد باز گردانم فلا یجفف سبک نکنند الخفيف
سبک کردن فقیما از بس فراداشتم الفقيد
از بس فراداشتن چیزی از چیزی الرسول
و المثل بیغایر فرستاد البینان حجت های
روشن جمع بیند ایدنا تقویہ کردیم اوا
التایید تقویہ کردن روع القدس خیریل
علیه السلام جاکر آمد بشما لا تقوی دوست
ندار از هوی دوست داست مردی بهوی دوست
می دارد هوی دوست داشتی غلف در غلافها
الاعلف در غلاف لعنهم الله نفرین کرده است ا
ایشانرا خدای المعلن نفرین کردن بپنجون
نصرت می خواهید الاستغناء نصرت خوا
ستن عرفوا بشناختند عرف بشناخت یعرف

مَعْرِفَةً بِلِسَانٍ بِذِيكَ الرَّجُلِ أَنْتَ بِذِمَّتِي تَوْ
الْبَغِي حَيْدَرِي مِنْ عِبَادِهِ أَرْبَعُونَ أَوْ مِائِينَ
خَوَارِ كُنْهِ الْإِهَانَةِ خَوَارِ كَرْدَنَ لَمْ جَرَا
أَنْبِيَاءُ اللَّهِ بِغَايَةِ خَدَايَ يَا الْإِشْرَاقِ بِمِجَنِّ
وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِلْمَ وَيَا مِجَنِّشْدَرْدَلَهَارِ
أَيْشَانِ دُوسْتِ كُوسَاةِ خَالِصَةِ وَيَزِيدُ فَمَتَوَلَّرِ
ذُو خَوَاهِنْدِ الْمَنِيِّ أَرْزُو خَوَاسْتِ وَلَنْ يَمْنُونَهُ
وَبَارِزُ رُوحِ اسْتَبِيدِ أَيْشَانِ أَيْدَاهِيشْهُ التَّقِيمِ
فَزَايِشْ كَرْدَنَ وَفَرَايِشْ شَدَنَ قَدَمَتِ فَرَا
بَيْشْ كَرْدَنِ وَتَجَدُّفِمْ وَهَرَايِشْهُ بِيَايِ
تَوَايِشْهُ رَاوَجْدِيَا فِتْ مَرْدِي خُدَّوَجْدَانَا
وَوَجْدَا أَحْرَصْ حَرِصْ نَزْ حَرِصْ حَرِصْ كَرْدِ
مَرْدِي خَرِصْ حَرِصْ جِي بِرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ

۲۵
خُجْوَةِ اشْرَحُوا اَبْنَارَ اوردند اِشْرَاقِ
اَبْنَارَ اوردن با خدای عز و جل و دَارُو کرد مرد
بُود و دَا و دَرْدَن اَرْزُوی کردم اَحَدُم بَعْدِ اَز
بِشْتَان لَو یَعْمَرُ اَكْرَزَنْد کانی دَهْنْد اورد الف
سَنَةِ هَر سَنَةِ و مَاهُ و نِیْسَت اَو یَمَز حَرِجِه دُور
کُنْد اَو الزَحْرَجَةِ دُور کَرْدَن البَصْرَ بِنِیَايِ
اِلَادَن دَسْتُورِی خَوَاسْتِ الْبَشَرِی مَرْدَانِ ذَا
دَن عَاهِدِ اَیْمَانِ کَرْدَنِ الْعَاهِدَةِ يَا کَسِی بَیْمَانِ
خَدُونِ نَدِیْفُ کُنْد بِنْد اَبْنَد اَو رَاطْهُو مِمْ بَسِ
بِشْتَنَدِی اَیْشَانِ اَكْثَرُ مِمْ بَیْشْتَرِ اَیْشَانِ کَا مِمْ
حَوِی کِی اَیْشَانِ عَلِی مَلِکِ سَلِیْمِ بَعْنِی دَر
رُوزِ کَارِ بَا ذِ شَاهِی اَو اَلْبَحْرِ جَا ذُو سِ کَرْدَنِ
سَحْرِ جَا ذُوی کُوبِ سَحْرِ جَا ذُوی کُنْد بَابِلِ نَامِ جَاهِی
است

مَارُوت و مَارُوت دد فرشته اند در جاه بابل او چنه
الفنه از مایش فیتعلمون می آموزند التعلیم بیامو
حتی ما یفرقون ای جدای می کنند التفریق
جدای افکندن المردمرد الصبر صبر کردن
و ما هم یضارین و نیستند ایشان گویند کنندگان
ما یضرهم ای گویند کنند ایشان را و ابی فعم و سود
ز کند ایشان را نفع سود کرد یفع نفعاً ماله
بلیست او را من خلاق هیچ نصیبی شروع کردند
ایشان شری بخوید مردی بیری شری
المتوبه و التواب بآداش داذن راعنا گوش
دار ما المراعاه گوش داشتن بطرا گوش
داشتیم المشرک انار کیهون با خدای عز
وجل من حیر هیچ نیکی مختص هیچ خاصی کند

الاختصاص و الخصوص خاص کردن ذو الفضل
خداوند فضل ما تسبیح ای مفسوخ کنیم تسبیح
مفسوخ کرد مردی یفسخ تسبیحاً او تسبیحاً یا
بترک آن فرمایم الانسا فراموش کردن
و بترک چیزی فرمودن الولی یار و دوست
النصر یار ام تریدون یای خواهید شما را
لوالی یبرجید سیل برسیدند التبدیل بدل
گرفت سوا السبیل راستی راه کفار کافران
جمع کافر الحسد بدخواستن البین بجای آور
دن و هوید استدن و در زک کردن المهریز
شد و اصفی اجرم فرالذارید صفی جرم فرالذار
یصفی صفی یاتی بامه آرد کار خویش هودا
جهودان اما نیم ارزوهای ایشان ها و ایاریز

البرهان تحت الاسلام مسلمانان شدن و خدان
كذاشتن و فاكسى سبزدن و كردن نهادن
من اسلم وجهه هر كى كردن نهادن و پره
كنند دين خود را ليس نيست اليهود و اليهود
جهودان اليهود يلى حكم حكم كرد مردى
ختم حكما مختلفون بايد ديگر خلاف مى گنند
الاختلاف بايد ديگر خلاف كردن و نزديك
صلى شدن و آمدن و من اظلم و ليست سم كار
نرمش از ان كسى منع بازداشت منع منعا
ساجد الله مركزتهائى خدائى تعالى السجد
يكى سقى بشتافت سبعى سقيا الجراب ويران
شدن خراب ويران شدن خراب خرابا المشرق
البحالى افتاب بر ايد المغرب الجالى افتاب فرد
شود

ابنما هر كجا نوازاوى قرار كنيد التولية
روى قرار كردن و والى كردن ايندن
ثم اخا وجهه الله قبله خدار الوجه
روى الواسع فراخ نعمت رحمت الولد
فرزند القاتى فرمان بردار البدع
نوافرين قضى حكم كرد و كار حكم
كرد و بكار آرد و تمام كرد يقضى
قضا و قضى عليه بكشت او را الامر
كار الامور جمع لولا جرائد تكلموا سخن
گويد و اما التكلیم سخن گفتن يكس
ارسلاى فرستاديم ما ثرا الارسال
فرستادن رضى خشنود شدن برضى
ضى الملة بكيش اهو اهم مراهاى البشاز

الهوامر ادحت نلوانه سیرای خواندن او
 الشفاعة خواهش ابتلی بیازموز مردی
 بتلی بیازماید ابتلا از مؤذن انمهن تمام
 کردن آن کلمات را الامام تمام کردن
 الامام پیش رود درین و پیش نماز الذریعة
 نسل آدمی و بری الذریات و الذرارین جمع
 نال بیافت مردی بنال نیلالت نیاف من
 البيت خانه المتابله باز گشتن جای تاب باز
 گشتن يتوب توباً الامن امن شدن مقام بر
 هم سکنی است نشان بای وای بر ارجا المصلی
 نهارگاه عهدنا فرمودیم العهد فرمودن
 و وصیت کردن الطایف کرد در آمده طاف
 کرد در آمد يطوف طوافاً طوافاً عسف مقیم
 شد

يعطف عكوا فافقوا عاصف الركع بشت نر هندان
 جمع راکع السجود سر بوزمین نلندکان جمع ساجد
 البدر شهر البلاد جمع امثالین امتیعه بر خور کا
 ری دهم او را التمتع بر خور دای داذن الاضطرار
 بجاه کردن ایندن اضطر بچاره کردالم او را
 المصير شدن جای القواعد بنیادها جمع قلعة
 التقبل فرا پذیرفتن تقبل فرا پذیرفت السمع شنیدن
 الامه گروه مسئله کردن نمده الارا و انمو
 ارنا فراغای مارا المناسک جایگاهها عبادت
 و قربان جمع منسک ویز کیهم و بال کردا
 نذايشانرا التزکيه ببال کردن ایندن و نشودن
 و زکوة مال بدادن و بستدن لحکم محی درست
 العزيز ارجمند و بی همنا رغب عنه رغب بگردانیدن
 ازو

وَرَغِبَ فِيهِ رَغْبَتُ كَرْدِ رُو و پَر غَب رَغْبَةُ وَد
عَبَا و مَن پَر غَب عَزَمَةُ اَبْرَهِيْم سَفِيحَةُ نَادَان
شَد بِيْفَةُ سَفَهَا و سَفَاهَةُ الْاَصْطِفَا بَر كَرْدِ
التَّوْصِيَةُ وَضَمِيهِ كَرْدَن و فَر مَوْزَن اَبِيهِ
بَسْرَان خَوِش را يَافِي اَي اَبْسَرَلُ كَمَن يَافِي
اَي بَسْرَان مَن الْاَسْبَاطُ فَرْزَنْدَانِ بَعْتَرَب
جَمْعُ سَبْطِ الشَّقَاقِ وَ الْمَشَاقَّةُ بَابُ دَبِيْر
خَلَا فِ كَرْدَن فَسِيْفَتُهُ كَمَن الدَّوَرُ وَ دَرْدَان
لَقَابَتُ كُنْد اَيْشَان رَا خَذَا تَعَالَى صِبْغَةُ اَللّٰهِ دِيْن
خَذَايَ الْحَنِيفُ مُسْلِمَانِ التَّوْحِيدُ بَلِي الْكُفْرُ
مُخْلِصُونَ اَي مَوْجِدُونَ بَلِي كَوْنِدْ كَان
اَعْلَمُ اَنَا تَرَحَضَ خَاصِرًا مَذْخَصَرًا حَضُورًا
اَبَابُ بَدْرَان تَوَالِبُ بَدْرِ الْاَبَا جَمْعُ خَلَّتْ

مَالِغِدُونِ جَدِي بَر سَنَدِ شَمَا اَلْخَاوِشَا اَي حَت
مَكُونِدْ شَمَا بَا مَا سَيَقُولُ السُّفَهَا وَ دِيُوْد
يَا كَوْنِدْ بِي خَزْدَانِ مَأْوَالِهِمْ وَ جَد بَكْرَادَانْد
اَيْشَان رَا قَوْل وَ جَهْدُ فَرَا نَرْدِي خَوِش را
التَّوْكِيَةُ رُوِي فَرَا كَرْدَن و دَالِي كَرْدَانْدَن
و سَطَابِرُهُ كَوَارَانِ الْوَسَاطَةُ بَزْ كَوَار
شَدَن اَنْقَلَبَ وَا كَرْدَنْد بِيْثَلْبُ اَعْلَا بَا
الْعَيْنُ بَاشَنهُ الْاَعْقَارُ جَمْعُ الْاَضَاعَةِ
ضَايِعُ كَرْدَن وَ ضَايِعُ شَدَن الدَّوْفُ وَ
الدَّوْفُ مَهْرَبَانِ التَّقَلُّبُ بَر كَرْدِيْن
وَ شَدَن فَلَوْ لَيْنُكَ هَرَا بِنَه فَرَا كَرْدَانِيْم
تَرَا قِبْلَةَ قِبْلَةٍ تَرَضَا هَا يَسْتَدِيْن تَوَانِ رَا
الشَّطْرُ رُوِيْنِ السَّجْدُ الْحَرَامُ مَسْجِدُ لَعْبَةٍ

اِذَا انْكَاهُ الْاِمْرَأَتُ بَشْرًا شَدَنَ وَكُلَّ قَوْمٍ وَ
جَهَنَّمَ وَهَرَقَتِ رَافِقُهُ اسْتَهْمُو لِيْهَا اِنْ رُفِيَ
بِذَانٍ اُورِدَ اسْتَبَاقَ بَابُكَ دِيْكَرِش
كَوْنُش وَبَابُكَ دِيْكَرِش تَبْرَانْدَاخْش فَاسْتَبَقُوا
الْخَيْرَاتِ بَابُكَ دِيْكَرِش كِيْزِيْكَ دَرْ خَيْرَاتِ
لِيْلَا بِيْكَوْنُ تَابَنَاشْدُ مَا لَمْ يَكُوْنُوا اِلْحَ بِنُو دِيْد
سَمَا اَحْيَا رَنْدَكَايِ جَمْعِيْ وَلَبَلُو لَكُمْ هَرَايَه
بِيَارِ مَا يَمِ شَمَارَا بَا اِلْجَمْعِ بَلَا سَمْنَدُ شَدَنَ الْمُقْصُ
كَمْ كَرْدَنَ الْقَصَانِ كَمْ شَدَنَ مِّنَ اَمْوَالِ اَزْمَالِهَا
اِذَا اَصَابَتْهُمْ جَوْنٌ يَرْسُدُ بَرِيْشَانِ اِلْاَصَابَةُ رَسِيْدَن
وَيَا فُتْش وَخَوَاسِش وَصَوَابُش كَفْشُ الْمُصِيبَةِ عَمَّوَانْد
وَهَرِيْ رَسَدُ مَرْدَمِ الْكُفْرَانِ تَابِيْسِيَارِيْ كَرْدَن
صَلَوَانِ دَرُوْزَهَا صَفَا وَمَرُوْ دُوْكَوْهَ اسْتَبْلَكُ

شماره مشافره خدا در حج حج کردن اعمار
عمره کردن و زیادت کردن و قصد کردن فلاجاج
نیت نَزْ التَّطَوُّعِ طَوَافِ كَرْدَن اِنْ تَطَوُّفِ طَوَافِ
كُنْدُ التَّطَوُّعِ خِيَرَتِيْ كَرْدَن كِيْ فَرِيْضَه بُوْد وَ نَدَسْت
وَمَرِ تَطَوُّعِ خِيَرَا وَ هَكَلْ بَرَعَتِ حَوِيْش خِيَرَتِ كُنْدُ
اجمیع غلّه الاطار زمان دادن و اِهْمِ نِظَرُوْن
وَنَدَ اِيْشَانِ اَرْزَمَانِ دَهْنَدُ وَاخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَأَمْدُ شَدَّ شَبَّ دَرُوْرُ الْفِلْدُ وَالسَّفِيْنَةُ حَشِيْ بَشْ
بَرَا خَنْدَه كَرْدَنِيْتِ بِنَا اِلْبَتْنَاتِ بَرَا خَنْدَه شَدَن
مَر كَلْ دَابِيْهِ اَزْ هَر خَنْدَه الْمُقْدَرِ بِيْ خَرْدَ اِيْذَنْ الرِّبَا
بَادِفَا جَمْعُ دِيْجِ السَّحَابِ اِبْرِيْ تَا خَوِيْشِيْ رَا بَكْشَدُ
التَّخْيِيْرُ رَامِ كَرْدَنَ الْمَخِيْرَ رَامِ كَرْدَه اِلْاِجَابِ دُوْست
دَاسْش وَ بَرِ كَرْدَنَ تَجْوِيْهَمُ دُوْستِيْ دَا رِيْدِ اِيْشَانِ

الحب والجهاد دوست داشتن القوة بپروا شدن بد
سخت التبر و بیدار شدن از تبرالدين استغوا چون
بیدار شدند از کسانی که بس روی کردند ایشانرا قطع
پایه پاه کردن تقطع بریده شدن الاسباب پیوندها
جمع کسب کردن باز کردند کار باز کردند ایند الکثر
باز کشش الحشرات بشیافها جمع حشره خطوات الشيطان
راههای شیطان جمع خطوة وهي ما بين القدمين منبر
هویدا بالسوء بزدی والفحشاء ریشنی الالفایفتی
الغینا یافتیم ما سعی بانکه بر کوسقند زد مردی سعی
نعنا المنادات والنداء کسی را اواز دادن المینه مژدر
الهم کوفت الخوم جمع الخنزیر خوک الخنازیر جمع
الاهلال اواز بر آوردن وما اهل به لغير الله انکه
بر نام جز خدای گشته باشد الباعی شکار غیر باغ

نداده زن البطن شکم البطن جمع فما اصبرهم
چه شکمها کرد ایند ایشانرا الاصبار شکمها کرد ایند
البعد دور قبل المشرق سوی مشرق قبل المغرب
سوی مغرب این السیل راه کوی وفي الرقاب
یعنی محاتیان الدقبة والجید کردن الناس
درویشی الصراخی و بیماری و حی الباس
یعنی هنگام کارزار العضاص برآستی باداش
کردن القتلی کشتگان جمع قتل الحار از مرد
الانی مادة الامات جمع الاخ برادر الاخوة
والاخوان جمع المعروف نیکوی اذا بکل لادن
الغفار والغفور والغافر ترسند کناه القارون
والغفر جمع القویب نزدیکان القتل واللب خرد
الالباب والعقول جمع یاؤنی الاباب ای خداندان

خدا افروز خویش نزد بیکر افروز جمع هفت
واجب الایضا فرمودن دو وصیت کردن الهی
وصیت کند الحنف بپاک کردن الصیام والصوم
دانشش المریض والسقم بیمار فعه ای
بیمه بود و دروزه داشت بعد از ان العذ
شمردن الاخری دیگر اخر جمع الاطافه نوا
سنت فدیة بدی الشهر ماه الاشتهر و الشهور
جمع اليسر اسانی العسر دشواری لتکملوا انعام
شود کنند اکمال انعام کردن العدة شمار التکثیر
خدا ای را بوزر کنی یا ذ کردن لتعبر الله تا بیزر
کنی یا ذ کنید خدا را الاجابة والاستجابة پاسخ کردن
اجیب پاسخ کردن من دعوته الداعی خواندن
خوانند فلیسبحوا الی کو پاسخ کنید مرا بشید راه راست

یافت بوشد و رشد و رشاد الا حلال خلل کردن
الرفق سخی داشت کفرت و هجت کردن اللباس
هيامه در بوشیدنی الاحیان حیانت کردن
تخافون انفسکم حیانت می کنید و انتهای
خویش المباشرة جماع کردن با شر و هتن هجت
کنید باز نال الابتعا جستن الحیط الابيض سبک
روز الحیط الاسود سیاهی شب الصبح والاصباح
والفجر بامداد خدو و الله حدهای خدای تعالی ادا
لا رشوت داذن و فرود گذاشتن دلو و حجت او
ردن و تذلولوا ای و اندلوا و رشوت مدهد الختام
حاکمان جمع حاکم فریقان باده الهلال ماه نوالا
هله جمع مواقیت و قنهای بیدام ابوابها در و
ان المقاومة و القتال بایک دیگر کارزار کردن

تَقَاتِ وَبِكَرْمَتِ بَقَقَاتِ تَقَاتِ حَتَّى الْتَوُونَ فِتْنَةً
نَمَا يَشْدُ شَرُّ وَكُفْرُ قَارِ سَهْوِ السُّرْبَارِ سَبْدِ الْتَمَا
لَا يَبْنِازُونَ لِمَهْمَةِ الْبَحْرِ وَاجِبِ بَاشْدِ نِصَاةٍ وَشَدِيدِ
حَرَمَاتِ جَمْعِ الْفَقَائِيفُكُنْدُونَ وَالْأَوَاوَسْمَةِ
الْمُتَلَخِّصَةِ هَلَالِ الْأَصْنَارِ بَارِزِ الشَّيْءِ الْوَاقِعِ
رَا مَانِعِ بِيْشِ اِيْذِ جَوْنِ بِيْمَارِي وَدُخَانِ نَالِجِ بَارِئِلِ
فَا بِلْ حَصْرَةِ السُّرْبَارِ دَاشْتَنَةِ شَوِيْذِ شَمَا اِلِسْتِيْشَارِ
اَسَانِ مَنَدَنِ اِسْتِيْشَارِ اَسَانِ شَدِ الْوَدْعِ وَفِي اِيْزِلِ
فَرَسْتَنِدِ الرَّاسِ بِرِ الرَّؤُوسِ بَعْدَ مَخْلُوعِ بِلْ تَابِرِ
الْبُلُوْعِ رَسِيْدِنِ الْوَحْلِ الْخَالِيِ حَلَالِ بُؤْزِ كَسْرِ قَارِ
اَزْدِي اِلْحِي الشَّيْءِ فَرِيَا بَا بَعْدَ نَسْطَةِ التَّمَعِ بَرُوْجِ
دَارِي كِرْمَتِ قَسْمَتِ مَعْدِ بَرُوْنِ بَا بَقْرِيَا اَرْجَمِ
بِيْمَرُوْنِ اِيْذِ ثَلَاثَةِ اَيَّامِ سَبْدِ رُوْزِ سَبْدِ هَفْتِ رُوْزِ ثَلَاثِ

عَشْرَةِ وَاَنْ رُوْزِ بُؤْزِ كَامِلَةِ نَمَامِ حَامِلَةِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بَعْدِ سَاحِيْنَانِ مَلِكُ شَدِيْدِ الْعِقَابِ حَتَّى
عَقُوْبِتِ الْعَوَاقِبَةِ وَالْعِقَابِ عَقُوْبِ صِرْدَنِ اِسْتَهْزِ
مَعْلُوْمَاتِ مَا هِيَ مَا يَدَانِيْهَ بَعْدِ شَوَالِ وَدُوْ
الْعَقِيْدَةِ وَتَرْوُزِ اَزْدِي لَحِيْهِ هَمِ وَفَرَضِ هَرَكَةِ
فَرِيْقَتِهِ كُنْدِ الْفَرَضِ فَرِيْقَتِهِ كُرْدَنِ
الْحَادِلَةِ وَالْجِدَالِ بَا عَشِيْ كَاوِيْدَنِ كَرْمَتِ
تَرْوُزِ تَوْشَةِ كِيْرِ لَتَرْوُزِ تَوْشَةِ بَرُوْزِ الْوَاْزِ
تَوْشَةِ التَّقْوَى بِرِهْمِيْزِ كَارِي فَا اَلْفَضْلِ
جَوْنِ بَا بُوْجِي بَارِ كُرْدَنِ الْاِفَاقَةِ بَا بُوْجِي
اَزْ كُرْدِيْدَنِ اِلِسْتِيْقَادِ اَمْرِ تَرْوُزِ خَوَاسْتِ
الْحُسْنَةِ بِيْعَتِي الْحُسْنَةِ بِيْعَتِ جَمْعِ الْمَوْقِفِ
وَالْعَرَفَاتِ اِلْحَاكِيِ حَتَّى كُنْدِ الْمَشْعَرِ الْاَلَامِ

جای است کجای آنرا مژده ای و اندک الوفا به نیکو
داشتن و فی نیکو دانستن یعنی نیکو دارد
فیه نیکو دارد تو مژده فی نیکو دارد شما
دو مژده تو نیکو دارید شما مژده فی نیکو
دار تو مژده فی نیکو دارید شما دو مژده فی نیکو
دارید شما زبان قنای نیکو دار ما را نصیب
و الحظ و الحفل بهی سرب حساب زود
شمار حساب و الحساب شمار کردن احسب
شمار حق تو مژده لا احسب شمار مکن من
بجمل هر که بشنازد التحمل بشناختن و من
ناحق هر که بآن بس استند الحشو کردن
و بر الجحش خشنود و بر انکیزد شمار او را
شمار اعجاب خوش آمدن الاستعداد کو اه

کردن و حاضر کردن بشهد الله کو اه
خدا بر الدل الحسام تحت حضورت لوم لوقوم
تحت حضورت السع کار کردن الاله لاله
کردن الشکر و زاد الفساد بانه شدن لغو
حمیت جاهلیت حسبه بسند است او را احسب
بسند است ترا جهنم و یقر و لظی و الهادی
و الحطه دوزخ العود بار کشتن المقادیر کشتن
جای و لیس الیهاد و بد قرار جای است الیهاد
الیهاد المصنات خشنودی فی السلم در سلم
کیافه همه فان زلتم اکر بلغزید شما الذکر
بلغزیدر هل هسنت هل یظرون ای چشم می دارند
الظلمه سیاه و ان الظلم جمع سل یترس کم
جند التزین بیا راستن و یسحر و انفسوس

می دارند السحر و السحریة و السحری افسوس داشتن
حسب نداشت حبیب ندارد الحسبان و الحسبة
بنداشتن الذللة و الذلزال جنبانیدن و زلزله
و جنبانیدن ایشانرا با انواع بلاستی کی من خیر
از مالی حرمه دشوار است عسی شاید کی بود حرمه
دشوار داشت یکر کراهیه فهو ناره و ذل
مکروه شربنیز من الحیث بزج و برادر آمد
العباد و الحبر اجمع الاکبر من کبر الاکابر
جمع الصد بحد دانیدن لا یر الون و همیشه استظا
عه توانستن ایرنداد بر خستش از مسلمانان و هر
ان و من بر ندد و هر ک بر کرد و خط باطل
شد خط چو طاهاجرو از مکه بمدینه آمدند از
برای دین المهاجرة از کسی بریزن جاهدوا

کارزار کردن الجاهده و الجهاد کارزار کردن
رجا امید داشت و بر سید رجوار جا الحمری
الحور جمع المیسر قمار المنفعة سود المرافق
جمع العفو زیادت مال التضر اندیشیدن الحافطه
لطفه با کسی امیختن الاعانت در کاری آفتان
کی ازان بیدون تواند آمدن لا عنتم درد شوا ری
افکند شمارا الذکر و الذکاء برنی کردن
و شوی کردن و جماع کردن الامه بر ستار
الایما جمع ولا تنحوا او برنی مکید و انجا
و برنی مدهید الانکاح مرد درازن دادن
وزن را شوهر دادن التذکیر یا بازاوردن
الحیض و الحيض ناباکی کی زن را افتد الغزل
با یک سوی شدن طهر یا لشد بطهر طهاره

المظهر سرور ششتر حرث لکم کشتزارها
اند شمارا فاقوا آخرتکم بنایید بکشتزارهای
خویش ای بنیمن جبار کاخ اهدای ارکجاوار
انجاء صندمانه و مایع الیمین سوخته ایمان
جمع المواخذه کسی را بکناهی بکرفت لاف و سوتندی
که برود ذی قصه الایلا و الاثلا سوخته خوردن
التربص چشم داشت اربعة اشهر چهار ماه الفی
باز کشتن و قیام باز کشت بقی بار کرد فان فاوا
اکثر بار کردید العزم دل بر کاری نمادین
الطلاق رها شدن زن از بند شوهر المطلقات
زنان طلاق داده التطلق طلاق دادن
ثلث قسوه سه بانی الواحد قسوه الحلیم
بردار الحلیم بردباری ولاجل حلال نشود

الحلال حلال شدن و بیرون آمدن از عید و بیرون
آمدن از هم و واجب شدن عقوبت الزمره
دان الارحام جمع البعل شوهر البغوال بوله
جمع اخ سزاوارتر الرجل مرد الرجال
جمع الدرجة پایگاه بی الابر الدرجات جمع
مرد یک بار مرتان دو بار مرات بارها الامسال
ایناه داشتن النبی رها کردن و موی لسانه
کردن الاخذ خویش را باز خریدن فلا تعد
در مکتب از آن التراجع برار کشتن التقوی
فراموشی الاجل زمان الاحال جمع الضرار
والمضارة کردند ساینده و عطا و عطا بوعطایند
یتددادن و عطا بوعطا و عطا بوعطایند
می دهد مددی را عصل لن شوی کردن باز داشت

يَهْلُ عَمَلًا فَلَا تَقْضُوهُ هَذَا مِنْ شَوَى حَرَمٍ بَارِئٍ
أَنْ زَنَانِ رَايَ الدَّوْعُ شَوْهَرُ الْأَزْوَاجِ جَمْعُ الْمَرْأَةِ
أَزِيدَ دِيْجَرُ حَشْوُ شَدْنِ أَطْمَرُ وَأَزْنَى بِالْكِبَرِ
الْأَرْضُ شَيْءٌ دَاخِلُ لَوْلَا وَالسَّنَةُ وَالْعَامُ وَالْحَدُّ
سَالِ الْأَحْوَالِ وَالسَّنُونَ وَالْأَعْوَامُ وَالْجَمْعُ
الرِّضَاعَةُ وَالرِّضْعُ شَيْءٌ حَوْزِدَنَ وَالْمَاءُ رَضِغَ
وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ يَرْبُّهُ وَلَهُ يَزِيدُ بِنَايَةِ الْوَالِدَةِ
رَأْسُ الْكِبَرَةِ خَامَةُ التَّكْلِيفِ دَرَجَاتُ شَيْءٍ جَمْعِي
أَزْكَى أَوْ أَرَاكَ رَجَحَ بَاشَدُ الْوَسْعُ طَافَتْ الْأَعْيَادُ
بَابُ دَرَجَةٍ كَوْنُهُ نَسَادَتِي رَاوَرَتْ مِيرَاتِ يَافَتْ
بِرَتْ وَارْتَهَ الْوَارَثُ مِيرَاتِ يَابَنَةُ الْفَضَالَةِ
أَزْ شَيْءٍ بَارِئُ كَرْدَنِ التَّشَاوُرِ بَابُ دِيْجَرِ
مَشْوَرَةُ كَرْدَنِ الْأَسْرَاضِ شَيْءٌ دَهْنَةٌ حَشْوُ

مسلم فاستبرأه يسلم تسليمًا التوفى جان برداشتن
وتمام فراستدن يتوفون جان نستانند ایشانرا
يتوفهم جان بردار دشمارا بیدر دست بردار
مردی بیدون دست بدارند ایشان مردان در
دست بدار بومرد در دست بدارید شما دهمرد
در وادست بدارید شما مردان الجنب احکاه از
همه چیزها التقرض حسن سربسته گفتن الخطبة
زن خواستن الاکنان بتمار داشتن البیتران
بلا تواعیدوهن وعده میندازن زنان را سیر الغن
تساح عقد النکاح بستن نکاح حتی یبلغ الكتاب
اجله یعنی تا گذرد و عده العرض بید کردن
فمنعوهن متعه دهیدان زنان را الموائع توانک
المعتر درویش القدر المقدار اندازه الاقدار

المقادير جمع النصف منه الاضاف جمع يعقون
دست بدارند ایشان دستان و انفسو او مکلارند
العقل بفضل کردن الحافظة نگاه باری بودن
بر چیزی الوسطی میانکنن نگاه آبیانه کان
جمع رجل رخصا یا برستور نشسته کان جمع
راکت الم ترا می نمودننی الوه هزاران مردی
الذی کبشت انکس الافاض وام داذن
القرض وام القروض جمع المضاعفة افزون
کردن اصغافا افزونها جمع ضعف القرض
نزد کردن وینهم فرا کردن سطر دردی
فراخ کرد سبط سبطا الملاو الطوبیفة
سودهی بکواران الطرابی جمع طالوت
ناممکلی است ازنی اسر بیل وسع فرا رسید
سعة

نوا
فهو واسع سعة رکت سعة بسطه زیادت
الحجم والجسد والبدن تن الاجسام والاحیاء
والابدان جمع النابون صندوقی بود است
درنی اسر بیل درو صورت بیغامبران کاه
حق نقایه بادم فرستاده بود السکینه
ارام دل بقیة بازمانده الحلال برداشتن البصير
از جای رفتن الجذو والجلین لشکر الجنود
والجیسوتن جمع طعم خوردن بطعم طعاما
الاعتراف بدست اب برکردن ووردی
بالمخیز عرفة یل لک اب عرفة یک کف
برداشتن الجاورة بگذشتن از چیزی حالت
ناممکلی است کافر الفیة والشرذمة کفر
غلبه علیه کرد یغلب غلبه وغلبا فهو غلبت

بزم برون آمد برون پروزا افراغ رجز التبت
بر جای بزم پیش قدم پیش پای افدام جمع
الهمم کثیر لشکر الرفع برداشت و فرادا
در الامثال بایک دیگر کارزار کردن
البیغ خیزدن و فروختن خانه دوستی الحزین
هلینة القيوم والقیام والقیام یابینه السنة
خواب سبک النوم خوش و گهنة شدن خامه
نام خفت بتمام خنبد منت حقت من الحری
کوسی و کوبند کوسه یعنی علمه و کوبند
باز شامی و سلطانیت وی ادکیان بار کرد
و برنج آورد بود او را و اباده حفظ نگاه
داشت حفظ حفظ العلی والعالی و المتعالی
بزم کوثر الکواہ بستم بر کاری داشت عوی بی

راه بند عوی عبا و عواہه فغو غاو و الحی غاون
وغو ان الحیت والطاغوت هرج انوار بر شد جزاز
خدای تعالی الاسفینال دست در چیزی رذن العروة
کوشه با العروة الوثقی باصلي استوار الانقسام
شکسته شدن کی جدا شود نور روشن گشته
و روشنای الانوار جمع الشمس افتاب منت سر گشته
شدیمت بمتا من بکشت بمر مرا خاویه افتاد
العروش شقق خانه العروش جمع مایه علم
صد سال لبت در یک کرد بلیت لبتا الطعام خوش
الشراب هرج بیاشامد السنة رجویدن و سال
زده شدن الحمار حر الحمر و الحمر جمع الوطم اسخون
العوظام جمع الانشار از جای برداشتن الانشار و نه
کردن کتابی بنویسند مرد بر یکسو کشته

الطهينان يبارميدن الطابير مرغ الطيور جمع الصور
جنبائیدن و بانه بانه کردن و درو فر کردن ايند جزوا
نامه الاجزا جمع الحب دانه الحب يك دانه الجوز جمع
السنبلة حوشه السبلات جمع الاتباع در سائیدن و در
رسیدن و و ابر کردن المني ميت نهادن و عطا
دادن و بریدن الغني ثوانه ثروتي نياز اغنيا
جمع الابطال باطل کردن المرات واليا براي دید
کار حسی کار کردن السوان سنه سخت و تسوه التراب
خال الوالد باران نرک قطره الصلح سنه سخت
در فشان القدره ثوانه تسه و بعدی بعلی تنبها یعنی
درست اعتقاد الربوة الربوة بالآ اکل
والقطف بار درخت القطوف جمع منقین یک ده

الطل باران نرم الخك والخك درخت خرما
اللعين انكوا الاعناب جمع الکبر برآز برآمد
کبرت برآز برآمد من ذریه ضغفا ای ضعیف
الاعصان راه باز الاحتراق سوخته شدن النعم
مصدق کردن و نیم کردن خال الجنيث بز و بلیذ
حرام الاعماض اسان فرا گرفتن در معالمت و
جسم فرا گرفتن الحميد ستوده الفقر درویشی
نذر بر خویشش واجب کردن نذر نذر النذریمان
کردن منعاهی نیجو چیز است الاحتيا بهما کردن
و اشکارا کردن الفقیه دویش الفقرا جمع
التفیر فرا گذاشتن جمع از کناه کار و کفانه
کردن سوخته و کافر کف کسرا التوفیه
غام فرا دادن یوفای حکم تمام بدهید شما را

التَّقْوَى هَفَّتْ بِنَارِ مَوْذَنٍ وَأَرْحَامِ بَارِئِ سَادَنٍ
الَّذِينَ شَبَّ اللَّيَالِي جَمْعَ النَّهَارِ رُوزِ الْأَنْهَارِ وَلَمَّزَ
جَمْعَ السَّيْمَانِ شَارَ قُرُوشِ وَخَيْرَ الْحَافِ أَمَاحَ كَرْدَنِ
السَّرِيهِمَانِ الْعَلَانِيَةَ اشْتَكَرَ الرِّيَا فَرُوشِ الْخَرِيطِ
رَدَنٍ وَنَاقِصِ عَقْلِ كَرْدَنِ الْمَسْنُونِ دِيَوَانِ
رُفِ ارْزِيَشِ بَشْتَنِ مَا سَلَفَ أَحْ بَكَدْ شَتِ
مَحْنِ بَكَاسَتِ عَمَّنْ مَحْمَا كَفَارِ بَسَارِ كَفَرِ أَيْمِ بَرَةِ
كَارِ الْأَرْبَابِ مَيُفَرُونِ بَقِي بَاقِي مَانْدِ بَقِي بَقَا فَاذِنُوا
الْكَاهِ بِأَشِيدِ أَرْزِنِ بَدَانَتِ وَكُوشِ فَرَاذِشْتِ يَادَنِ
اِذْنَارُوسِ أُمُ الْإِيمِ سَرْمَايَا ثَمَارِ رَاسِ الْمَالِ سَرْمَلِيَّةِ
مَوْعِرَةِ خِزَانَتِكِ دَسْتِ قَطْرَةِ زَمَانِ دَاذِنِ
أَيِّ نَظَرِ وَارْتَمَانِ دَهِيدِ السَّيَارِ وَالسَّرَةِ فَرَاخِ
دَسْتِ النَّدَائِينَ بَرَحِ دَرِجَتِ كَرْدَنِ بَوَامِ الدِّينِ وَامِ

الدِّينِ جَمْعَ الشَّيْمَةِ نَامِ بَرْدَنِ الْمُسْتَعْمِلِ بِرِ الْعَدْلِ
دَاذِ وَرَاسَتِ الْأَمَلِ وَالْأَمَلِ الْأَكْرَدِ خَشِنَتِ
بِحَسَنِ خَشَاوَلِيهِ فَمِ أَوِ الْإِسْتِشْهَادِ خَوَاهِ كَرْدِنِ
وَحَوَاهِي خَوَالِشِشِ أَنْ قَضَيْتُ كِ قَرَامُوشِ كَرْدِ
أَحَدِيهَا بَلِي أَرْزِيَتَانِ دَوْرَنِ التَّكْجِيرِ بَايَاذِ أَوِ
دَنِ وَبَتْدِ دَاذِنِ سِيمِ سَرِ بِرَامِ دِلِ سَامِ
الصَّغِيرِ دَنِ الْأَصْغَرِ حَرْدِ ثَرِ اقْطِطِ وَأَقْطِطِ
أَذِنِ بَرْدِ كَرْدِنِ دَانِ زِدِ كِ شَتْدِ يَدِ نَوَادِنِ الْأَرْشَابِ
بَشْتِ شَتْنِ التَّبَاعِ بَايَكِ دَرِجَتِ بَرِيعِ كَرْدِنِ الرَّهْنِ
كَرْدِ الرَّهْنَانِ جَمْعَ الرَّهْنِ جَمْعَ الْجَمْعِ مَقْبُوضَةٍ
فَرَاخِرَةِ النَّادِيَةِ كَرَارِ دَنِ الْإِيْمَانِ أَمِينِ
شَتِ الْأَمَانَةِ وَالْوَدِيعَةِ زِيْنَهَادِي الْأَيْمِ بَرَةِ
الْأَيْمِ بَرَةِ مَنْدِ شَتْدِ يَأْتِ الثَّمَا فَوَاقِمِ الْخَاسَةِ شَمَارِ

بشار کردن القديس عذاب کردن الطاعة والطاعة
فرمان بردن عفو انکه امرزش نومی خواهم الکتاب
حسب کردن الخطا خطا کردن الحمل والحمل
بار بردن الاصر تنجی الطاعة تو انانی المولی
خداوند و یسرعم و از از کشده و از از کرده
و هم عهد المولی جمع **سورة العنبران**
الموريت كتاب موسى الاجل كتاب عيسى الرفور
كتاب داود عليهم السلام الانتقام كینه كشیدن
خفی پوشیده شد خفی خفا التصوير صور کردن
الاحصاء استوار کردن و باز داشتن از کاری
الحجومات ان یکی معنی را محتمل بود المبتذات
ان معنی بسیار را محتمل بود ام الكتاب اصل
كتاب الزیع والذیعوعة از حق بکشتن النوايا

تفسیر کردن باج معنی باوی کردن الریحون
استوار شدن کان در عالم الدسوخ استوار شدن
و بیج آوردن الازاعة ریح میزند الوهب
والهبة داذن هب لنا بیده مارا الوهاب خشنه
الجمع جمع کردن الميعاد والموعود وعده گاه
الاعنا باز داشتن و بی بیان کردن و توانگر
کرد ایندن الداب حوی وعادات لدن نر
دربك لدنك نزدیک تو لدنا نزدیک ما
الالتفافهم رسانیدن رای العین در چشم دیدن
عبرة پند گرفتن الاعتبار عبرت گرفتن
نر لیشه چیزی فرا شدن اولی الابصار خدا
بینایی ها الشهوة ارزوی الشهوات جمع
القنطار مال بسیار القناطر جمع المقنطرة

وند

جمع کرده الخیل استبان سواری الخیول جمع
الذهب زر الفضة سیم النجوم جواهر کردن
ستوران و ذاع کردن ایشان الانعام چهار
پایان جمع نف شتر و گا و گوسفند اوب
و ایان باز کشتن الماب باز کشتن جای التنبه
یا کاهانیدن انهم ای یا کاهان شتار الرضوان
خست و شدن با اسرار سحرگاهان السحر یکی
شهد الله ای بین و اظهر بیدا کرد خدای قایما
با القسط استاده بداد کردن اسلمت و حق
ای اخلاصت علی و پره کردم کار خویش الاخلاص
و پره کردن الخلفین رک روی البلاغ و التبلیغ
استانیدن الغرور و فریبش الافتراء دروغ گفتن
فرایافتی اللهم ای باز خدای الترفع کشیدن

الترفع کشیده شدن الترفع ارسمند کشتن
الاعزاز عزیز کردن و قوی کردن
التقاء بر هم نهادن ان الغدر برسانیدن العذر
بینه الصدور جمع الاضمار حاضر کردن
الامدعایات ال ابرهیم یعنی اسمعیل و الحق
وال عمران یعنی موسی و هرون امیره عمران
زن عمران یعنی حنه مادر مریم الخیران از
کردن و نبش و صنعها بر از او را الوضع
برآدن و نهادن الذکر بربینه الذکور جمع
الانثی ماده الاناث جمع النبات رستن الاعاده
بناه خواستن و بنه دادن الذکفیل کسی را بایند
جیری کرد آیدن کفله از کربا یا بندان او
کرد آیدند ز کربا را الکفاله بایند آن

کردن قهر بایندانی کرد بکمال کفاله الحجاب
خانه بر بالا و جای اطم در متحد هنالک و هنالک
الحاها هنالک الفصيلة دروز رازن و لارانش
اوت کردن بکلمه من الله بسبحه از خدای یعنی
عبسی السید میده السادة جمع الحصود از ک
اورا بر تان حاجت نیفتد و از ک خویش رازن
نان رخساره دارز الغلام کو د ک بسینه العلمانی
جمع العقم و العاقرة نار ایند الرمز اشارت کردن
الانکار و البکرة بامداد العشی شبانه از
مادر شام تا خفتن وقت فرمان برداری کرد مردی
و دعا کرد و در پاستاد در نماز یفت فتوئا
النه خبر الانبا جمع اوتی و می کرد و الهام داد
یونی القلم تیرینی بر الاقلام جمع ایلم کدام از ایشان

۲۸
ایکم کدام از شما لدی نزد یکم لدنای نزدیک
ما الاختلاف بایکدیگر خصومت کردن
المسیح عیسی الوحید روی شناس المقربون
نزدیکان خدای از فرشتگان و آدمی القرب
نزدیک آمدن المهد کاهواره المهد جمع الکمل
سی و سالة الکمل جمع خلق تقدیر کرد و یا
فرید و دروغ گفت خلق خلقا البشر آدمی یاری
گویند و جماعتی را گویند الطیر کل الهیة و
الصورة والشیان و الخلق بیکر الصغر و الهیة
والخلق جمع نه در دیدن نه نه ایضا ابرادر است
کرد ایندن از بیماری البرویه شدن الائمة
نابینای مادر رازا ابرصل پس الادخاری و
نهادن الاحسان دیدن و یا منی الانصار یاران

جمع اصغر الحواریون خاصکمان یغامبران الخویر
سبید کردن حواریون یاران عیسی ایشانرا
حواری گفتندی کی کارزی کردند و گویند
از بهران ایشانرا از گناه پاک کرد اسلحه بود
ند مکرید سکا لیدی کومکرا خیر الما لیس
بهترین جزا دهندگان هم مکر والذکر الحکم یعنی
قرآن مجید و گویند واحتمت القصص والحديث
سجن والقصص فی کرم و لری فرا شدن تعالی
بلند شدن و پیامدن تعالی یا تو مرد تعالی یا بید شما
دو مرد تعالی یا تو دن تعالی یا تعالی اسمال
بزاری دعا کردن هانم ای نکبید شما هو این
کروهی اوکی و آخری واحد سزاوارتر من
و من و من و جزوی و جدیر سزاوار الجمع والجماعة

والطائفة والعشر والحزب والفوج واليلة
والزمره والرهط والسعة والشرذمة والنفر
کروه المعاشرة والطوايف والاحزاب والبر
ولافواج جمع وجه النهار اول روز الدوم والدرم
والديومة همیشه شدن مادمت همیشه تو مادام
وما زال همیشه لا يزال همیشه باشد لوی زبان
بیکرد ایند در دهان بکوی لیا بکون الستم طی
کرد اندر بانهای جویش الصد سرفای سخت
البطانة دوست و پره الو تقصیر کردن و توان
الحبال تناهی لا بالوزکم خبالا ای لا یقصرون
2 افساد امرکم تقصیر میکنید در تپاه کردن کارها
شما عنت بر منید شد و در گاری افتادی از ان
بیرون نتواند آمدن و رجوز شد لعنت عسا

و دو ما عینم از رز و ساز کرد که در بزه افتید
 شما بداید پیرامند و ابدوا البغضاد شتمی مرا و اهرم
 از دهنهای ایشان العزم والقوة دهر العوض دندان
 کوفتر عصفنت دندان کوفتم اعض دندان
 کبریم البناية والاعلة سیرا نلشت البنا والامک
 مع العیظ حتم آمدن بزار الصدور باج در بینها
 است السو والمساء عملین کردن ساعملین کرد او
 را بسوہ عملین کند او را فرج شاد شد یفرح
 فرحا فهو فرح الکید بدیکالیدن الغد و اسناد
 کردن و رفتن در آن وقت و اذ عدوت و جون
 بامداد بر فتی النبویه کسی را جای فرو آوردن
 نبوی ای نبی می ساختی مقاعد جایگاهها
 جمع مقعد هم نقد کرد یهم همافضل بد دل شد

یقتل فتلا فهو مثل التوکل اعتماد کردن
 بنزد نام جاهی است که مصطفی علیه السلام اجنا
 با کافران حرب کرد الدلیل خوار الاذلة مع
 کفی بسته کرد بلغی کفایه فهو کاف الامداد
 مدد کردن ثلثة الف سه هزار الفور و جو
 شیدن دیکواب چشمه و ابح دندان فلذیاتو
 حتم من فورهم و ایدیشما ارجو شیدن حتم ایشان
 مسوئین شان خردیاں لقطع طرقاتنا میرد کفار
 یعنی تا هلاک کند گروهی را کیت خوار کرد
 و هلال کرد و بر روی او کند بلیت کینا غاب
 نوسید شد دی مرا ماند جیب خیمه فهو خلیت غا
 بین تو میدان العرص من هنا السرا و المسر شادی
 في السرا و الصرا یعنی در فراخی و تنگی کلم ختم

فرو خورد

بِكُظْمٍ لَطْمًا فَهَوَ كَافِمٌ أَحْسَنُ نَاشِئِينَ وَكَتَاهِي
الْأَصْدَارِ بِمَعْصِيَتِهِ يَشَادُنِ السَّنَنُ سَهْمًا فَهَوَ سَهْمٌ
وَتَوْنِدَامَانِ نَعْمَ نَبِيكَ نَعْمَ الرَّجُلُ أَمَّا نَبِيَّتُ مَرْدِي
تَوَسَّارَ بَرْنَتِ بَيْرِ سِيرَا الْعَاقِبَةِ تَسْرُجَامِ
الْفَوَاقِبِ جَمْعُ بَانَ هُوِيْدَا خُرْدُو هُوِيْدَا شَدَّ بَسْمَانَا
فَهَوِيْنِ وَاسْتَوَاسِيْنِ مَلِيْنِذِ الْوَهْرِ سَهْمٌ شَدَّ
وَسَهْمٌ شَدَّ اَيْنِذَنْ اَعْلُوْنَ غَالِبِ شَوْنِدَا نِ اَلْهَوِ
غَالِبِ شَدَّ وَبَنُوْرَ جِيْرِي شَدَّ وَبَلَنْدِ شَدَّ
وَبَزْ كُوَارِ شَدَّ الْقَتُوْحِ خَسْمَةِ كُرْدَنْ الْمَدَاوِلَةِ
كُرْدَا اَيْنِذَنْ رُوْرَ كَارِ تَدَاوِلْهَامِي كُرْدَا اَيْنِ اِنْرَا
الْحَمْدُ اَلِيْ كُنَاهُ كُرْدَا اَيْنِذَنْ الْفَحِيْصِ كُنَاهُ حُرَا
بِنْدَنْ وَاَزْمُوْدَه كُرْدَا اَيْنِذَنْ وَحْمُدُوْ اَحْمَدُ بَعَايْتِ
سَتُوْدَه الْكُتَابِ نَامَه مُوْجَلَا اَجَلِ دُرُوِيْ بِيْدَا

كُرْدَا اَيْنِذَه التَّاجِلُ زَمَانِ دَاوَنْ كَايِ وَكَابِي
جَمْدَرَاهِ رِيُوْنِ كُرْدُو هَانِ جَمْعُ رِيِ اَلِهِيْ
كُرْدُوْدَه وَنَا صَعْفُوْ اَوْ سَسِيْ بِكُرْدَنْدِ الصَّعْفِ
وَالصَّعْفِ سَهْمٌ شَدَّ اَلْاَسِيْرَ كَانَهْ شَدَّ بَرْدَانِ
وَقُرُوْتِيْ كُرْدَنْ اَلْاَسِيْرَافِ كُرْدَانِ
الرَّعْبِ تَرَسِ السُّلْطَانِ حَجَّتِ الْمَاوِيْ بَارَكْتِشِ
جَايِ الْمَتَوِيْ جَايِ مَقَامِ كُرْدَنْ حَسْ بَلَسْتِ
جَمْسِ حَسَا السَّارِغِ بَايِكِ دِيْ كُوْمَنَارِغَتِ كُرْدَنْ
وَرِيْكَ دِيْ كُوْرَا قَدَحِ شَرَابِ دَاوَنْ وَبَسْتَنْ
صَرَفِ بِيْ كُرْدَا اَيْنِذَه بِيْ صَرَفِ الْمَصْرِفِ بَار
كَشْتِشِ جَايِ الْاَصْعَادِ بَرِيَا اَشْدَنْ وَدُوْرِ شَدَّ
دُرُوْفِشِ اِيْ تَقْعِدُوْنِ جُوْنِ دُوْرِ شَدَّ دُرُوْفِشِ
وَلَنْتُوْنِ وَبَنِيْ اِسْتِيْذِ اَخْرِيْكُمْ اِيْ مِنْ غُلْفِ

بوسیدیم عمال کیلانیان فانی در زشت نفوس
فوتی امنه امین شدن المنام و الاسری والنقات
خواب العیشان آمدن و جماعت کردن و برون
جیزی در آمدن الیهام غمناک کردن الجاهلیه
بیش از آمدن بیغامی ظن الجاهلیه ای ظن اهل
الجاهلیه کما اهل جاهلیت هنا و هاهنا اینجا
المضیع جای خفتن المضایع جمع المضایع
ای مضایع فم المقتل بکشتن جای ایشان
الجمع لشکر بسیار الاستیزال بغزایدن و لغز
یدن خواستن غری غازیان جمع غازی غزاقصد
کرد بدشمن بغز و الحیره بشمائی خوردن
حسرتیه الحیره

دیر حقه ما ز اید است البین نرم شدن لبهم
نرم شدن ایشانرا القطر دست حوی غلیظ القلب
سینور دل الايقضات برا کندن شدن
من جولای کهرایه برا کندن شدن نری شناور
کن با ایشان خذل فرو کذاشت خذل خذل الغلول
حیات کردن و بدزدیدن چیزی از غنیمت آن
نفل کسب کنند او را حیایست بخط حشم گرفت
بخط خطا و بخطاهم درجات ای اهل درجات
ایشان اهل درجات اند المناقبه و النفاق و روی
کردن بالکسب قدر است بقدر فعود افقو قاعد
قاعدون و فعود تشبیه کان بواسطه عونا اسرفوان
بر رفتن ما را در بار داشت ید را الاستیشار
شاد شدن حق در رسیدن حق لحافا و حواف الوکیل

کارزار و بسند کینه الخویف ترسانیدن
حزن اندک شد چرخ حرنا و اجرت و اندوختن
مستاد بن الامام هلت دادر و املا حردن المیز
جدا و احردن اصلاع دید قد حردانیدن الاحنا
بر حردن الاراد افزون شدن و افردن حردن
خل شل شد و خل خلافتا التطویف طوق حردن
در حردن کسی القیان هرج بدان بنده فرستند
خدا ای الحریق الش سوزان البر حنا ما جمع زبور
المیز روشن کنند آتانه روشن کردن و روشن
شدن الادخال و المداخل در آوردن فان پیروزی یافت
یغور قور السلول هوایه نیاز مایند شمارا من عزم
الامور از کارهای قوی و لم خذله عزما و ما
فیتما او را صبرین فاذا عزهم الامور چون خدشند کار

اول العزم خداوندان صبر و قور المفاور سن
فان قیاما ایستادگان قور الش سوزان
الجنب بقلوا الجنوب جمع فی جنب الله
خدا ای الاحنا حردن و رسوا حردن
البر و البار بکونند الابوار و البرود جمع
الایدا یا زردن کسی را او ذود و یار ردند ایشان را
النزل و النزل ردنی و هرج بیش اینده نهند صابر
شکیانی کینه در جنگ با دشمنان المصابین بالی
بصبرین حردن المرباطه یوسه جهاد حردن
الش سوزان از یک دیگر حردن و بر سیدن الاجام
خویشاوندان جمع درم الدین و الحفیظ و حا
و ط نکاه بان الرضا و الحفیظ و الحافقون
و الحفظ جمع الحوی کناه الاقضاء و احردن

سورة النساء

المقسط اذا كرم ما صاب لكم انج خلا السب
شمار اطاب خوش شد و خوش بوی شد و بال
شد بطيبك طيبا مني دود و ثلاث سه سه
و رباع چهار جار الا بعد لوالی و از نسیند العدا
داز کردن و برابر کردن چیزی را چیزی و النفا
یجری بالیا ملک خذاد و چیزی شد بیلد فلما
فقو ما یجی الیهم دست راست الیما جمع ملکت
ایمانم یعنی بندگان شما الا تلو الی آخر کنید القول
جور و میل کردن و سی را عیال خویشش داشتن
الصدقة و المهر کاوین الصدقات و المهر مع الخلة
و الخل دادن فان طین لكم عن شی منه نفسا
اخر منشی دهند شما را چیزی از کاویر هنیام
خوش و حوارته الهناه و المرأة کوارته شدن

ح

قیاما یعنی قوام و تکیه حتی اذا بلغ الذکاح
تا چون برسد بیلاعت الایناس بدین البدار
و المبادنة پیش دستی کردن یا کسی را بکسر
که بزرگ شوند الاستعفاف و العفة نهی کردن
و دست برداشتن از ناشایست فلیستعفف کو
دست بردار از مال یتیمان کافی پسند است
خذارا بار امد است الحسب شمار کننده و لیسه
قل اندک شد بقل قلة کمتر بسیار شد بكثر
كثره مفروضاً بدید کرد القسم و القسمة
و الخشیدن القربی و القرابة خویشی سدید
نواب صلی در انش شد و سوخته شد و لم
شد بصلی صلیا السعیر انش افروخته سیصلون
سعیار از و د بود کی در شوند در انش سوزان

وا

الثلاث سبک الرابع چهار یک السدس شش یک
الشر هشت یک ابویه ماز رو بند خویش را در
بدانست بیری درایه دانستن الیارات میراث
کذا اشترک کاله مرکه بود که ماز رو بند و فرزند
بار نکند از الکاله میراث خواریان بیرون زبند
وماذ رو فرزند آن و در اصل مقصد است الکاله
ماذ رو بند و فرزند شدن الاخت خواهر الاخت
جمع الشریک انما الشریک جمع الاعتداد خشن
و خاصر کردن و لا یفضلوهن و کثر مرساند
ان زنان را لید هبوا بعض ما اتینوهن یا ببرند
بعضی از کار و این ایشان المعاشرة یا کسی زن را
کردن متناذر و غنی و باطلی که مردم را سر
کشته کند الاضاقر رسیدن و بهر شدن

میشافا غلیظا عهدی استوار مفت دشت داشت
مفت متناسا سیلاب راهی است البنت دختر
البنات جمع امهاتکم مادران شما جمع ام و امه العمد
خواهر بنه العات جمع الخالة خواهر مادر الخالات
جمع الویبة دختر بنه الدایب جمع الخمر خانه
خمر هم در کنارهای شما یعنی در صفا و تربیت
شما الخلیة زن الخلیل جمع الصلب شش مانه الاصلاب
جمع الحصنات زنان بارش و زنان شوی دار و آزاد
زنان الولد حصنة الاصلان نگاه داشتن و شوی
کردن و زن کردن فاذا احصن جون مسلم
شوید ما و را دلایح جزاوت حصین زن کردن
غیر مسافین و نه زن باشند کان المسافین و الفاح
زنا کردن الاستماع بر خود اری حرفش بگویند

حال قتل کرد بطول هوازی النول خداوند فضل
 و قدرت الفتیات کنیزکان و زنان جوان الواحده
 فتاة الحزن و دستکار اعدا جمع الفت زنا
 السبل حسیدن الاصل در آتش آوردن السیران
 و اندک الاحتاب بیهوشی شدن و جب شدن
 البیسة کلاه بزرگ البایر جمع مدخل اسیرا جای نمر
 کوار یعنی مشت گرم بر کوار شد بجرم کرمه لایم
 بزرگوار و بیخوار الکرام جمع موالی میوات خواه
 کان و کوید حصه عاقبت بسته شد المعاهده بکسی
 بهمان حررت قوامون ابستانکان و مسلط کردانند
 کان فالصلحات بس نیکان جمع صلح الشور
 ناسازگاری کردن زن باشو مریا شوهر یازن
 و برتر شیش و برتری کردن و العایر بيشرو شد

الهجر و الهجران بریدن و الهجر و هن و مجور کنید
 ان زنانه الهجر بیهوشی التوفیق ساز و اثر خدا
 نیدن الحار همسایه الجیران و الجیره جمع الحبکانه
 و جنایت سینه و الصاج بالجنب و یار در سفر
 الحیار خرامیده الاحتيال خراشیدن القوم نازنه
 الفخر نازیدن القویز همنا القترنا جمع ثقیفال
 ذریه هم سینه مورچه حور السکران مست
 السکاری جمع عجم جزدشت بعبور افهوعابر
 الاغتسال غسل کردن العایر بيشرو شد
 المنس سوذن و محایوت کردن الصعید حال
 بر روی زمین المسح سوذن بر روی دست
 العقور پوشنده کفاه تایبان ان تفلو لیل
 حکم کنید راه لا یفل بقی ضایع رحمت خداوند من

اصل اعمالهم ضایع کرد و از ایشان ایذ صلنا ای
 چون نیست کشیم و بوسیدیم الموضع جایگاه
 الموضع جمع الاسماع بشنوائیدن غیر مسموع
 الطن عیب کردن و ببردن طمنا بدید کرد بطس
 طمنا الفیل ای در میان جوی است خرما بود الفیل
 بوست است النقیض کو بر پشت است خرما
 نصح سوخته شد و بریان شد و خفته شد بفتح نفی
 الجلد پوست جلود جمع ظلایلا سایه خوش
 و دایم اولو الامر خداوندان فرمان یعنی علما
 و امرا التاویل عاقبت هر چیزی الرعم و الرعم
 دعوی کردن و باطل کردن کفش الخاکم بایک
 دیگر حکام شدن خلف سو کند خوردن خلف حلقا
 اردنا خواستیم ما فولا بلیغا گفتاری تمام المبالغة

در چیزی غلوا خوردن و ربکا و حق خداوند تو و او
 و او قسم است القسم سو کند خوردن الخکم
 حاکم کرد ایندن سحر حلا و افناد سحر سحورا
 و سحرا خرج تنک شد جرج خرج حرجا فهو خرج
 السلیع کردن نماذن الصدیق سخت راست
 کوی الصدیقون جمع الشهدا کشته در راه
 خدای بقا الشهدا جمع حسن نیکی شد
 تحسن حسنا فهو حسن و حسن اولیک رفیقا
 نصب علی المنبر است خذکم یعنی سلاح شما
 نفر بر مید بفر نفر او نفور اثبات کرد و آن
 شبه لمن لیطیس کسی هست کی یازمی ارد
 التبطیة در زند کردن و بازداشتن الود
 و المودودة دوست داشتن الیمنی ای

شایسته

الاستيفاء ضعيف ثم ذكر وضعف کردن
الولد ان كودكان وبندها كان جمع وليد وليا
نكاه دارته الكف باز داشت كفو ابا
دارته التاخير و ليس بر دهن الادراك
در يافتن و دیدن و قرار سیدن كودكان
و جزان البرج البروج جمع التثنية
کردن بنا و جمع کردن فقه دریافت فقه
فقه فقه فقه فقه و يقولون طاعة
ای امرنا طاعة کار ما فرمان برداری
است البسيت لبس خاستن کار و لبس
اندیشیدن و پیشون کردن التثنية
کردن در چیزی الاداعة الشكارا
کردن حیرا الاستنباط بیرون آوردن

علم و اب ذی و انج بزان مانند الحرب برافرو
لیدن التخیل کمال و عبرت کردن ایندن و
وار ماییدن قومی یعقوب کردن قومی دیگر
المقیت توانا و قوت دهنه المقیتون جمع و اذا
حسیم و چون سلام کنند شمارا الهی سلام کردن
بر کسی و باز شاه کردن ایندن و باد شاهی و در
و الخیات و الخياط جمع لا یکنس واحدا
شدن و نحو مار کردن ایندن حضرت صدوق
شدن باشد در لها البیان المختصر تنویر
شدن التسلية بر تماش و القوالهم السلام
یعنی طلب کردن از شما صلح السلام و الاستسلام
کردن نهادن الحفا ضایع روزی
قصه الودی چون نهادن و دی پری

وَدَيَاوَدِيَّةٌ فَهُوَ دَاوُدُ حَرْفُ خُونِ مَادِهِ دِيَادُ دَاوُدِي دِينَ
مُسْلِمَةٌ «فَاسِيرُهُ» سَلَّمَ إِلَهُهُ فَاسِيرُهُ فَارُودُ سَلَّمَ
عَلَيْهِ سَلَّمَ كَرْدُ بَرُو وَسَلَّمَ كَرْدَنَ نَمَازِ اَوْزَا
الْأَمِيقُ صَدَقَةُ دَاوُدَ فَهُوَ مُصَدِّقُ شَهْرَيْنِ
مَتَابَعِينَ دَوْمَاهُ بِيَوْمَيْهِ التَّابِعُ نِيَابِي شَذَنَ
الْفَقْمَةُ قَصْدُ كَرْدَنَ اللَّسَبِ وَالْمَقْسُ دَرَنَكُ
دَرَنَكُ كَرْدَنَ وَحَلِي اَوْدَدَنَ الْعَرْمُ خَا
سَنَهُ وَهَرَجَ بَيْشَ اَيْدِ اِمْتَاعِ دُنْيَا عَرْمَا
فَرَبَّيَا عَيْنِي زَدِيكَ الْمَقَامُ عَيْنِيهَا جَمْعُ مَغْمِ
٧ استوى القاعدون يكسان ليستند
١١ استوار است شَذَنَ وَرَاسَتُ بَاسْتَاذَنَ
وَتَمَاهِي جَوَانِي رَسِيدَنَ اسْتَوَى عَلَيْهِ رَاسَتُ
بَاسْتَاذُ وَدَسْتُ يَافَتُ بَرْدِي وَاقْبَالُ كَرْدُ بَرْدِي

اولى الصبر خذاوندان علمنا و بیمار بها الحيلة
جان الحيل جمع المراعى حجابى عجز كردن
وقع بيقناذ الوقوع بيقناذ القمصير كرم كردن
ان يفتككم لا يكسند شمار الفتن والعقوب
از مؤذن و در رشته شذن و در فتنه افلندن
و سوختن و عذاب كردن اسلختم سياحه ها
خویش و امتعتكم و كالاهاى شما جمع منافع
الميلك هلمه كردن ميلة واحدة يك حمله كردن
المطر و الخيت باران الامطار و الغيوت جمع
كنايا فريضة موقوف تا وقت بريد كردن وقت
وقت بريد كردن بقت وقتا لم درد مند شد
يالهم المالحون و الحيات خيات كردن خوان
بسيار خيات كسند الاسخفا نمان شذن

ز می پنداخت و دشنام داد بر می رفیای کنه
احقاد برداشتن و از کسی فرو بردن و از منزل
بر رفتن التوی را از تویی دوست داشت و بکار
کسی پیام کرد بوی که ما تویی باز گذاریم او را
باج اختیار کند الا انا ما مکر ما ذلانی یعنی
زبان المرید و المارید و العفريت دیو سینه
المتیة فوار رود داشتن کسی و آمنتیهم و هراته
امید هادهم ایشانرا التفت بسیار بریدن و
شها و لیتش بر هراته می روند التفت از حال
بگود ایندن الحیص جای کوشش الحیص کوشش
فلا کفکار الحیص و الخلد و الصديق دوست
الاجبة و الحبا و الاحباب و الاخلا و الاصدق جمع
الاستیفتا فتوی خواستن الاموی فتوی کردن

ان میلان با یک دیگر صلح کند المصلح با
یک دیگر صلح کردن الشیخیلی کردن
و العابر شیخ و شیخ التعلیق در او چش المعلقه
نه ما شوی و نه می شوی الا هلاک کردن
و یات باخون و بیا و بیزد بجز از اعدا است
بعد عذوا و ان تلوا و او اکر ببرد ایندن
و اکر روی بدان اریذ الولاية و الی شدن
و الی شدن ایندن العزیز جستن و یا
شدن و سخت آمدن چیزی بر کسی عزیز
عکلیه سخوارست بودی الخوض خوض کردن
در حدیث و در باب شدن السخوار دست
یاوش کسالی و کسلی کاهلان الحیسان
کاهل الحسل کاهل شدن الذبدله قوا

خورد آیدن در دُرّ الاسفل طبع زیرین از دوزخ
طبع مهر بر نماز و شمشیر بر زور دم برزد بطبع
طبع اسفوف زود بود لجه را و از برد آتش صلب
برد از کود بصلب صلبا التشبیه مانند کردن
العوار جد در گذشتن القمص بر کفتر حدیث و از
به فرا شدن قصصنا هم علیه بر کفتم حدیث
ایشان را بقص علیه بر کویم تراد روح لله
رحمتی از خدای تعالی یلقی الروح فی ارد و حق
و کویند قرآن و الروح جبریل و الروح فر
شده است که تنهائیک صفت هستند و هله فر
مشکان یک صفت الروح و المهی جان الارواح
و المهی جمع الاستکاف تنکد آتش **سوره**
الحائیه العقود بهمانا جمع عقد البهیم چهار

بانت البهیم جمع حرم احوام گرفتگان جمع حرام
الهلک و الملاک و الملائک و الملائک هلاک شدن
الخلو اشعار الله حلال مدارید ششزان خوب
الوذ کردن برای خیر برآید و حرم القلاده
کردن بند القلاید جمع و لا القلاید و نه اشتراک
کلا بوسه درخت حرم در کردن اینها کرده
باشند ام قد کرد بوم اما امین قصد کنند
الاصطیاد صید کردن و لا جومنتهم بر مداران
شمارا الحرم کسب کردن الشان دشمن آتش
شنی شتا فو شاة و ذاک استنوة المقاون هم بشت
شدن المنخفة حوة شده الموقودة ارد بر خیم
جوب کشته بامند الوقود خوب کشتن المتروک
ازک از بالا بقیقند و میزد المتروکی از بالا بریز

افشادن النبطه ترك برخم سرو مبرده باشد النبط سرو
و رذن الحيلة و زده خونه السبع رز السباع جمع
التذكية كلو بریدن النصبت ثمان سنين الاستقسام
خشن کردن خواستن از لام تيرهای قمار جمع زلم
بیس بومید شد بیاس بومید شغذ الیاس بومید
شدن المحضه کرسنخی الخاف میل کردن
دل لحم خلاست شمار الجوارح مرغان شکاری
التکلیب سکداری کردن المصلبت شد
دار غسل بشیت یغسل غسل المرفق ورن
المرفق جمع الرجل پای الرجل جمع الکعب بزل
اطهر سروتن بنشست بطهر طهرا فهو مطهر
خرج تشکی الموائفة بالکسی عهد کردن ان یسطوا
ک دراز کنند الثقب سآلار الثقب جمع العور براری

کاذن وکم از حد بردن انزال هبشه نوا اطلاع
دیده و رشندن الحائنه حیات الاعراو و الخالدين
العداوة دشمنی الصنع کردن و احسان کردن
سبل السلام رهمان رستگاری علی فتره
بر انقطاع الفتره چندان ک بیان دو بفر
باشند د ر آمدن الفتره و الفتره شیت شدن
الجبارد و رازافت و بر روار الجبار جمع قوما
جبارین دراز بای باقوت مانت علیهم جبار
و نیستی تو بر بیتان کما شت کل جبار عید هر
کردن کبی سیمقند و اذا بطشتم جون سخت
و را کبیر یز جبارین کشند کان بناحق تاه
حیران شد و تکبر کرد بینه نیها اسی اند
هکن شد و اندوه برد یا سا اسا التقریر بزدل

کرد ایندن التطوع و زمان بردن طوعت ای سملت
و زنت ایشانرا راسته کرد الغراب کلاغ الغراب
جمع الموانه قرا بوشیدن م البهت و ابرو هیدن
و بر سیدن از کاری بخت فی الارض یعنی قال
باز می رفت السوءه عورت مرد و زن السوءه مع
سوءه اینه کالبد برادر خویش یا و بی ای و این
ع عا جو شد یعنی افهو عا جو ندیم بشیمان شد ندیم
ندما فهو نادم من اهل ذالک از نهان مرا جلی زهر
من من اجلنا از بهر ما الحاربه پاکسی جنگ کرد و القیل
بسیار حشش الثقلیب بردار کردن التقطیع
بریدن النی را ندن و نیست کردن الوسيلة
نزد یکی عذاب مفیم عذابی دایم سرق دردی
کرد بیسرق سرق و سرقة السامع جاسوس

السخت حرام الاخبار الشمد جهودان جمع خبر
الاستحفاظ یاد گرفتن و نگاه داشتن و خواش
استحفظوا در خواشید و خواشند از ایشان
بار داشتن ان العین جثم العین و العیون
جمع الانف و الخراطوب بینی النوف و الخراطیم
جمع السین دندان الجراج و الجروح جراحتها
کفانه قرا بوشیدن الکفر و ابرو شیدن
علا اثارهم بر اثرهای ایشان الاثر نشان
المهمین گواه راست السیرعة نهادین
المنهاج و المصداق و الحجة راه و فراخ
یفتنوکم بکشند شمارا و من یولهم
و هدر دوستی دارد با ایشان دایم
الندم خان و روزگار الدایرة گردیش

در کار نیک و بد از آیه "السُّوءُ خَرِّدُشْ تَزَالُ اِفْسَامُ"
 سوخته خور دَن لِحْمَدُ تَوَانِي لِحْمَدُ عَايَتْ حَوَشِشْ
 ادله نَزَم دَان اَعِزَّمْ سَحَتْ دَان اللّٰهُمَّ مَلَأْتْ كُرْدَنْ
 لَوْمَةً اِنْ تَكُونِشْ تَكُونْ هَذِهِ لَوْ بَازِي كَرْدِ يَلَعَبْ
 لَوْ اَلَا تَعْلَمُ وَاسْمُهُ رَسَتْ اَمْدَنْ خَارِي اَرْحَمُ وَاَلَا
 مَنِي نَعْمَ غَلَّ دَسَتْ بَا حَرْدَنْ بَسَتْ بَقْلُ غَلَا غَلَتْ
 اِيْرِيْمَ بَا حَرْدَنْ بَسَتْ بَا زَرْبَتْ هَايِ اِيْشَانِ الطَّغْيَانُ
 اَرْحَدُ دَرْ كَشِشْ اَلطَّافُ اِيْشَانِ اَشِشْ اَلْاِنْقَادُ اَفْرُو
 حَسَّ اَشِشْ حَيَاتِ النِّعَمِ بَهْشْتِ هَايِ بَانَا وَنِعْمَتْ
 لَمَّةٌ مَقْصِيْدُ كَرْوِي بَارَاهِ رَاسَتْ اَلْاِقْبَادُ
 مِيَانَكِي رَهَاهِ دُاشِشْ عَصَمِ نَگاهِ دَاشْتِ بَعْصَمِ
 رَهَاهِ دَارْدِ عِيْ سُوْرْدِ لَشْدِ بَعِي عِي صَمَوَا كَر
 شَدْدِ ثَالِثُ ثَلَاثُ سِيْمِ سَهْ لَسَتْ الْفَشْ وَالْفَيْشِشْ

دَاشْتِ نَزَايَانِ اَلْاِفْكُ رِيْكَوْدِ اِنْدَنْ دَرُوْعُ
 كَفَشْ اَوْ اَوْطَا التَّهَاهِي وَاَرَا اِيْشَانِ وَبَغَايَتْ
 بِيْرِي رَسِيْدَنْ وَجِيْمِي رَسِيْدَنْ الرَّاهِبُ
 زَاهِدُ نَزَايَانِ الدَّهْبَانِ جَمْعُ الْفَيْضِ رَقْنُ اَب
 الدَّمْعِ اَشْكُ الدَّمْعُ وَاَلَا مَعِ جَمْعُ عَقْدُ سَوَكْدُ
 نَقْصِدُ خَرْدُ وِيْمَانِ كَرْدُ يَعْقَدُ عَقْدُ النِّقِيْدُ
 اَسْتَوَارُ كَرْدَنْ بِيْمَانِ اَلْاَطْعَامُ طَعَامُ دَاوَنْ
 اَوْسَطُ مِيَانَهُ وَفَاضِلَتُهُ وَبِهِمُ اَلْاَنْصَابُ سَانِ
 الْفَخَّاسَةُ وَالرَّجَاسَةُ رِيْشَتْ وَبِلِيْدُ شَدَنْ وَاَلَا
 رَجِسْ وَحِيْسْ لِيْذْ هَبْ عَنَكُمُ الرَّحِيْسُ نَايِرْدُ
 اَزْ شَمَاشْ كَرْدِي فَرَا دَمِ رَجَسًا بِيْقَرْدُ
 اِيْشَانِ اَكْفَرُ وَالرَّحِيْسُ كَرْدِ اَرِيْذُ وَجَعْلُ الرَّحِيْسِ
 وَبَلَنْدُ لَعْنَتْ وَعَقُوْبَتُ الْاِيْقَاعِ اَوْ كَرْدَنْ اَرِيْ

نِيْمَةُ

الدماغ جمع الصيد نیکار کردن زواعدل
دو مرد راست گوئی فقد لک راست خرد ترا
الوبال عقوبت و سختی اخذ و بیلا خرفتنی سخت
وبل در کوار شد بوبل و بالاد و بالذ فهو وبل
السیارة کاروان البرییاوان قیاما للناس
ای ملاحا الصلاح لبسان شدن الحیفة
افدائی کوش او بشکافندی در جاهلیت
بس از ان کی بی برادری و بر زبان حرام دا
شندی کوش و شیر او السابهد انک
فر و کذا استندی تا جنانکی خواستی می
جرا کردی بسبب نیک کی کرده بودند
الوصيلة ان کوسفند کاهفت ششم بزان کی
رود و ماده و هشتم نری برادری و ماده

۵۵
بازو بهم بنه کشتندی ان مرد برای ماده لحافی
کشتی ۲ از دوش ده نیم گرفته بود ندی نیز
اورا کار نفرمود ندی علیهم انفسکم بر شما
یاد از نگاه داشت تنهای خویش و این را نصب علی
الاخر اخواند جنانک گویند علیک زید
بکسر ریدل مر جعکم باز کشتن جای تنها
اینان دو اخوان دوش در یکو جیس بازدا
خجیس جیس العترو العتور دیده و ر شدن
الا سخفاق سیراوار شدن عالم الغیب دانند
نابیدا و پیدا اعلام الغیوب دانند نابیداها
الملیة خوان اراسته المواید جمع
الغزن کرده اهل یک روز
کار الغزن جمع الغلین دست دادن و جانی

الحاج دالمه ابرار الايتا افریدن وابتدا
کردن و شمع کشتن از خوشبختی الفطاس
کاعد الفراطیس جمع الحبق قروامدن و لاو
مکروه الفاظر نوافرینده الکشف و ابردن
اندوه و نم الفهر بکشتن و خوار کردن لشی
الفهار و الفاهر شیکنده کامها و علیه حشده
ای شئی چه چیز اینکم ای شئی ابرو ابر ابرار
بر او بر یون جمع الاستماع کوش فرادش
اکینه پوششها جمع کن الوقو کوان
کوش الاساطیر فسانا جمع اسطوره
نای دفرشد بیای نایا الوقف بدانشین
ووقف کردن الوقوف باستان الساعه
قیامت بغه ناکاه التقربط بقصیر کردن

۵۶
و شایع کردن و فراموش کردن اوزار هم صنا
هان ایشان جمع وزیر وزیر صناه حسبی برداشت
یزد وزیر افهوه از ره الله بازی کردن و غا
فل بودن الحجد و الحجود رخسار کردن خبر
بزرگ شد و بزرگد یکسیر کبانه التلق
ست منقد دارد السلم نردبان السلام
جمع الضیاع یدن و شافق الحاج المربع
الاجته جمع التصريح زای صردن الایلاس
نومید شدن الدایر اصل مدف بکست مدف
صدنا و صد و فارایتم ای خبر دهن مکر
خزاین الله حزنینها خدای الک در اندن
الشاکر سیاس دار الشاکرون جمع لفقت
خدای کردن و حکم کردن التفصیل خندان

كَرْدَن وَهُوَ يَزِيدُ كَرْدَنَ وَبَاءَهُ كَرْدَنَ الْإِسْتِثْلَةَ
 هُوَ يَزِيدُ شَدَنَ وَجَاءَ أَوْ رَدَنَ الْحَرَمُ كُنَاهُ كَارِ الْحَرَمُونَ
 جَمْعُ الْإِسْتِجَالِ شَيْئَانِ خَوَاشِشُ أَنْ الْحَرَمُ يَسْتِ
 حَرَمُ الْمَفَاتِحِ كَلِيدُ الْمَفَاتِحِ جَمْعُ سَقَطٍ يَفْنَأُ يَسْقُطُ
 سَقَطًا وَسَقَطًا الْوَرَقُ يَرُدُّ دَرَجَتِ الْأَوْرَاقِ جَمْعُ
 وَرَقَةٍ يَدُ بَرَكِ الرُّطْبَةِ ثَرَالِيَا يَرْخُكُ الْجَرَحُ خَشَّةُ
 كَرْدَنَ وَكَسْبُ كَرْدَنَ الْحِفْظَةُ يَخَالِيَانِ اسْرِعْ زَوْدُ
 تَوَالِ السَّرْعَةِ زَوْدُ بَوْدَنَ الْحِفْظَةُ يَمْلَأُ أَخْفَى يَوْشِدُ
 بَذَالُ الْحَرْبِ عَمَى كَيْ تَقْسُ فَرُوزِ حَيْرِ الشَّيْقَةِ حُرْبِي
 هُمْ دَلِ الشَّيْقِ جَمْعُ الْأَذْفَةِ يَخْشَانِ يَذْنُ الْإِسَالِ بَعْرُ
 كَرْدَنَ وَخَدَانِ كَدَاسْتِ وَأَنْ تَعْدِلَ كُلَّ عَدَلٍ
 لِي تَعْدِلَ فَذَا الْكَرْخِشِ رَايَا خَزْدَ بَعْمَهُ جَبْرِي
 الْحَمِيمُ أَبْ كَرَمِ الْإِسْتِثْلَةِ اسْرُخْشَنَةُ شَدَنَ الصَّاجِبُ

بِارِ الْأَعْيَابِ جَمْعُ الصُّورِ وَالنَّاقُورِ سَوَارِ سِرَافِيلَ
 الصَّنَمُ بَنَاتُ الْأَصْنَامِ جَمْعُ الْمَلَكُوتِ بَادِشَاهِي الْجَوْنِ
 دَرَامِدَتِ شَبَّ الْجَمِّ وَالْكُوكِبُ سَيِّتَانِ الْجُحْمُ وَالْكُوكِبُ
 جَمْعُ الْأَقْوَالِ قَرُوشَدَنَ سَيِّتَانِ وَمَاهُ وَخُوشِيدُ
 الْقَمَرِ مَاهُ الْأَقْمَارُ جَمْعُ الْبُرُوقِ يَبْرُونَ أَمْدَنَ
 أَفْتَابُ وَمَاهُ بَرَابِرُ شَدَنَ يَبْرُأُ بَرَاءَةً وَجَمْعُ
 وَجْهِ وَاحِدُ أَيْدِيهِمْ رُؤْيَى خَوَاشِشُ قَطْرِ يَدَا
 كَرْدَنَ وَيَا فَرِيدُ يَفْطَحُ فُطْرًا التَّوَكُّلُ يَرْكَلُ
 الْأَقْدَابُ رُؤْيَى كَرْدَنَ وَيُعْدِي بِاللَّيَاوَمَا
 قَدَرُ اللَّهِ حَقُّ قَدَرِهِ وَشَنَا حَسَنُ خَدَا يَرَأِي حَسَنًا
 أَمُّ الْقُرُونِ مَكَّةُ عِمْرَاتُ حَسَنِيهَا جَمْعُ غَمَرَةِ الْهَوْنِ
 وَالْهَوَانُ خَوَارِ شَدَنَ فَرَادَى يَكُ يَدُ جَمْعُ فَرْدٍ
 وَفَرِيدُ الْخَوَاشِشِ خَدَا وَنَدِ جَبْرِي كَرْدَنَ

شَتَنَ
 خَرَأُ

وبادشاه کرد ایندن یقین بیدم بریده شدیوندشما
 فلن بشکافت یفلق فلنقا فهو مالف النوى والعجم
 استنه حها والشمس والقمر حسبا ارفقن خوشیدا
 وماه بحساب است السکن هرج بدوارام کیرد
 الحضر بزم مستودعا جائ امانت یعنی رحم مادر
 الاستبداع چیزی بزینهار فزاکسی دازن
 التراكب برهم یتشتر الطلع شلوقة حرما فتوان
 خوشهای حرما جمع فتوة الزیتون درختی است الدان
 نار الترمیوه الاثمار والتمر جمع الاثمار میوه
 دار کرد ایندن البیع میوههای در رسید جمع یاع
 الجن والجنه بری الجنی بلی الجنان بدیران
 خرق دروغ گفت و بدید خرق خرقا
 الوصف والصفة وصف کردن الصاحبه زن

اللطیف بنحو کار بصائر جمع بصیر سب دشنام
 داذن سب سب العدو پیدا کردن وما یسعدکم
 وجه اکاه کرد شمارا التقیب رج کرد ایندن
 الاقیده دلها جمع قوار فیلا همد و خواند ایند
 ان قلا کروهاں جمع قبیل قلا زوی باروی
 ومن قبله وهرک سوی او لا قبل لهم نیست
 طلاق ایستار الفیلة والوجه سوی الذخرف
 زر وارا پیش صفی میل کرد یعنی صغیرا افرا
 کسب کردن حرص دروغ گفت حرص
 حرما الظاهر بیدا الباطن نایب الاجرام
 کنه کردن الرسالة بیغامبری الرسالة
 جمع الصغار خوار شدن شرح کشاده دل
 کرد بیشرح شرحا الصیق تنگ کما یصفد

حوی بنا ای شوذد از السلام بشت قد است کثرت
بسیار کم راه سر آمد شمارا استخلاف خلیفه کردن
البحار عاجز کردن و از پیش بشتن اعمالوا علی
مکانیتم بیابنید بر عادت و حالت خویش
المکانه جای گیر شدن در بیابان فرید نذر
ذرا الوصل رسیدن اراد اهلال کردن
حجر حرام محو و احرام کرده العدر جنته
کردن و بنا کردن از جوب الزرع کشت
الحصد و الحصار دزدان و بستم شیر هلاک
کردن الجماله شتر بارکش الفرس شیر
خورده ثمانیه از و اج هشت تا الفان ملیش العز
نرینه و اسملت پوشیده شد برو الیل شتر
السفح خون ریختن مسفو خارج جنت کل ذی ظفر

هر مرغی با جنجال و ستوری باسم الغم کوشند
الشحم بیه الشحوم جمع الحوا یا حرب روزها
جمع حویه الاخلط ایجنس باسم عذاب او
علم شهادتکم بیاورید کواغان مویش را
الاملاق درویش الظهور را شکار شدن
و بر جای بلند شدن و دست یافتن بطن
بنمان شد الاستدعايت فوت و گویند از
بازده سالکی نا جمل سالکی جمع شد او فی
تمام کرد یوفی ایفاً الحکیل و المکیال
بیمانه المیزان ترازو الموازین جمع قما
عدلوار است کنید فقرفی بکم بر است
کرد شمارا ان شاء بوزیم العافین مکر
عافلان انتظار چشم راستن المفارق و الفوا

از بدو بگریز شدند نسلی عبادت مردم من
 و محای و زبانی من و نمائی و مکر مر خراف
 خلیفتان جمع خلیفه **سوره الاعراف**
 هم منم خدی می دانه و هویدای کرم دگر
 بایاز دادند بزرگرون پندی بزرید ستایان
 سبحون القلوله بهم روز حفتش آخر دعوا هم بود
 فریاد خواستی ایشانرا الوزن سخت ثقل گران
 شد بقتل ثقل اخف سبک شد تخلف حقد معا
 بیش اسبابهای زندگانی جمع معیشت التضر
 کردن کشتی کردن و بزرگواری شدن الصاغر
 خوار الاعرابی را کردن الشمال دست
 جب الشمال جمع الذم رکو هیدن مذموم مانگو
 هیئت الذر والد حور حوار کردن کلا بزرگد

در قافیه ها ایشان همان کلام در کلام

بلاملا فهو ملان املان هرايند برکم من
 الوستوسه اندکين فخران المفاستة سوکند
 خوردن و کسی را سوختن دادن و چیزی
 با کسی قسمت کردن قاسمها سوختن خورد
 ندایشان دوت الناصح بزرگ خواه الدلیله در
 کار افکندن کسی را و در جاه افکندن
 دلو طبق در ایستاد بطبق طفقوا خضف
 برهم نواز خضف خضفا الریش و الریاس
 جامه نیکو لباس التقوی شرم قبله اتباع
 او براندا کرد بیداه بدا الزینة ارایش
 ستیخار بارش شدن الاستغدام قرایش
 شدن احتمایار خویش الاحت مانند یا اخت
 هر و ن ای مانند هر و ن اذار کوادر بک دلیله

۱۱۱

رسیدند اخ بهم باز بسین ایشان اویان
 پیشین الی جمع شدند و لح در آمدند و لوطا
 الجمل سمر الجمال و الجمالات جمع الجمع السهم سور
 سورن الحیاطة سورن عواش بوششها جمع
 غاشیه الغل کینه و حیات اذن اوارداذ اذن
 نادینا الحجاب و السیر برده الاعراف بالاهای
 است میان سنت و دوزخ جمع عرف ثلثا برابر
 الاقامه رخص الغشیه در آوردن و بر بوشانیدن
 حینا سنان تبارک الله برزل و ارست خدای
 بنشر بشارت دهندگان جمع بنشر النسر
 باز نرم و خوش شوار و نندگان جمع نشور املت
 برداشت بقل اقلا لا تقلا جران باران جمع بقل
 السوف راندن لبله میت زمین حشک و البلد الطیب

و
 ز
 ن
 ن

زمین خوش البلد صحرای نبات حشک بلبند شد
 تحت حشا رنکد اندک حشره رنکد رنکد
 رنکد رنکد رنکد رنکد رنکد رنکد رنکد
 کرد اورا بنصح سحا و بصره عجب شکیفت
 داشت عجب عباد مسون بندی عمر خور
 در آن هو دیغامبر قوم عار است الا بمعها
 جمع الی والی والی الواحده رنکد شدن لنا
 شتر ماده السهل زمین نرم السهول جمع
 القصر و الیت کوشک حشک بترامشید حشک
 حشا عقر بکشت و بی کرد یعقر عقر الر
 زلزله حشک الرجفان او ریدن الخوم برانو
 در ششپن مرغ حاشین مردکان بطلهون
 بالکی می نمایند از حرام عبر باقی ماذ یعبر

فند

جفد

عَبُودُ الْأَيْطَارِ بَارِئِينَ الْإِبَادِ بِمِ كَرْدَنِ النَّظِيرِ
بِسِيَارِ كَرْدِ اِيْذَنِ الْفَتْحِ حَكْمِ كَرْدَنِ كَانِ لَمْ يَفْعُوا
كُوِي كِي بُنُودَنْدَ عَنِّي مَقِيمِ شَدَّ وَ بَرِيْشْتِ وَ بِي بِيَارِ
شَدَّ بَعْنِي عَيْنَاو عَيْنِي الْهَمِي جَاشْتِ كَاهِ عَقِيْقِ سِرِّ
وَارْتَرِ الثَّغَانِ مَارِ بَرَزْ كِي اَوْرَا اَزْ دَرَهَا خَوَانْدِ
الْاَبْيَضُ سَيِّدُ الْبَيْضَانِ الْبَيْضُ جَمْعُ الْاَرَجَانِ اَخِيْرُ
كَرْدَنِ الْمَدِيْنَةِ شَهْرُ الْمَدَائِنِ جَمْعُ الْاَسْتَرْهَا
بِتَرْبَا يَذْنُ الثَّلَقُ فَرُو بُرْدَنِ الْاَهْنِكِ بَرِيْشْتِ
بِالسَّيْنِ بِخَطِّهَا جَمْعُ سَنَةِ الْاَطْبَرِ وَالنَّظِيرِ
قَالَ بَرَكِيْفَتْ طَايِرُهُمْ قَالَ بَزْ اَيْشَانِ مَهْمَانَانَا
هَرَكْ كِي اَرِيْ اَنْ نَمَا الطُّوْفَانِ هَلَاكُ عَامِ بَابِ
بِاسْمِ سِيْرُ وَ سِيْلُ مَعْرُوفٍ وَ بَارِ اَنْ كِي بَهْمِ
جَايِ بَرَسِ الْجَرَادِ مِلْجُ الْقَلَمِ مِلْجُ بِيَاذِهِ الصَّفَدُ

بَرْعُ الصَّفَادِ جَمْعُ نَكْتِ عَهْدِ نَكْتِ بِيَكْتِ نَكْتِ
الْبِمِ دَرِيَا الذَّمِيرِ وَالذَّمِيرُ هَلَاكُ كَرْدَنِ اخْلَقِي
خَلِيْقَةً كُنْ مِنَ الْخَلَاقَةِ اَيْسْتَاذَنْ جَايِ كَسِي
كَ اَيْشِ اَرْتُو بُوْذَه بَاشْتِ الْمِيْقَاتِ وَالْوَقْتِ
وَالْاَوَانِ هَيْكَامِ الْبَقْلِي هُوِيْدَ اَشْدَنْ الدُّكْخَرِ
كَرْدَنِ وَشِشْتِ شَرِيْفَتَاذْ خَرُ خَرُوْرَا صِفِي
عِي هُوْشِ شَدَّ وَ بَرَزْ بَصْعَتِ صَعْفَا فَهُوْ صَعْفُ
وَصَاعِنِ الْاِفَاقَةِ نَا هُوْشِ اَمْدَنْ اللُّوْحِ خُتَّةُ
الْاَلْوَاخِ جَمْعُ الْحَلِيِّ بِيْرَايَا جَمْعُ حَلِيَّةِ جَسَدَا
تَنِي الْحَوَارِ بَانَكْ كَرْدَنِ كَاوِ سَقَطَ اَيْدِيْهِمْ
بَشِيْمَانِ شَدَّ الْعَضْبَانِ خَشْمَلِيْنِ الْاَسْفُ
اَنْدُوْهَلِيْنِ عَجَلِ بَشْتَاقَتِ عَجَلِ عَجَلِ جَرِ بَشِيْدِ
جَرُ جَرِ الْاَسْمَاتِ شَاذْ كَامَدِ كَرْدَنِ سَلَكِ

ارام گرفت و خاموش شد بسکت سگنا و سگونا
الاحتیار بر کربین الاعلال بندها جمع غل قطعنا هم
بر اکنده کردیم ما ایشانرا انجاس روان شدند
الحوت والنون ما هی الحینان جمع شرعاً در هزار
ایندکان جمع شایع و شایع و شایع الشروع
در کاری شدن و در آب آمدن معلیه غنچه
ستن پیش سخت الفتو و الفتی از حد در گذشتن و تقا
بهری سیدن التاذن بیا کاهانیدن الحلف
رندان بیک الحلف فرزند التمسک جنک در
جیزی رذن تنق بر کند یثق تنقا الطلة
سایوان الاسلاخ بیرون آمدن از جیزی
و بعد شش ماه ابتعد دریافت او را الاغلام میلان
و بناورانه کردن الکب سگ الکاب جمع ملک علیه

۲۴
حل کرد بر و چهل عملاً اللهم الهات ربان از دهان
بیرون کردن سگ الیسن مدقان الحارطیا بیرون
از حق الاستدراج فزاکر فتن کسی را در
عقلت المبین استوار الجنة دیوانی الافترا ب
نور دیک آمدن الارساو المرسى بر جای برداشتن
ایان کی است الخلیفه هویدا کردن غنی
سفسا بر سید حق غفایه ففوق حق الاستدار
جمع کردن و بسیار عاش و جیزی بسیار
آمدن القشی بر و جیزی را آمدن حملت برد
کلاً باری حقیقاً سبک الاقبال کیران شدن
و کیران کردن التعالی بلند شدن صمت خاموش
شد صمت صمتاً و صمماً اعز العقوفه را سیرا سار
العرف نهوی نزع و سوسه کردن دیو و لیر هم

افکنند قومی را پسر غنای استغفار یار داشت
و خواست طایف و طیف و سوسه افشار بار ایستاد
دن لولا اجتنابها جرافرا نهادی ان از خویشش
انصاف خاموش شدن الحقیقه ترس اصحاب
شبهات جمع امیل **سورة الانفال**
الانفال عینها جمع نقل ذات یلحم یعنی یوندا
و جل بنرسید یوکل و یا کل و جل و ملاذان السور
حداوند سیاح الاحقاق بیان کردن حق الاستغفار
فریاد خواست اراد فاری در آمدن واری
دراوردن رجز الشیطان یعنی و سوسه دیویم
بست بر طربط الاعناق ضربها جمع عنق کل
یعنی دست و پای ترشف گروهی از انبوهی بیست
بار سوی دشمن شوند الخرف بگردیدن الفیر

از سوی کبابشی بدیگر شدن در جزای الاقران
دن و استغفار کردن و کهنه کردن الیهان
و التوهین سست کردن حال جدای افکنند
جول حواله الخطور بودن ایراد اذن جای ایستاد
بازداشتن الدکا و الفقیه سست کردن التقیه
دست برهم زدن بسم برهم فناند بیدم در سنا
عزم غنیمت شرفت بغم غنا بوم الفرقاق دوری
العدوه کناه روز الدیا نزد بکتر المصوی و
رتر الرکت شتر سواران جمع را کب اسفل
فروتر التواعد باریک دیکر وعدها کردن
العلیل اندک فراموشی و اندک کردن
ثبت بیستار بخت ثبانا و ثبوتا و یذهب بسم
و بسوزد دوران شما البطر دند کرفت الجار

وَالْجَبَرُ رَنْبَهَار دهنه البترای ری دیگر ایدین
وَدَر بَر ابریکریکرافیندن نکمن برکشت بیکلک
الشیرید و از مانیدن من قوه یعنی سلاح رباط الخیل
یعنی بستن اسبان جمع میل خوردن جمع جنوفا حسب کلمه
است ترا الاچان بسیار کشتن الامکان داشتن و مرکز
من و لایتمهم از میراث ایشان الاستثمار یاری کردن
و خواستن **سورة التوبة** ساح برفت
در زمین یسیح سیاحت الادان و الایدان اکاه کردن
بوم الح اکبر و ر عرفه المظاهر با کسی هم نیست
بوذن و از زن ظهار کردن الا شهر لهم ماههای
حرام الحصر بازداستن المرصد راه نگاه داشتن الاسماء
رنبهار خواستن الاجابة رنبهار را اذن الیلاخ میاند
المان جای ایمن شدن رقب نگاه داشت برقب رقوبا

۶۰
الارخویشا و ندی الذمة رنبهار الارما خشنود کردن
الخلیة رها کردن الولیة دوست عمر ابا دان کردن
و ابا دان شد بعمامة السفایة اب دادن الاستجاب
دوست داشتن و برکونیدن العشیمة و الرکب
دو زمان الکساد نار و اشذن الوطن جایگاه
الواطن جمع صفاق تنگ شد یفنیق ضیقا و صیقا
رحب فراع شد یرحب رحبا فهو رحب لجمالهم
تا بریتو نشانه ایشان را الادبار بشت بدادن
الحس و الحسن بلید العیلة درویش شدن و لا
یدینون و طاعت ندارند دین الحق طاعت داشتن
اهل حق الاعطاء دادن الجزیة سیر حریت
المضاهات ماشه کئی کردن با کسی باخیری قا
تلمهم لغت کناذ خدای ایشان را الاظهار غالب

کرد ایندن و اشکارا کردن و مطلع کردن ایندن
کنز لُحْ نَازِ بَکْزِ کُنْزِ اَلْاَهِاسِیَا بَیْزِ حَوْزِ دَاغِ
کُودِ بَکْوِ کِیَا الْجِیْمَةُ بَیْشَا بَیْ الْجِیَاهِ جَمْعُ اَرْبَعِهِمْ
چهار ماه حرام رجب و ذالقعده و ذالحجه و محرم الدین الفیم
شمار راست السیه تا خیر کُودن حرمت ماه حرام
المواطات و الوطام موافقت کردن لیواطیوا تا راست
گیرند الا نَاقِلُ و التَّناوُلُ کردن تا فی اثین دو م
دو کس الفان و المغان و الکُفُف سوراخ در کو
المغارات جمع السفلی قزویر العلیا برتر سفر ا
قاصدا سفری اسان الشفیه مسعودران الا
سیدان دستوری خواش التزدد کردن دین العنقه
ساز والت الاتعلت الخُجْه شدن التشیط درنگ
کردن الا بیضاع شتابانیدن و شتافش سقط بیفتاد

لیسقط سقوطا الخلال میان زهق هلاک شدن و با
طل شدن بز هق زهوقا فرق بت رسید یفرق
فرقا المجانباه گاه المدخل سوراخ در زمین
جمع بشتافت و سرباز رز جمع جومًا و جمًا
لن عیب کُود یلمز لَمَزَا القار رَام نر الحاده
با کسی حوب کردن و حلاف کردن الغدیر
عذر خواستن المونقشات شهرهای قوم لوط
الاعقاب باراش دادن المطوع اندک بر عت
خونیش کاری کند التخلیف باز پس گذاشتن
مقدمه بشتن جای ایشان الحُرکوما محک
خندید یفحک فحکًا بَنَّا بَلَرُیْت بَلَّی بَلَّا
الخلف و عده خلاف کردن مع الخالفین بغی و
زنان و کُود کان القبر کُور القبور جمع الخوایف

زبان به شوهران ایشان بغزو شده باشند تقدیر
تقصیر کردن اعراب اهل بادیه الواحداغی
اجد سزاوارتر القرم ناران صلوات الرسول
دعاهای رسول مرد سوخته شد و ستنبه شد
بمرد مرودا الاعتراف اقرار کردن الخلط
ایمنی الارصاد ساختن التاسیس بنیاد نهادن
الجرف اب زیزه هاریمه شد الامتیار ریهینه
شدن فانار بر فرود نهادن ورا البیان بنا
کردن المیت تمت و شکر الساجون روزه
ران الاواه انکاه بسیار کند از ترس خدای
عز وجل الظماتشند شدن الظمان تشنه الضب
رجور شدن الوطایبای سیر کردن موطیاً جانبائی
الوادی رود المققه فقه اموختن غلطه درشتی

سوره نوح علیها السلام الرانا الله اری
منم خدای کی می بینم قدم صدف منیر منم خوار
القیا روشنی التقیر اندازه کردن المنرا فرو
امدن جای التحیل شتابانیدن من تلقای نفسیه
از قبل خویشش الاردا هلاک کردن الغر نیکان
الارادزل فرو ما بجان جمع ارذل نادى الرب
سنت رانی همت پوشیده شد الالزام لازم
کردن الاردا حقیر داشتن الانقباض به
اندوه گشت شدن با عیننا بن شاه داشت ما الحاجة
باحسی حق کفش التور تور و تورند روی
الوجرا والجرى راندن الرکوب بر نشستن في مغلا
در یک جانب اوی ماوی گرفت یاوی ایاواویا
بلع فرو برد ببلع بلعاه الاقلاع باز استادن

الغیض هم کردن و قسم شدن الجودی نام خوبی است
بعد از آنکه بعد از بعد از دوری باز او هلاکت بازا
الاعتراو العرو و کسب آمدن الناصیه مؤی پیشانی
النواهی مع الاستعارة زنده در از دادن و ابدان
خردن خواست الایمان بکمان افشیدن الخسیر
زبان کردن و هلاک کردن صاع بال کرد بهیج
صباحا الصیحة بانه الحریة زمین بریان کردن
زخم بساخت بهخون را الاجاس هم در دل گذاشت
حیضت حایض شد الورا فرزند فرزند الجور پیرن
الشیخ پیر مرد الحید و الماجد بزرگوار الروع ترس
الانابة باز گردیدن ناخدا ای عز و جل صاق هم در
در مانند کان خویش یوم عصیب روزی سخت بهر خون
شفاقتد الایراع شفافش و ترسانیدن و لرزیدن

الضیف همان التیسیر را بدن العاصف باذ سخت
الموع موعاب ازینست اراستد شد صید اذ نرو
کان لم تقن بالاسر خون کجا بنور روی زهق در
رسیده برهق رفوقا العتر کرد سیاه الخش
در بوستانیدن محارم ای الزمومستانم
یاشید بزم حال خویش التریل جدا کردن الا
ساق از پیش فرستادن و سلف دادن النفا
وق یک دیگر را شاحش ای اری و رتی
و حق خداوند من الشان کار الشون جمع
الافامته خوض کردن در حدیث و ازنی و
شدن عروب دور شد و عایب شد بعرب
العن حیرگی الاجتماع اتفاق کردن
عمد پوشیده لغت ریگرد ایند لغت لغت

الکبریا بزرگوارى سردن و باز شامى النبوء
جا بگاه گهرن نو اساريد شهادون مبوا
صدق در آمدن جاى بزرگ فلو لکانت فزیده بنور
هيج حید الطمس محو کردن ربنا الطمس علیه
اموالهم بار خدایا سحر کردن مالهای ایشان
الشند استوار کردن الفرق عرقه شدن
التجیة بر بالا افکندن تجیک بید نک بر بالا
اوخیم ترا مارده نو **سورة هود علیہ السلام**
الثی دوتا کردن و واگردانیدن و دم شدن
الاستغسا جامه در سیر گرفتن الثوب جامه الثیاب
جمع الی امثله مدنی لبوس نو مید شقوند کفوره
ناسیاس التلو از بس فرا شدن اجرم حقا
الاضیات فروتنی کردن الرشید راه نمایند الشری

۲۸
والاسراب شب رفتن القطع والنج والزلقة والظلم
بار از شب الزلف جمع التقات باز بس نگرستن
غالیهار ووران سافلماریران السجیل سنده
وکل یفقد برهم بناد یفقد یفقد الودود دوست
دارمطیعان الودود کروی کم ازده جم
سنگ سار کرد و بیندخت و سخن گفت
ونفرین کرد الظهری ایچ فراموش کنند و بشت
بزان ازند الارتقاب چشم داشتن بعد هلاک
شد بعد بعدا و بعدا قدم در پیش رفت یقدم
قدما و قدما الایراد در اب آوردن الورد
والودود در اب آمدن الورد السحر الورد
عطا اذن الورد عطا البست هلال
کرن التکلم سخن گفتن شقی بدخت شدن

بشقی شقاوة و شقا سعد نیک جت شد بسعد
سعاده الزفير بالین و اندای باز که خنر
الشهيق اخربان که خنر الحذر بیدن رکن
میل کرد برکن رکن نا الطرف کنه اولو
بقية خداوندان تمیز و دین الابرار
در نعمت دانه کردن و دانه گرفتن انداز
اعملوا علی مکانتکم بیا مشید بر عادت و مالت
خوبش **سورة يوسف علیہ السلام**
یا ابت ای بنرمس الرویا خواب دیدن الغیبة
کرده از جهل نامزد طرح بیفکند بصرخ طرحا
الغیابة بین جله الحب جله الالتقاط بر جیدن
الغد فردا بعد غد بس فردا تنع حرا
کرد بر تنع رفوعا الذنب کرر الذیاب جمع

العشا شبانه الفیص پیراهن التسهیل
بیار استن حمل حوب شد تحمل جمالاً فهو حمل
قادنی دلوه بر کشید دلو خوش البضاعة
پاره از مال کجای فرستد زهدنی ر
عنت شد در جیزی بزه زهاده الاکرام
کرامی کردن المرادة نحو پیش خواندن
یا جیزی و بقدری بعن و کسی را بر کارتی
داشتن و بقدری بعلی التعلیل در درشتن
هیت لک فراترای هیت لک ترا بیا رستم
معاد الله والعباد بالله بنه کبریم خدا یی
قد بریزد نقد قد اسیدها شوهران زن
سجن در زندان کرد بسجن سجن السجن زندان
السجون جمع القبل پیش الخاطی کنه کار

الخاصون جمع الفتي مرده جوان و غلام القتيبة والفتيان
جمع شفعها جمل بیان دل اور سید دوستی بشفق
شفعا محاسن و کوفت طعانی التمسین
السکاکین جمع الاخبار بزرگ امین حاکم الله
وحاشا لله ای معاذ الله الاستعصام خویشتر نگاه
داشتن و جگر در رذن المصوبة والمصبو والمسا
بدل کسی میل کردن عصر شبیه کرد بعصر
عصر الجنان منابر است یجوز بقاء بضع سین
هفت ساله البضع از ستاده سمان فر بیان جمع
همین عجا فاعزان جمع العجف الاحضر والحضر
سبز الحضر جمع واحز یا بسات وهفت ذکر
خشک العباة خواب کز اردن امفات احلام
خوابهای شورید الففت دست کیهان علم خواب

۷۸
کرد نلم علما و علما الاذکار و ایاز اوردن بعد از
بس از یزد جندی الامة فراموش کردن زرع
کشت کرد و پرو یا نید بزرع زرعا دایمی ای
داب بیو شکاری کرد خند و بر خید از آن
براب دایا و دو یا ما خطیست چیست حال و فقه
شما غیت بیار ایند ز بغاث عینا البال حال
و دل المفضضة هویداشدن حق التبرية
ببزار کردن مکین بامسات و منزلت
الاخلاص برای خویش و بزه کردن الخهین
ساز کردن چهار ساز مسافر و عروس مرده
سنرا و د عینا اباه روز بوز کی در خواهم
اورا از بذر الانار ناشناختن الرجل یار آن
الرجال جمع الاکتیال بموفه فرا شدن المیره

خوار باز آوردن غیر میرا الصاع والصواع و
السفایة والمکیال بمانه وگویند مشرب
کازوی آب خورند العیر کاروان الاقبال
روی فرا چیزی کردن و روی فرا کسی کرد
نیدن فقدکم یافت حمل بعیر شتر واری
الزعیم والكفیل والقفیل بایند ان تا الله
خذای الوعاو الطرف نار دان الاوعیه
والطدوف جمع الاستخراج بیرون آوردن ان
شتر مکانا ای ضیعا شما اید بنتر کردار الاثنا
ن یومید شدن خلصوا جیابیک سو شدند
راست خوابان برح از جای فرات شدند یبرح
بروفا یا اسفی ان ازها الکظم خشم فرو خورده
مفتوای لا فتوا همیشه الحرم انکه اندوه با چشم

دش او خداخته باشد شکانا لید لیشکوا
شکایت و شکوی البت سخت ترین اندوه
التخس خیر جستن من روح الله از رحمت
خدای منجاة انکى الاجار انذن الاحتیا
برگزیدن التشریب سرد نش کردن
بات بصیرا کردد بیناه ریح یوسف یوسف
یوسف النفید خرفی وعجز و دروغ منسوب
کردن القديم دیرینه القنا جمع الحديث والحديث
یو فارتد گشت العرش تحت البد و بادید
الحاق ددر سایدن و در رسیدن
سورۃ الزمر العاد ستون العدم جمع
والعماد بناهای بلند جمع عمادة الرواسی
والراسیات کو ههای بیخ ادر الخاور

باید دیگر مسایلی کردن قطع تجاوزات و بهما
بیکدیگر نزدیک الصنوان حرما بانی از یک
اصل است جمع صنوف حد و شود حد حد فهو
حدیة المثلث عفو بنما جمع مثلی و جمع مثله مثلث
الاستغاب داذن کسی را برای زمین المقدار انداز
سرب بیرون شد بسرب سرب و با فحو ساربان
ظاهر المعقبات نگاه بانان آمدند باز گردانیدن
نبت او را الولی و الولی قیام کنند بخاکش
الواه جمع المحاولة و المحاولة و الحال مصر کردن
و کید کردن با کسی الحف بحمد الالف جمع الظل
سایه الظلال جمع الغداوة و الغداوة باسداد الغداوة
جمع السیل و السیلان رفتن آب الزبد کف را
بر سر اینده الرتو افتادن شدن و بالاکر من الجفا

ان خاشه کنی روز بیکبار افکند العشاشه
بر سر آب مکتد در نک کرد بیکت مکتا
قد تقه بر عیال تنک کرد بقدر قدر العقی
والعقب سر اجام طوبی لهم ختک تراستان الملب
بار کشتن جای فارعة داهیه یعنی حتی قرع کوفت
یقرع قرعاً الخلول فرو آمدن بطاهر من القول
ای بیاطل من القول اسق بخترا فله یاس
الذین امنوا ای بنده اسد الحق ستردن الا
ثبات ثابت کردن و نبشتن العقیب و اکرام نیدن
و حکم کسی را فسخ کردن و ازی در دشت
ام الكتاب لوح محفوظ **سورة البرهم**
ایام الله بعقوبتهای خدای تعالی در امتان نشین
الوعیدیم الصدید زرداب الخراج فرو خوردن

خشم و این بدان ماند اساعه بکلو افرودن بردن الزام
خاکستر اسناد دخت شدن و دویدن یوم
عاصف روزی سخت جزع ناشکیای کرد
تجزع جوعا فهو جازع خاف مقامی برسید
از استادن بیش من المقام جان استادن
الصراح فریاد رسیدن اصل یخ درخت
و بنیاد هر چیزی اصول جمع ثابت استوار
الفرع شاخ درخت الفروع جمع احلوا فر
اوردند الاحیان ازین و یخ بر کندن و بر
یدن البوار هلاک شدن القرار آرام گرفتن
و القابر یفر و یفر الخلال و الخالة بالکسی دوی
داشتن الاحصاء شمریدن و توانستن و دانستن
حب دوری کرد جنب جویا هوی لبر و سید

۷۷
گشت و قروامد و قرواز آورد بهوی هو یا
شخص چشم بین باز ماند شخص شخص
شتافش و نیز نگرستن الاقتاع بیفراشتن
سرد در نگرستن و خورسند کرد ایندن الطرف
چشم بر هم ردن و افید بقم هوا و دل های ایشان
لحرد خالی اند زال بگشت برول زوال القبر
فریز کردن بایک دیگر مقربین با هم نشستن
الاصفاد بندها جمع صفده السربال پیراهن
السرايل جمع القفطان روعنی است کای
در اشتراک کن ماند **سورة الطه**
رب و رما جند الالهام شغول کردن امل
بزور سپیدن الجنون دیوانه الحائین جمع السلة
دراودن السلول در راه شدن الاولین

نماز بیشینان ظل روز گذاشت بظل طلوع آفرج
ببالا شد بجرج عروجاً الشمس بشتن چشم التزل
فر و آمدن بروجاً یعنی منازل شمس و قمر الاستراق
روز دین کوش فرا داشتن الشهاب بابه آتش
و کوبیدن کشته کلاه شب روز چون بابه آتش
الشهب جمع الموائج بازهای که میغ آورد و درختان
استر کند جمع الموائج الخازن بقاء بان الخزنه
و الخزان جمع المصلال کل خشک الحالوش سینون
بوی سرد بین السموم و الخرفه باز کرم السریر
السرور جمع التقال در برابر یک دیگر نشین
نصب و حجر شد نصب نصباً بمرحله بقنطون نو مید
می شوند قنطون نو مید شد بقنطوناً فهو قنط
مضی بدشت مضی مضیا و مضیا فهو ماض مضی

رسوا شد بفتح فصولاً لعمرك بزرگانی تو السحر
و السحر مست شدن لفي سحریم در مسی و جهاند
خویش الاشتراق روشن شدن و در روشنی روز
شدن الموسم خای آوردن بشتان الایست
لما مام بین در راهی روشن لجر دیار بخودام القدر
و فاخته الكتاب و السبع المثانی و الصلوة سورة
فاخته المثانی سورتهای دراز و کوتاهه لفر
لزواجاً کونها جمع روج و احفض جافک
تواضع کن لحفض فرو داشت اواز و نوا
نمادن و خوش زیستن الاقسام قسمت کردن
عقینس بارها جمع عقد یعنی ایمان آوردند بعضی
و کافر شدند بعضی فامدع بنا تو مریخای این
می فرماید ترا الصدع بنا آوردن فرمان و

البق موت **سورة القاف** الروح بوجي
 النصفه والحق ان اب كالحه ابو بوز الدفول بشم وجد
 جمار بايان ان احده جمار بايان را شباهه بامو
 بودن و رات دادن و بواسوذن و براسا بايدن
 السرح برافه اشش ستور ريرا خردن السرح
 جراسدن المقل بشه و خوف الاثقال جمع بشش
 به شخو ريس تنما المشقة دختوار آمدن و دختواري نمان
 برکسي البغل استر البغال جمع قصد السبيل
 حکن راه و بعدی بعن و سيم کردن و بعدی علن
 الايامه جرانیدن مختلفا کونا کون طريانا نه
 لبس در بوشيد لبس لبسا المواخر شخافه
 کان اب را جمع ماحظه المبد بخردين و حراميدن
 العلامة نشان العلامات جمع فانه الله بياهم يفلند

بناهاي ايشان السقف والسقف اسماء خانه
 السقوف والسقف جمع فاقوا السلم کردن نمازد
 العدن مقیم شدن بجای حتى درست شد و جواران
 شد جن حفا الجهد کوشيدن و رجائیدن امل الذر
 يعني امل علم حصف برين فرود بردار
 الخوف ترسيدن و بکم کردن التقيؤ فراوان شدن
 ايد الاحر حوار الدحور حوار شدن و صب دایم شد
 بصب و صوباً ففوه و اميت حار راری کرد حار
 حوار الا شتها اراده کردن ظل کشت التواري
 بنهان شدن دس نهان کرد و نهان بفرستاديد
 دسا الافراط فراموش کردن و بگو کردن
 الفزث سرکيز شكنيد الفزث جمع اللز شبر شوي
 بعلوا فرود بودن و بعلوا فرو شدن سايف حوار نده

السكك يذبحها الخلد زنبور أكليس ذللاً لم حرد كان
ارذل العرفه و ما به ترين زندگانی یعنی حزقی الحافد نواد
بیرین الاحقاد و الحفوف جمع الملوك درم خزیه الممالک
جمع کل و بال اللحن کرست و درختیدن برف الهوی
و الحومان اسمان و زمین الاسحقاف سبک داشتن
و سبک کردن ایندن الطعن از جای خای شدن الوبر
و الهوف بستم الاوبار و الاصول جمع الشعر موی
الشعر و الاشعار جمع الاثاث جامه پوشندن و اقلدند
و قماش خانه اکتانا عارکوه جمع کن الاستغاب اشقی
کردن خواستن و اشقی کردن القوا لهم القول یعنی جواب
دادند ایشا نر ایتیا ناهویذا کردی التوکل استول
کردن الغزل ریمان النکت تاب باز زدنی ریمان
النکت ریمان تاب باز داده الانحات جمع قوی

نبرو مند شد بقوی قوه فهو قوی دخلا ای عسنا و حیاته
نقد بر سید بیفقد نقاد الاعج و الاعج بسنه زبان عربی ناری
زبان کان امه بود امامی پیش رود در دین **سوره**
بی المصلح المصلح المبارکته بركة کردن يقال
بارکته و بارک فیه و بارک علیه و بارک له بركة کرد
برو الممسجد الاقصى مسجد بیت المقدس الاقصى دور
و فصنا و وحی قد سنادیم ما مبصرة و بصیرار روشن
الموس کش در میان سراها برای عارت الکرة دولت
النفیر کوزه لشکر الحصیر زندان الاساة بزی کردن
طایفه یعنی کردارند و نیک او کتابا مستورا نام
بارکشاده النشر بان کردن جامه و نامه و اشکارا
کردن خیر دزنده کردن الشور زنده شدن الامر
و الایار بسیار کردن الاولى و العاجله **نیر**

التم نكو هيدز و نذا فرام با الخطر بازداشت
اف كلكه است كاد وقت ذل شك كویند نفور باز
بزد بنهر نفور التزمید بودردن الاداب از كجا به
جیزی با خدای تعالی كودز الا و ابوج جمع الشیخ
تشیخ كودن و همد رنذر من كل لد او اب همد بازو
تشیخ كند التذیر مال با سر اف خرج كودن میو
اسار الحیر مانده شدن و در جانیندن و مانده كودن و بر
هنگام كودن اندای از اندامها و بستن همد مال كس
سوار و الغابو خیر و خیر محسود ارجزو نفی دیت
النفور و النفور بی فواشندن الخطی ظا كودن القسطاس
بلد بود و راست كلا و كلكه با هر دو مرج شناد شد جمع
مرجا و لا شمس في الارض مرجا مرود در بین شكور و خرا
مان و نازیدن السبق بزا الطول در لند شدن الامقابر
كزیدن

وما في كودن النفور و النفور رمیدن و الغابو نفور و نفور
ستر بوشید ستر ستر مسجورا ای غفل التزم و التزم
استخان ریزید الحق و الخليفة و الخيلة و البنين و الام
و الورى افریدن كان الخلايق و البهائم جمع الاحاد و الكرام
الحديد اهن الاغاض جنانیدن التحويل كودن ایند سطر
بنیشت سطر سطر ارا ایند ای دینی نومرد ارا ایند
ارا ایند ارا ایند ارا ایند ارا ایند ارا ایند ارا ایند
تا بنصب بود و كان دروی تا كید خطاب را است التكرم
و التزمت و الاحرام كرامی كودن الاصاد ارجزو بن
بر كودن و لویش بردهن ستور كودن و سعت كودن
ملج بنات را و جرب كودن دور كار مرهم الجرب و الحرة
لزموزن الوقوع علم كودن الوقوع عام شدن الاستفراغ
حریص كودن ایند بر ناصواب و سبك كودن ایند فاراد

ان ستغفهم خواست که بپروان کند ایشان را لهوت و
النعمه اواز الاصوات والنفحات جمع الاجواب فوام امدن
و بانکه بر وزن و یاری دامن و اجله عظیم بخند که خود
کن بر ایشان سوزان خویش در جلد و بیاد کن خویش انشا
رکته هبناری کردن بآسی الجانب والناجیه والحق والجلب
سوی الجوانب والتواحي جمع الحاصف بادی کاسه از خانه
اخری یک بار دیگر القاصف کشند السع جویند حق و برود
ضعف الحیوة ان ضعف عذاب الدنیا افزونی عذاب الدنیا المات
والخيف والموت والموت تقدیر مرء الدلول بکشتن اصاب
رد و قد زال الغسق اول تاریکی و عسق تاریکی شد بغسق
عسوقا فهو غاسق و قرآن الفجر یعنی نماز بامداد التجدد
بیدار بودن بشب و خفتن نافله زیارتی النافله والنفل
والفضيلة والتطوع طاعتی که نه فریضه بود و نه مستحب

۷۸
التوافل والتضال جمع مدخل صدق در آوردی تلوئی هوفا
باطل شوند الحرف والجانب کنار نای جانبدار اندک خویش را
العاده والناکلة والطریق والخلن حوی و سیرت الشکل
ولشبه مانند الاشکال والاشباه جمع الاجتماع باهم امدن
جینی و بجای بردن رسیدن الطهر والعون والردیار
النفوس انکار کردن حق التجر راندن اب المنوع چشمه
البنایع جمع الاسقاط بیفکندن الکسب بارهای
میغ بورد جمع کسندنی بپاشند بر فی دنیای حیوان و بر
مردن انش المنوع والقصور خجلی سردان نبیند التشر
هناک الاخرة یعنی قیامت لقیفا در هم پیچیده بر ل فرو
امد بپزداند لا علی مکث بر اوستی الذن زح الاذقان
جمع خردن الاذقان یعنی علی الاذقان یعنی سجد می کنند
المشروع والمضوع فرو رفتن خردن والجمهور بصلانهای

سورة النجم

فَرَأَيْنَا الْخَافِضَتَيْنِ وَخَافِضَتَيْنِ
فَمَا رَأَيْنَا لَهَا كَرْدًا لَمْ يَحْجُجْ لَهَا
كَوْنُهَا وَخَشَمَ كَرْمُهَا الصَّعِيدَ رَوَى
الْكَفَّ هَفَّتْ جَوَامِدُهَا وَبُذْنُهَا
غَارِي خَفَّتْ مَا نَدَى الرِّيمُ فُتِحَتْ
بُؤْسَانِهَا بِرَأْسِهَا وَتَوْبَتِهَا
فَضْرِبَا عَلَى أَرْوَاحِنَا بِرَأْسِهَا
عَلَى قُلُوبِنَا بِرَأْسِهَا وَتَوْبَتِهَا
كَفَّارَتِهَا وَرَأَيْنَا مَرْفَعَتِهَا
مَرْفَعَتِهَا مَرْفَعَتِهَا بِرَأْسِهَا
كَيْفَ تَبْلُغُ رُؤُوسَ النُّجُومِ وَتَبْلُغُ
وَذَاتُ الْيَمِينِ سَوَى رَأْسِهَا
عَرَبُهَا وَرُؤُوسُهَا وَتَبْلُغُ

بُكَرْدِهَا وَخَشَمَ كَرْمُهَا الصَّعِيدَ رَوَى
الْكَفَّ هَفَّتْ جَوَامِدُهَا وَبُذْنُهَا
غَارِي خَفَّتْ مَا نَدَى الرِّيمُ فُتِحَتْ
بُؤْسَانِهَا بِرَأْسِهَا وَتَوْبَتِهَا
فَضْرِبَا عَلَى أَرْوَاحِنَا بِرَأْسِهَا
عَلَى قُلُوبِنَا بِرَأْسِهَا وَتَوْبَتِهَا
كَفَّارَتِهَا وَرَأَيْنَا مَرْفَعَتِهَا
مَرْفَعَتِهَا مَرْفَعَتِهَا بِرَأْسِهَا
كَيْفَ تَبْلُغُ رُؤُوسَ النُّجُومِ وَتَبْلُغُ
وَذَاتُ الْيَمِينِ سَوَى رَأْسِهَا
عَرَبُهَا وَرُؤُوسُهَا وَتَبْلُغُ

غافل کردن و فرود گذاشتن فرطاً بشما فی السَّادِق
سراپرده اغاش فراز رسیدن الممل و العطر مس
کذا خنق شوی بریان کردیشوی شیاة الخلیف
رود بر کردن السَّوار و الاسود دست او جز الاسود
جمع السُّدس دیبای تنک الاسبق دیبای سید
الا تکانک ذن الارابک خنقا راسته جمع
یکت جف کرد در او بدخف جفا و لم تقلم و لم تکر
المجاوذة و الجواز جواب دادن کسی را التقر حرو
از سعاد باد هلاک نشد بید بید و دة لکای
لیکن اما حسبنا عذائ صعباً و القار مع نسوه ما
عورای بر مین فروخته الاسود از شدن الواه
باز شاه و سلطنت العقب عاقبت الهشیم و الحطام
کیاه ریزه خشک الترم را میزن الباقیات الصالحات

یعنی شیخ و ذکر کردارهای تنکو المفادرة بکذا استن
الصف رستد الاشفاق ترسیدن و مهربانی مؤذن الحزن
کرد می اندازد فرشتگان عند ای اعوانا یا راغ الصفة
کناه فرد الصفا بر جمع المویث حاجه میان و جیز هوا
فقوماد را بندگان در الجا الجدل و اکاویدن درجت الا
دحاض باطل کردن حجت الموبل بنه کاه و ال بنه کاه
یکسوی بیل و الا فهو و ایل لسهلتم هلاک کردن ایشانرا
لا ابرع هیت می رسم الجمع جایگاه فراهم آمدن حیات و
زکاری دراز السرب سب آتایار بما انون بیاریدین
الغدا جاشت العشاء شام الصقة شک بزرگ الحزن دانستن
الاحداث نو کردن و حدث کردن و آهن را بزدوزن الانطلاق
شی آمد و او درهای و نکرکاری متک و صعب و الهش
و مند بر من الارهاق در پانیند نفسار کیتی تنی بال ارکناه

المضاجعة بالنسبة حزن الاستطعام طعام فاستل التفت
مهماني حزن کسی الحایة والجدار دیوار لطیفار والجد جمع
الحذر وافر حوت بخدا خازا الانقضاء من وراختنادر دیوار
برفتن شاه وجران عاب عبید خرد وعبور کرد ایند عبیب عبیا
وراهم در بیش ایشان الغضب ستم شدن مال و جواران حوت
ای ملاما و اقرب رهما ای بکوی کنند ترا اما زوینر الکتر
لجج الکوز جمع ذو القربین نام بیغیر سین و کونید ولی بوزه ایت
استطاعا واسطاعا و انست الیب راه و علم هر جری و درور
سن الاسباب جمع اسباب السموات بارهای آسمان و کونید راهها
حمید لوشنات عامیة صوم الاغانی باری دازن الرزم والسند
بسنه الخراج خراج و مزد مزدور الرربارة اهن المربر جمع
یا جمع و ما جمع دو کوهند لا اسکند بریشان سد ساخت المسما
وان برابر کردن الصدفین در کوه بلند ثقب سوراع کرد ثقب
ثقباً

ماح در شذیوح موخا عرض استخارا خرد و فرا بیش اید
جرمن عرمتا الغطا بوشن مثل باطل شدن اعمالم کردار ایش
جنات الفردوسها بسیار درخت الحول والحوال از جای جای
شدن المدو زایدی للداد سیاهی دویث
بر فوق ایدهم عالم سریند صصادق و وعد خیا بنها
الاستقال هویدا شدن بیدی می در سر و افرخت
شدن انش الشیب مؤی سمید شدن الرضی پسندید
السمی همنا الهوی اچار شدن الهمن اسیان السری غام
خلق و تن درست عمر اطاسویا را ای رایت مکانا سویا
جاینامی بکسان في سوال الجیم در میان دوزخ سوال السالمین
ای غاماً اوجی الهم بشارت کرد بزیشان ابتناه الحکم والنو
العصی کذلک الصیان جمع حسن مجشود حسن حال الثقی

برهبر کاره الانتباه المعنى والعامى نافرمان العصاء جمع الانبياء
بریک سو شدن شهرتیا ان کسوی مشتق بود غریبا ارد کسوی
مغرب بود مرد و نفی در پیش از مثل المثل مانده چیزی شدن
البغی سامان فارغی دور شد بعضی قضیا ففوقی تا اجابة
بیاوردن الخاض الفلق در دره الجذع تنه خزا الجذوع
جمع السرد کوی حیف و هر چیزی نه قیمت انرا بیدار
السوی جوی خرد و مهمه نه نجبا یند بقره هرا الشافط
ببقا ان شافط ای شفا فظ الرطب حراى ترجبا
میوه از درخت باز کرد قر چشم روشن تراز شادی بقر و بقر
حرة و قرو را ففوق فی العین صوما ای صمما امری سوی مردی
بذل المهر سوی زنی بذا الاشارة اشارت کردن المشهد جای حاضر
امدن ملیا بکندی الحفی اندامه بای لسان صدق مای نگو
جانب الایمن سوی راست الیهم راز بیک کونیندان جمع بال

عیانام وادی است در دروغ مایا ایند اللغو سخن نادره
نسبا فراموش کن الاصطبار شکیبایی کردن جبارا
جمع حوة اللحم راجع کردن لذی و النادی الجنى الوری
منظر الحیا که چشم بر و افتد از روی خیر مردا بیدار
المزج جای باز کردن و بار کردن ایند کلاصا کلام جا
نست مد یغزور بعد مد الصدا صاهنا الاضداد جمع
صدای اعدا الازار جای سرد و بر کفر و معصیت
الوقد کرده کرامی الوقود جمع وردا الشنکان الانتظار
و النقر و الاشتاف شکافته شدن الهد شکستن
یکسکن اندوه و معصیت مردم را مایبغی نه سزد الشیر
ایار کردن الرکوا و از بوشیده
طما ای تذکره بندد از فی العلم بلند ترینان جمع
للعلیا لشقی تا و چند شوی التری فالعکس القیس

آتش فراختره خلع بکشید جامه خلع خلع النعلان
المعالج طوی نام وادار مقدس است ردی هلال الشد
بودی ردی الوکو نگید کردن بر جینی المشرق
از درخت فرو کردن الماریه والمطر حاجت الماریه
والادوار جمع الحیدة فالجیات جمع البتر بهاذا السید
جمع مرغی سوی ای برض الفهم واهم اوردن الماریه
حدا بر باروی خویش حلل از کشادن العقد مشکلی
بر کرده العقد جمع وزیر یاری الاندیش شرکت انبار
کردن اودا شرکت هبنازی کردن السور مراد قنفذ
بیداخت و دشنام داذ بقنفذ قدفا الساحل کناه بود
السواحل جمع لتضع علی عینی نایب و درید برادر دوار
دناه داشت من در راه بخودید دلالة الدلیل راه
کنافتناک بیمار مایه ما فوالاصطناع برکن بزرگ و بالی

۲۱
بکوی کردن و ناست شدنی و ثبا اللین نوم و طری
کشی بودی کرد و بودی فعلی و از پیش بشد بفرط فرطاشتی
بر آکنه رعی خراپند و خریز بر رعی رعیا الهیت خرد الهی مع
مکانا سوی جایگانی نکان میان ما و تو بوعم الزینت
روز عید سخت نیست کرد و بکاست سخت المیل فاضله خرد
نایت المثل ثم اتوصفا بس باید تمام زکاه الاستغلا
غالب شدن العصعصاها جمع عصا الخشب کبی را
کمان و خیال اندن فافض ما انت قاض کل الخ کتبه
لوی التری یا کشدن و زکوة مال بدادن بختل
التمک در یافتن هوی هلال کشد الاعمال اشتبا باندن
هم اولارا بیکند اس کرده مروان اعطال علیکم
العهد ای دراز گشت بر شما مدت مفارقت من بکنا
ای اختیار نا اوزار ابرو ایهالن ابرو همیشه من

از نبرع همیشه با سامری نام مریدی است المحمدا
 ریش الحی جمع اشلهم طریقه زیو کترین ایشان بقدر
 بیناشد بصر بجان الزهرة شکوفه الماسه و الماس
 بکل دیگر را بسوزن و محاموت کردن الخیز نیک
 بسوختن شنف بر ابد بشف سفار زرقا سبز
 حشمت جمع ازرق الحاقه بکل دیگر را نرم او از دادن
 القاع و الصفصف زمین ها مون و نرم القناع جمع
 القبعه ایضا جمع الامت بالا باشد حشمت الاصول
 ببار امید اوزها الوهم او از نرم العیوف و نیک کردن
 و اسیر شدن العانی اسیر القضم کم کردن چیزی
 از حق کسی و بکار ایندن طعام عری برهنه شدن عری
 عری یا دفعو عریان الاصلی کرم بنای سخن کرم شد و با
 فتنار شد یعنی صحیبا بی کرمه بلی بلا و بلا معیشت

ضحکا از کای تنک الملازمه و اللزام لازم گرفتاری
 یا چیزی را زهره الحیوة الدنیا بیکو و ارایش دنیا
 المحیفة نامد العیاف جمع **سوره الاحقاف**
صلواته ۷ هیت غافل شود القضم کستن با خدای و کم
 فقمنا و چند هلاک ما رکض بدو ایند ستورا و بدو ید و بیا
 برز بر کف راضا چند مرد انش تخد خود را فامدون بر کاف
 ان تخد لوهو اکی فرار از کبیریم ری یا فرزندی دمغ
 باطل شد یدمغ دمغا الاستحسار مانده شدن الانفا
 پسندیدن الریق بستر رقا بسته فتن بکشان و دودخ
 باز کرد بفتن فتن الفخ و الحاده راه روشن الفجاج جمع
 النلک آسمان الافلاک جمع لحنون می روند السحبه همه
 روز فاما شدن حد کز خدای و مشغله ان السباحه شتاب
 کردن سر عجل ار کل من حیث ان کرد و دروغ گفتن

بهت بهما الكلاه والكلون شاه داشن ولاهجون
و نهایشان را نگاه دارند صحیح الله نگاه داران را خدا
نقشه اندکی الفخ زمین بوی الحزل سبدها خرد خوش
التمثال تدنه التماثل جمع جذاذ ایاه بار نظر حق
گفت بیطن نطقا و منطقا لمس سر نگر سار کرد و باز
کرد ایندین کس نکسا برد او سلاما سرور اسلا مت
النافله فرزند فرزند نقشیت الغم بشت جرا کرد کوسفند
بنفش نفشا المقهم فهم کن کرد ایندن اللبوس زده
و هرج در پوشند العوض باب فرو شدن و حقیقت
جیزی بداشن ذوال کلل مردی بون استادی
اسرا ییل ذوال النون لقب یونس میوامبرست المعاصیه
حشم گرفتار قطعوا خلاف کردند الحذب بالانسلان
بوییدن الایعاد و در کردن الحسیس اوان الشفرع
توسیدن

الحمد والحمد هرج در انش افکند التلقی پیش و اشند طوی
در نور دیدن طوی کلویا السجل نام فرستد است کما هاین
بنی ادم در نور دذ الابرار بیا کاهاسدن ان در و نر نام
سوره الحج فریضه الله فرمود خدای تعالی الدهول
مشغول شدن العلقه خون بسته العلق جمع المصغیه باده
کوشش المصع جمع الخلقه صورت بدیز آمد الطفل لودل
خردا اطفال جمع هامة خشکی نبات الاهل لرجین
لحم و نهی ریاضانی عطفه دوش کرد ایند از کبر و لبس
العشیر و بدیاری و هم جای است السما سقفه خانه تم لقطع
ای لختق الاحسا و هو شدن الحری کبر الحرس جمع
بفضل خصومت قطع خدمت بوجت یصت صبا صبر لکرات
بصر صبر المتقنه کرد و باز یانه و طه المانع جمع اللو
مورارید الالای جمع البادی اکل لرجای بیامد باغذ المانع

باریک میان محقق را می دور ایام العلومات در روز اول ذی
الحجه ایام المعهودات پیدوار از بس عید کوشند و انوار ایام
التشریف خوانند البائس بخند و پیش الفت ای در میانه بخار
از جور ستو گشتن و موی ستردن و ای جوانان از دقیق برینه
و کهنه و از زکوره و بزرگوار اعتقاد جمع التوفیق بر دل آ
مشتن حرمان لیس فریضها دستها خدای تعالی التوفیق
و هرج بیرشد خدای تعالی الاوتان جمع الزور دروغ خفا
بکشندگان از ملت های اطل سخن در شد بسی سخا فهو محقق البذل
و التسلک و الزحمة ای جوانان کنند در مکه البدن و البدن جمع
صوائق شترانی با برید دست ربای ایشان باشد و زانو
دست جبه بسته و جبه بقیلا و و ای شد جبه و جبه النافع خواهد
فتع سوال کرد یقین ثنوعا قع حرسند شد یقین قناعی للمع
انک نیاز و غایب و خواهد المداغفة و المداغاة و المداغاة و المداغاة

الهدم و التمدید و بران کردن الصومعة جای عبادان الصوامع
جمع المیعدة الصومع کیمیا البیع جمع الصلوة کشت الصلوات
جمع بکری انکار کردن من البیرجاء التقلیل و زکذاشتن التفسیر
افراشتن بنا و یک کردن المعاجز پیشی گرفتن و کسی المنع
قرار خواندن المعجز بحر منسوب کردن روح عظیم بازی می هنر
الاختصار بسند شدن نسبت فرایان خود بر وی خدای تعالی
و عبادان خود بیکس استکاء و استکاء المملو و الزراع
با کسی و اکو شیدن السطو بفقرا گرفت و یعدی بالبا
و عمله بردن و یعدی بعلی الزباب مکی الادب و الدمان جمع
السلب بودن الاستیقاد برهاندن
البلاد بهر بیرون کنند از چیزی جور ای بزار طاز
قرار مکن یعنی در دم ماز الطوائف و الطوائف طبقاتها
اسمان روبرو بر الواحد طبق و طریقه الناکفه میوه

الفرد جمع طور بنا کوهی است معروف در هر دو غنای
جمع الصبغ و الا دام نان خورش التفصل فضل و بزرگی حسن
هیهات جود و راست بعد او سخفا دوری باز سری مای
الفرار زمین ها موی و فراغ المعین اب بر روی زمین را
صروهان الغر حبه و فلاح السامر حبه کشتن
بشرب نیک از راه بزرگ بکوبانج بکوبانج
بجرفن حکونه می شود اند شمشیر از مهرات الشیاطین
از و وسای دیوان البرز روزگار بس مرگ تا وقت
بخت فلان اسباب بینم هیچ نیست ما بنود میان ایشان لغو است
بلع لغو است و شوی شوی بکوبانج کلوها الشفا و الشفا
بدخنی عبت بازی کرد بعث عتبا **سورة النور**
زنا بکند زنا کرد برنی زنا حقوزان بکند زنا بکند بکند
جلد او و مهران خود بیرون دانه می در الله در حکم خدا

تولی کبره مام خود مساز از تلفونه انشاء کرد انفراد
انرا هیتا سهل شاع اشکارا شد بشع شیوعه فو شاع
و کتاب اصلاح او در روزیادت شد بکودکاه الاستیناس
دستوری خواست و انرا کوفتن غیر مسکون الکیم
نباشد درو عفت و خوا بایند چشم داو از زم کرد بعث عتبا
الحار سرش لاجم جمع الحسار الحسور جمع غیر او
از بدنه خوانند حاجت بزبان لم یظهر و لا قوی نشدند
از نظر و لا عالم شوند الیم و الارمله یوه زن الایام و لا
را مل جمع الکاتبه و الکتاب بنده را بر خود شرف و خوش النفا
زنا کردن المحرم از حرام باز ایشان المسکوه و اللوه دور
المرح و المصباح جواغ البسج و المصباح جمع الزجاج
و الزجاجة الیمنه الدری و الدری سناه بک و در و شل الدرا
ری جمع الزيت روغن زیتون و ان بارد رختی است البراب

کو یاروان در نیم روز بنهند و بعد چای به تمام برادر جای عمل
 او خراجیا در بای فزاع و در فرقه صف دست کردی و صف
 صفات طغان در سینه کشنده کان الکرام مع برهم شستگان
 المودق یارانی کما یارذ البرد تضرک الیئنا معصور و شینا
 الا وهار کردن نمازین الحرف پیدا کردن بلغ الحکم بریند ملائک
 حمل در خوانندگاری ارکسی حل جمل الا الظهیرة نیم روز صلوة الغیا
 نماز خفتن القواعد مردمانی که از شوی کردن نویذ شده مانند
 الخیفة دو دو باز شاهی الخیات جمع استنابا بر اکره کان
 جمع شت السرج ارا سینه شش مردمان بیکانه شدن الاعوج
 لنک العم برادر بزرگ الامام جمع الحال برادر مادر الاخوان جمع
 السلسل در سیمای بهمان نژاد و پیران امیر از میان گروهی
 الملامه و اللوار در بر یکدیگر بنماد شدن
 الکتاب بنشش السوق بازار الاسواق جمع ثبوت

و اول کفتر القبط چشمه سرفش المار هلال شد البورج
 محررام کردی و حجر اندم امزد و پیش از شد و از سفیان
 امزد یقزم قد و قد قد منای و قدنا المقد اهنگ کردن
 و سیانه یونن بودن در کارها الهیا کردن بر اکره
 بیشتر نثر امیلا جای قیلو لدر غیر و غیر و خوار خذوا
 قد و کزار ندان التریل هویدا خواندن التقییر هویدا
 کردن و خواندن الرسجا السبات رافت خواب مرع
 بهم در کشتاد پیرح مرچا ما فرانا و عذای خوشی با ابا
 با شود بر رجا حاحری سبا یعنی اجم حرام بود نگاه
 کردن در محارم و صهرای یعنی انک حلال بود نکاح
 وی الصمد داماد و حرجلند اربس یکدیگر در
 بند شکورا شکر بخت کردن هونا اهیت سلاما
 کفتاری یا سلامت از کناه البیثوث بشب کز افش

و بشکری کردن غرامای دایما لازما القدر نفقه و عیال
داشتن قوامای قایما الاتام با دایم گاه المسمی چیزی پیش
کمی و ابدن الغرض درجه بلند در مسمی و خانه کبریا بالافزات
جمع و العرف جمع الجمع عبا با داشت یعنوا عبا
الفصل طسم خلق طور سینا و ملک من السنا بلندی الولد
کودک زاده و سده و لا یطلق کفانه نشود الفزاکر یختم
التقید مدکی کردن الصیر کزیز کردن و الانفا و الالبون
شکامه شدن کل در هر باب الطور کوه الازلات نزدیک
اوردن و جمع کردن الامتدونی پیشندان مرض بیمار شد
بمرض مرغا بقلب سلم بادی با سلامت بر در بدا و در البز
بیرون آوردن الکسکه نگار کردن و تسویم خون را
بر کردیم شمارا الحیم خیمه و ندش بر کرد و بر آمد شجر شحنا
المرح راه بر بالا المصانع کوشکها جمع مصنع المصنعه

حوض بزرگ با جاهی تار کشیدن با کنند هضم بهم اند
الا هضم الکر سر بملو پیش بهم در شده باشد فزده نه در شده
فزه دانه کرفت یغره و زها ففوزه در سخت بزرگ شد یغره
فراغه ففوزاره الخیر محتاج کرد ایندن بطعام و شراب
و سحرهای کردن الشرب نصیب آزار فلی کمن داشت
بقی فلا و فلا فهو قال عزل معزول کرد بعزل عزلا الا
حبار بکاشن الامان و الذاب تحت خروج زل الفوک
و الفلوی ز راه الفادون جمع الشاعر معرو و الفطر
جمع هام روی بجای ندارد و شیفته شد بعشش بهم هیم
و هیماما **سورة الفجر** اصطلاحا با شکر کم
شدن الحار ماری است نه سر بزرگ و لم یعقب لم یرجع
استیفاء نکام شدن الایزاع و اذل داذن
التمل موجه التمله بلی التمال جمع الحطم شکستن و کشتن

النفس كما رين الفقير يا حسن الفقه يوفو الجود
ای لا یجدوا الحسا بخار کردن خرج الحرج السوات
یعنی یاران و الارض یعنی سات الاغلو ای کردن نشکرین
نکند بسیار نام شریفیت بمن السخیر یکر ایندن از حال
مکذری هم چنین الصرح سبار سواي الجده اجالی اب یمنتر
بود لرزد ربا ایاق یون ایون جمع التمرید سوزدن
مرفزار از اب کیند القاروه شیشه الفوار بر جمع
التقام بهم گویند حور دین هم باز خشنیدن الحریفه خما
پشار الحدایون جمع هم زیبا شد و شاذ شد بهیچ لها
حجر باز داشتند حجر الجادراک در یاقن و دود در آمد
بر دود و ما الوزع باز داشتند حامده ایساده الحمود
یتفسرون الانتان حکم کردن اللب بودی غلندن
رید القمل مرغ سبزه اخ و تنی شد و فهد کرد بفرغ

و راغا و فر و غا عر جنب لرزون المرافع بسناها
جمع مرفع و کز مشت نو بکرو کز الترفیت چشم داشت
۱/۱ استعصام فرباذ خواسترا ایتمار یا یک دیگر منوره
کردن و دربار خوا بردن التوجه روی فر کردن الزود
و الزیاد و ارانند الصدور باز کشر الاصدار بار
کرد ایندن الرعا شبار جمع راع الاستیجار نمزد
و اشندن الاجر مزد دلان تاجر فی منه دودی کنی
مرا حذره بانه کاشل الجمع خدی الشاطی کنانه روز
بانه بحرین خلاف زسرهای کلا بیرامان بوالبعاع
جمع العفد بار و بار سبشد تعفد کلا ی یقذ بود
کلا قوی کرد این ترا اضع فبجته فبج یفرس کرد واریکی
دور کرد یقچ فجا القوی ای یک سوی معرب بود النظا
و لکر در کشتی کردن قوی مغم شد شوی ثویار ثوا
مفوتاد و ثوی

الوقت بيك ديو بسوس الحرم كرد اگر مكد حي كرد
كرد حي جبال في امهاد و در حمران الحرة احضار سربا
هميشه ساكران كرد كرد و بگراي بر خاصيت سو نو اوى
كلمتيست ك در وقت بيشمار و نوح كويند و كج از نو
ولا يلقينها و تلقين نكند ان الملقن فوان بان اذن فرقت عليه
القرآن اى انزل للمعاد بامد انقالهم كناهى ايشان
سورة العنكبوت قلب ياز كرد ايند قلبا الاند
اندا كردن و افرينخت بار الشاة افرين الشاة الاخر
افرين بگر يعنى در وقت بعث الاستبصار بيزا دل
شدن در كاردى مستبصرون بيزا دل آن نرديك ايشان اربندگشت
بزار حقيقت العنكبوت معروف العناكب جمع الخط بشت
لحم الحيوان انست رندكاي د ايم **سورة الروم**
الردم و سوا اصغر روميان الواحد دى الروم منع زار

الربا من مع حبر شافانه كرد خبر حبر انبجوان الله اى ملو
نماز كنند خداى تعالى را الاسد والمسيح شبانگاه كردن
و بسى در آن وقت اظهر در وقت نماز بيشين شد انبشار
برا كند شدن الفطره و الخلقة افرينش الخلو مع الامساف
خداوندان افريند كشت و افرين شدن القدع والا صدى
برا كند شدن الامر لدر باز خرد ايند زبنت ان را نمند كشت ايند
بمهد مهد الا صفر افرين شدن **سورة النور**
التصغير روى كرد ايند الخدوخ الخدود جمع القصيد انك
كردن و ميانه بودن انكر كشتوا الاساع غام كردن الخد
عند كودن القدر و فاكردن الغر در ميو و رينده **سورة**
الاحقاف مهر خوار شد و حقيقه كشمس مهانه مهر
مهين الحماح بيك سوي شدن جنات الماوس بيشنهاى
ياخته الحزن ميسر ك بود باران نيامد باشد

سورة الاحزاب الجوف اندرون شکم الاحواف
 جمع بطاهر و طهار می کنند الدعی بنسوی گرفته اند
 جمع المحنة: و الحلقوم نای کلوا الحناجر جمع دار البخر
 پترو مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم عود را با ستوار از الفطر
 کنار الاقطار جمع اللبث درنگ کردن البسیر اندک التوق
 و العون بازداشتن از کار می هلم البنا یا بنید بما ائتمنا
 بخلاف جمع سنجح الدور و الدور یک در یک غشی علیه شهور
 شد یعنی علیه هوش شود سلق زبار اوری که در سلق
 سلقا حداد پتران جمع حدید البه و بیبا و از شدت
 البادی و البدوی اندک در بیابانان باشند اسوقی بر دنی
 الختند البصا صیهارها جمع صیصده و فز در فانه
 بیست بقوا و قوا و لا تخرجن و اراسته بلیش مردان بیکانه
 مشوبه الوطن حاکم التریخ مردان و وزرا شوهر
 کاذن

۹۲
 دغ دست بدار اندع دست مدار الاعتداد عدت
 داشت و مژدن و فرا شمار آوردن الثالث بعدی البنا
 الافاة و اکرد ایندن و غنمت داذن الاستنجا بزی
 داذن الانی و الانا کاه آمدن الادنا نزد یک کردن الخلیل
 جاذر الخلیل جمع الارحاف جبهه های دروغ انگندن
 المجادرة و الجوار الکس همسایه کردن **سورة سبا**
 التهنین بر آنکه کردن و بدریدن الا لانه نزم کردن و التنا بغنا
 نده تمام السابغات جمع البیرد زره بیکس البرواح
 شبانگاه شدن و دران وقت شدن لاسال برم و دروان شدن
 اب و الخ بذا و اند الحفنة کاسه بزرگ الحفان جمع الحاسه
 حوض فراخ الحوا جمع القدر دیک القدر جمع راسنوا
 غدیر یوار سوار و قدور الدسیان تودیه های ستوار
 در زمین دابه الارض حوضه المنساه جمع تلبث
 الحن را نشسته بران

العوم باران سخت و بندهای آب الحظ نوعی است از آل
 باران بخورند لائل شور کرات در درخت در باد بیا
 الحجاز به پادشاه اذن فرمایند دیوهای بیستند الساعه
 دور کردن و از کس دور شدن التفرع اندوه و ابرون و بقی
 بعض الذلعة والذلفی نزدیکی اخلف خلف باران العشار
 در یح الشادش فواکف فتن و گویند برستن
 صعود بالا شد بصعود صعود اهلن المراه
 باران آتش زنجار حلال الحد خطهای جود راه در کوه
 جمع حقه العیر بندهای داذن الاحمر سورج الحرام جمع الحمر
 جمع و عربیب سیاه سیاه عزایب جمع سود سیاهان
 جمع اسود الاحلال و آوردن دار المقامه بنبشت القوت
 مانده شدن الاصطراخ بانگ کردن
 بسای سید المفتح اندک سو برداشته باشد و چشم در پیش

انکته الاعشا کور کردن و امام مبین دلوح محفوظ
 التفرع نبرد و مند کردن السطح بیرون آوردن و بویست
 باز کردن الاطلام در ناریکی شدن العرجور خوشه خرم
 الصبر و فریاد رسد تخمونی ای تخمونی ابیک دیک
 حضومت کنند لاحداث کورها جمع حدث الشغل
 کار الادعا دعوی کردن و از زو خواسن الجبل و الجبل
 سروده بسیار فکه خوش منش شذیفه فکاهه فهو
 واکه و فکه الامسان جدا و اشدن المسح از صورت مردم
 برد ایندن السکس نکوسار کردن التذلیل را کردن
 الركوب سوری و نبشت لکلیز و الصلوعه و لکلیز
 الزاجران زجر
 کنندگان الزجران کار باز زدن و تقدید کردن
 لذب دو شیده شد بلزب لوفیا الاستخار افسوس
 داشتن

و نه بید باز نوروزن التماس برید بگر ایاری کردن
لذا خوش مرز الاشتهار باید بگر ایاری کردن الکاس
قدح پر شور الفوال هلاک کردن و نه با غول نیست درار
نستند عمل کو مد نیست درار و دردی الاثر و التز
وب بر سایندن شراب کسی با و ارجاه و کسیدن با صرات
الطرف رتای کی جن شوه ارجویش سکر و فقه کلام کرد باز
داشت الاعین مردی و راع جنم العسان العین جمع البیض
غایب مرغ کز در گفت داشت و باوشید بگر کز املکان
فر باوشید مدینون و محرمون با داشت از کان الزقوم
در حنی است و دروغ الشرب المزاج امیزش راع بندها
سوی حمی شد و دروغ و روعا فراغا علیهم صندبا ای هال
علیهم صید بقم زق بوزیوز و فیما الحیم است بزدک
بل مردی افکند بل لا الحیین و سوک پیشانی الاجنه جمع

الذبح کشت میشه کاکشتن شاید بعل نام تنی است الیاس
خاندان رسول صلی الله علیه و کسمه اند الیاس و اساع او
ابو نخت یاقن ابافا المساهمه با کسم فرمودن از من المخص
ار معلقات تحت الاقام فرو بردن الیایه سزوار کلوش
الصحر او العرار می و خوش تر از البیضین و کس کرد
و بیرون و بیار و سنگان الیاحد میان سوا
مرای صدق الله ذی الذکر خداوند و رف
شرف بزرگی و اخین مناه و نیست هنگام کالجین عجا ربحت
عجبا امشوا ای امشوا سه برار همین را برای خویش
خواهند الاختلاق دروغ و بافتن الیایه با لا شدن
الوتدیح الاوناد جمع ذوالاونا و خزان و نادر و کلا فون
القواق یا هشت امزن القطانامه الابدقوت فضل الحباب
بیار کردن سخن السورید و بار و روشدن الاطاط

در اندرون و از حد در حد مشرب النعمه ماده پیش می آید
الا که آن چیزی نباید از کسی دارن و علی علیه السلام
برو بعد از آنکه هم جای هم جوهر الخلد جامع الی
جبرافان و دروغ از بخار و الفجر جمع المضافات
اسباب بر پدید است و بار است و بر هارم جهام جمع مضاف
المواد اسی بنکر و و الحیار جمع است و ضربت و
الخیر و سنی ایشان و عارضی است و ساقها الرجا
از نرم صفت برخی المقتسل الخیار و مقتسل البارد
بعد حب و صند دروغ و کو دو نو مید شد حب
الا حصار بر کویدکان و تراب هر راز و جمع و التماس
والفلسفیه بروی ازین و در حیا چون مدید و جران
الا محام و یقین و کاری افکندن بعنف و مر جبا
عزاف از الخاص هم حضورت کردن التخلیف و
جبری بودن الی

نباشد و رنج چیزی نکشیدن **سوره یوسف**
و اما التلوین که از آن و در آوردن چیزی بزرگ
چیزی و عامه و در سبستن طاج خضر شد کیا و خجیم
میخا نا الاقشعران بر افراشتن التناکس بذخوی
که من بایک و یکد سلما و سلما حاله شمیز و
آمذن و بزمیدن مقابله کلید جامع مقلاد
المؤمنین ای ای هم ای حتم ما طوعنا و تقدر
که بوند بود نیرها قابل التوب پذیرند توبه مؤمنان
رفیع الدرجات بود ازین بایکا هم ای بلند التلاق
واهم رسیدن و یکد یکد ازین از فتره یکد
یازف از افاز و فا الازفة قیاس الی المناجس

افنضرب اي بکړه اينم الاقران طانت جينې راشن
التنسية بيزورده ويا لايندن على امة بوديني في
عقبتهم دني فرزندان او برت وبراء بيزار السخري
انرا در خدمت فرمايد المعراج نردبان ويا به بريا
لا المعارج جمع و المعارج خداوندان بايکاهها ي بزرگوار
فصلها بزرگوار و جعلوا الملايكة كورد فرشتگان را
على امة بوديني غشا عنه اعراض كره ازو يعشوا عشوا
بعد المشرقين د وري مشرقا از مغرب الاقتدار قرين
شدن الا بساق خشم آوردن واندره كن كود ايندن
السلف كز شتاء الصخرة كاسه بزرگراهها و جمع
الكوب كودني كوشه الاكواب جمع اللذاة واللذة مثة

يا فتن التفتين سست كرهن الابرام محكم كرهن و توه
اوردن و سخت يا فتن العبد تنكراشتن بيزورده
بانكدي كند العيل فتن **سحر الاله سبع و خمسه**
له صوا سالن النعمة خوش عيت شدن يوم النصر روز
فتيا مت غل خوشيد غل غليا العتل يعنف كشيذن
والغابر يعتل و يعتل الاحور انك سياهي جشم سخت سياه
بوز و سيزي سخت سپيذي بوز الحور جمع
الجاهل كره و الثور ايه الاجتهاد كسب كرهن الحنو
بز نواد رشتن حنيا بوز خوار رشتن جمع جا
الاستنساخ سخت كرهن **سحر الاله سبع و خمسه**
المنون و اربع ايات انا و آشره بقيتي

بدشا اول احصاف منازل قوم ساد التجاوز از يک ديگر
 فرا گذاشتن از گناه و در گذرا نيزن از جيزی العا
 رض ابری سياهي افکند ولم يعنى و در نماز با هم حال
 ايشان **سورة الحجرات**
 فخر ب الزقاب بزيز کرد لها الدناق بندي کی اسيرا
 نرا بزان بندند الوزر سلام الا و زار جمع التعريف خوش
 بوي کردن و شناسا کرد ايندن فتعسا هم مفلان نيز
 باذا ايشانرا المعاء والمعنى روف کانی الامعاء جمع الا
 سن بکشتن آب مصفى خدای کره انما الکنون المثل
 و استان الا شانه شايخای قيامت جمع شجر الاصام
 کر کردن الاعاء کر کردن الا قتال قتلها الا سخط

خشم آوردن خن القول معنى گفتار و ترث نقصان کرد
 يوتر و ترا الاحفاء الخاج کردن در سوال **سورة النحل**
 التوقير بشکوه داشتن بايع بيعت کرد بياع مبایعة
 الشغل مشغور کرد الاقفا ظفر اذن العلف نان
 داشتن معتق بخشي و مکروه حق التنزيل بر الکنه شدن
 التحدق بستردن موي التقصير کم کرد الشطاء
 اول کر رکي بيرون ايد الا نرا بنزد و عند کم کردن
 الاستغلاط سطيرى سفير نزن الزراج بر زکوان
 جمع زارع **سورة الحجرات** الامتحان بياز بودن
 الحجرات حجرها جمع حجة التحبير و تشریح ايندن التنا
 يد يکرا بلبق خواندن لاغتيا بغيرت کرد الشغب

قبیله بزرگ المشغوب جمع انت بکاست یا انت لقا
سورۃ قاف نام کوهی است از سرحد مدینه
 بدینا کتاب حفیظ یعنی لوح محفوظی که شرح شوریخ
 فروغ شکافها، التبصره والتبصیرینا کرد ایند از
 بسق دراز نذر خوان بنیست بنو قاضی بزرگ بناده
 تبع مملکی بوزمین عینی عیان شد یعنی میا جلد الیاری در
 کره ان المثلثیان فرشتگان جبرائیل را است التعمید شمس
 اللفظ لغتن و از دهن بیگندنا عقیده حاضر سکن الموت
 بختی جان کند سکران الموت جمع حاد بگوید زنجیر حید
 و حیدر و الاخطایان یعنی الامتلاء بر شدن المیزید
 جایگاه زیادت التتقیه رسته بخاریدن القی الساعی

کوش

کوش فردا الشن سرعاً اشتبا بنظران جمع مریح
 الوقربان لدان التقسیم والتخفیف الحکامه جمع
 حیثه قتل الخراسان لعنت باز بر دروغ زمان سافون
 غافلان سهانا فل شد بیهوشا جمع خفت نجمع صحو
 حرمی روزی کریم حرممانا فی حرمه و زبانی که ان الاقمار
 خویشن نگاه داشتن از قصور غنم بیاری و یکی العسل
 و ست بزوی زلف و زوی لفق لمو سعونی ای قادر و زور
 التوفی یکر دیکورا و طیت کره الذنور طین خلقتنا
 زوجین بیافریدیم جفتی **سورۃ الرقعه** بوسی
 کنی بروی بیسند البیت المورضانه راست در اسما
 جهادیم برابر حکم المور لیه الذی یعنف لاندن الملائم

نيز منسوب كنه الطاهر اختر كوي ريب المنور
 حورث روزگار حلالهم خرد نهان ایشان التور و دغم
 بر مسخر یافتن السیطه بر لسی کاشتن **سورة البقره**
 الجهم و انشرا بزو و ذومر خذا و ندقوة الافتكنا
 اسما و زمین تدکاحت نزد کیر خذتاب قوسین
 مقدار دد طمان و لرید بقدر د و کز نذله اخری بکبار
 د کیر سیده المنتن د رختی است در آسمان هتتم اولات
 و اخری و مناة نام تانی است کی خرقوی را بوفه
 است ضیری بچسبید از حق الدیم کناه خرد الجنین
 نوذری اندر شکم مادر بوفه الاجنه جمع الترحیه برین
 کون عطا مفتی با طاه بنهایت رسیدن الامناء

دختن می دختن انکیر انیدن بر بالا الاقنار
 مایه دوزن الشقری ستار است معروف الاصل خند انیدن
 الا بکار کیر انیدن التماری بشک شدن سمد بازی کور
 و غافل بود سمد سمود و الموت فکة افعوی الا عوا ایندا
 ختن و قصد کور **سورة البقره** الاستمرار استوار
 شدن و روان شدن الاراد جار بان زدن و بافا بستیدن
 بر جرکسی الاضمار ریزان شدن ابر الدشرمیخها
 کشتی جمع و سایر المد کربند کربین نندن سعور یوانکی
 القی علیه الذکرای آورد ند بد و و جی اشتد نه بوفه
 الاختصار حاض امذن التعانی خرد لوزنق لا اختصار
 خنیره ساختن راود و و در خواستند از و التخصیص

بامد افواجی باینروید کسی شوم ادبی سخت تر امتر
تلمذ لا استطاع نبشتن **سوره الرحمن** علمه البیان ای
القرآن التبیان والبیان بدین کون النجم بناتی ساق
ندارد العصف بر کشت و گویند گیاه الریحان زوکی
و شامع برعم الفخار کل خشل المارج والحببة الشواظ
بانه اشنی و ذوالمرجان مروارید خرم فنی نیست
شدمدی یقی فنی هو فان الجلال و الجلاله برر کوار
شون سنفخ زو و بود کی قصد حساب شما کنیم
الثقلان آرمی و بری نغز بگذشت بنفذ تغاذا
و نفوذ او ردة ملطون الدقان اویم سرخ و گویند
روغنهای جمع و فین الفتن شاخ الافان جمع البساتین

استد البطان جمع الجنایار و ردت الطشت مجامعت
آردن و الغابر بیلمت و بیلمت الادیهام بنت سیاه
مخوف گیاه و غله ارشیدان النمنع بر جوشیدن آب
از چشمه الحیام فیما جمع فیمة ندما متان دوز بهشت کسیر
وسیراب خیالات زمانی بر هر جمع خیره الرخرف شاخ
بواضا و لویند سر غزار غار صیقلی بساطها کلدان
مایه **سوره الباقه** فاذبه و اگر دانیدن رخ نختایند
برج رجاس خرد و مرز گردینش بسا الا بلفات برکنده
شون اصحاب الیمنه کسانی که نامه بدست راست بستانند
و اصحاب الیمنه کسانی که نامه بدست چپ بستانند
صنایع و صناعه و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع

کوردن و دشت او دختن در دشت کشتی کرم و کوشش
 و کوشش کرم اباریق ابریقها و تصدیع و رد و سرپا
 نیدن الخیر کزیدن خمداران و دخت بار کرم
 مار مکتوب ان روان اطارد و شیزگان جمع کبد عریا
 شون و دشتان جمع عرو ب الخنث بن الحیم اشتراک
 تشنه جمع اطمینان شکفتن بخودن بمسبوتین
 عاجزین الاغنام تادان کردن المذن ابریسید لایز
 آتش زدن الاقواد برسیدن زاده و دنیا بان ییدن
 بمواقع الجرم فرو شدن جایگاه استارگان الاذهان
 مدامت کرمین صینیکان و عظام روح براسودن
محرر الدین الاقباس فراگرفتن آتش علم الاقباس

جستن السنود بار و صی سولیم ان اوی بک اشتفا خربا یک
 و یکد کرم التظاثر خیم نور کرم یدسیار و قوم و مار
 برابیا فرید پیرا برالریضانیة بریدن دعبانی
 الابتلاع نوافریدن **سحر حمار** الاشطابنا ییدن
 و کله کردن الحما و یکد یکد راجواب و اذن التماس
 یکد یکد را بسودن السامی بایلد یکد را ز کفتن النقیض
 فراخ باز نشستن منخ فراخ کرد یفسخ منخ و یفسخ المناجات
 راز کفتن الجنة سبر الجنس جمع المودة و دشتی داشتن
 بالکشی **سحر** الحصور حصار و الا احتساب سر
 ستیدن التحزب خراب کرم ان خلا و زحمان مان بیرون
 شدن و بیرون کرم ان الدینة و دخت خرمین لاخاف

بویا بندن تورالو کاتب استخوان نشسته شایند و
 گردان حاجه حشمی و حسیدی حضاعه و همدرویشی
 الخ خیر استوار کردن القدوس بآل انجیل السلام
 بی عیب المؤمنین کنند **سوره** انشودة بی بردی
 المعاداة دشمنی داشتن با کسی بحکم لغو امر بیجا هماء
 زمانه کافر **سوره** رخص استوار بر او رخص
 رخص **سوره** حملو التوقی و اذند توریة ایشانرا
 السنا را خنجا جمع سفر **سوره** خنجا **سوره** خنجا
 خنجا جمع حبیب التسنید فراد یوار خذاشتن التلویة
 نیکو بجا آیدن **سوره** التفان بر یکدیگر آوردن
سوره اولات الاحمار زمان ایستن لعل

بای زن در عدت الا عظام بزرگ کرد آیدن الوجد
 و جده نوانگوی التفاسر و سوار حر اگر فتن کار
 بایک دیکو عدا با نظرا ای عدا ای مقور و منصر
سوره الخلة و الخیل حلا کردن صغی و
 صغی حسید یصغوا و یغصغی صنعوا اثبات زمان
 شوق داشت علاقه در رشتان توبه نسو حاتوبه
 کی بهرین نشهند و اعظم و رشتی کن **سوره**
البلل التفوت و التفاوت فزون و ناهموار شدن
 فطون شقا قعاء ضایع صاعرا ذبیلا صیر
 کند رجوما بستار کانی کی در شیطا طین اندازند جمع
 رجم اخیر از یکدیگر جدا شدن ضافات برابر
 گشوده فی صا کبریا در راجعها ان و کونید و کونفها
 و لونید و کنا رطبان ان بذیرای اندازن الا کباب
 بر روی افشادن **سوره** القمان و همزة و همزة
 بزرگوی انیم عز حین کرد و اعتلی درشت

وَالْبَالُ الْغَايَةُ مَوْذُفٌ بِزُكْرٍ وَسَمٌ وَسَمٌ وَاسْمٌ وَاسْمٌ
يَسْمُ وَاسْمٌ وَسَمٌ سَمٌ عَلَى الْخَرْطُومِ زَوْذُ بُوذُ
وَاسْمٌ كَيْسٌ أَوْ رَا بَرِيذِي سَالُونِ تَنَ دَرِ سَتَانِ سَمِ
بِيدِيدِ يَسْمُ سَمِ سَمِ سَمِ سَمِ سَمِ سَمِ سَمِ سَمِ
كَرُونِ الصَّوِيْمِ شَبْرُ رَمَنَ طَرْدِ اَهْمَكِ كَرُونِ لَوْلَا
تَتَبَحُّونَ جَوَانِكُو يُلْدَانِ ثَالِثُ اللّٰهِ لَدَانِ تَدَارِكُهُ نَفْثَةُ
الْكُرْمَةِ وَرِيَاذَتِ نَفْثَتِ مَضَاعِ بُوذُ اَوْ رَا الْمَلَاوِمِ يَكِ
دِكْرُ رَا مَلَامَتِ كَرُونِ عَن سَاقِ اَزْ سَخْتِي مَحْتِ
الْاَزْلَاقِ بَا جَوَانِيْدِنَ فَا شَعْبَةُ بُوذُ شِيرِنِ سَمِ
الْمَلَانِ الْحَاثَةِ وَالْقَارِعَةِ وَالْوَاقِعَةِ وَالْاَزْفَةِ وَالْعَلَا
وَالْمُطَاغَةِ وَالْفَاسِيَةِ نِيَامَتِ الْمَاعِيَةِ طُغْيَانِ
حُسُومِ مَائِيَانِ السَّمِ بَرِيدِنِ صَوِيْطِ اَفْخَنْدُكَانِ
جَمْعُ سَمِ رَمَحِ الْخَاطِيَةِ كُنَاهُ كُرْدِيْ اِخْذَةُ رَايَةِ كُرْدِنِي
دُوذُ وَدُرْدُ اَنْدَرُونِ لُجَارِيَةِ كُشْتِي رُوَانِ وَبِي يَاذِ
كَرْمَتِ يَمِي وَبِيَا الْوَبِي اَهْ دَلِ الْمَدْنِ عَلَي اَرْصَافِي

كُنْ رَايِ اَنْ جَمْعُ حِي طَاوَمِ فَرَا لِيْرِيَا تَسْلَفُ بَارِدِ رُفْتِ
الْتَطُوْثِ الْقَا حَنِيَّةِ سُرْكَ الْوَزْعِ بَارِشِ يَمُكُوْزِنِ ضَمْنِ
بِرَاوْزِ يَمِيْدُ حَمْنِ حَمْنِ الْقَيْلِ وَالْقَوْرِ الْعَالِ كُنْتَارِ
الْاَقْوَانِ جَمْعُ وَلَا قَاوِيْلُ جَمْعُ الْجَمْعِ الْوَيْكِي تَيْنِ رُكُوْزِ
سُورَةُ الْمَعَايِي الْعَمِيْنُ بِسْمِ وَنَكِيْنِ الْفَضِيْلَةِ دُرْزَمَانِ
رَبِّي اَتَشْ رَا تَشْدُ الشَّوْءَةُ يُوْسُتِ سَمِ الْمَشْوِي
جَمْعُ اَنْدِيْعَاةٍ دُرْوْغَا كُوْزِنِ اَهْمَلُوْهُ خَيْلِ وَتَوَسَّنْهُ
عَزِيْنِ كُرْدِيْ هَا نِ الْمَضْبُ حَمْرِيْ بِيَايِ كُنْدُ جُوْزِ نَلْمِ
وَمَا نَدَوَانِ الْاِيْفَاضِ بِشْتَا فَمْنِ **سُورَةُ بُوْجِ**
لُجْهَارِ بَاوَانِ خُونْدِنِ وَقَارَايِ عَطْمَةِ اَطْوَارِ اَبَارْهَا
كُنْتَارِ اَحْتِ بَزْكَرْدِ اَوْدُ سَوْعَا وَيَفُوْثِ وَيَفُوْثِ
وَسُرْاَوَلَاتِ وَعَزِيْ وَنَمَاتِ بَتَانِي اَسْتَكِي قُوِي
رَا بُوْزِنِ اَسْتِ دَايَا سَرَايِ دَارِي تَبَارَايِ
خُسَارَاوِ خَلَاطَا **سُورَةُ الْاَلْفِ** جَدْرِ بِنَابِلَارِ
عَمِلَتِ خَذَاوِزِ مَالِجِدِ مَرْدُ كُوْزِنِ اَشْشَمِ

د روع و ظلم فزاد و هم رهقانی ذرا و غنفا لحارن
با سیمان الحرس و الحرس جمع شهباء ستارگان کی شب
بروند خون آتش جمع شهباء الزهره بظاه بانان
طوابق قردا کروها با هم دل القدره صوری نه هم
در صوب بکرجت چهرب دهم با القسوط بیداد
کرون الحق حبستن صواب عار عند قابی بسیار
عذابا صعدا عذابی سخت بد کروها بی خوشنشین
را از بر تلویک دیگر و را فکنده جمع لبله **سوره**
المزمل المزمل و المذمل جامع بر سره را در روی
ناشئة الدلیل ساعتها شب نویند غار شب
القبیل خوشنشین را از دنیا برین کرون و گویند
در برین کرون التمهید نه ملت دادان انزالا بندها
جمع نفل و اعصه در طلوع الیوم رصف بکوزید
بر صفت رجفا الکنید بقوه ریل مهیلا ریزان و
یلا ان شیدا الشیبه سیدان جمع اشید

۸۸
الیتسا سان امدن **سوره المذمل** شیا بک
فطمور و خویشی نایب کرد انیدن و البرجز ناجی
و از شرک بید و لا عین تشکر و عظامه تا
پیشتر با دستانی نقر در د میدینقر نقر و حید
تنها محدود را استیبار التمهید نیک بکسترا انیدن
دعور لوی در و وزخ التکفیر اندیشه کرون
قتل ای لعن و عذب علی و سزدوی تر شرک
ایمان و یس بید و بشو را اثر روایت کره
یا اثر لوانه رک بکره القدر البشر دوی بوسفت
جمع بشره در بر بشت بد از بد بر بورا الاسفار
در شن الکبر بزرگات تیان جمع بشری و هی تائیت
الایس رغبته کرد کره الا استنفا در میدن
التسوی شیر و نویند نیر اندازان منشره
با دلشانه عقل اتقوی او سزی استنای بر
عین نماز و لعل المخفض و سزی استنک
بیامرز

سوره التور
لا اتسم سوايتم سولم ند خورم الجوز
في سامان كرون و در اوج كفن امام و قدام بيش
لباس امامه تا تكذيب كند قيامت را برق خيز
چشم شديدي برق برق الحسوف بكرفتن ماه الودر
بناه ماه بسين و انا و لواه المعاذير برده حاج
معذر الخديك جزا نيدن قرانه اي قرانه نصد
تازه شديدي نمانه فاقرة سختي بشت شلتن
الترقة جنبر كرهن التراقي جمع و قافضوس كره
بر قوارقبة مخدراق الالذقات و رسم بحيدة نذر
القمي خرا ميندن او لي لك نذر امد حلاله تن
سند امثل الاهال فردا كذا شتن **سوره الانعام**
صلواي قراق المشج والمشيخ ابث مره باخون دن
المحنة الا مشاي جمع الطافور و الزجنييل و چشمه
استن و بوشنت و كنيد من اجدا و شراب بفضه تيان
است التقيم و السلسبيير و چشمه و كيرا است

در بوشنت الاستطانه فاش شذن و برا كنند شذن بوشا
تريش روي قطريرا سخت نصرة تازكي و نيكوي الزمهرير
سرماي سخت الاوني خنور صاحج اينة الاسر مزيرد
و اسير كرهن **سوره المراتل** و المرسلات عرفا خلق
ايندهان بياني جوت بشراست و كنويد بالمعروف
ينما وى العصف سخت جستن ياذ فالمليان و كرا
لحق ارندمان و مي عذرا اي اعذرا الامزار عذر
در سنا و لون فرج بشرافت بفرج فرجا اوقت
او جعت اوقتها و هو يوم القيامة ما ميعين الي سست
كفاة باهم ارند الشا خات كو صغداد بلند الشعب
شاخ الشعب جمع الشر شران آتش جمالات صغر
اشتراني زرد **سوره النبا** اسم ازجه المعاشر العيش
زيستن و صبح بدر خستيز بجهج و مهاذا المعصرات ابرهار
نزد يك سينه بياريدن الفاقد رخصه ابرهم
در يمينه احقا باعشتا و ساز جمع حقيب البرد خواب

اعدافقه والوفاق موافقت كرهن الكاعب دختر
 نارستان الطواعب جمع وطاق بر و كويند بیات
 كلا با ای نظایباً حسناً با ای كشیراً و بقیار طافیا صواباً
 كفنا رو راست **سوی النار** و الفرق بر كشیدن
 الششط كشیدن و بستن و جف بطیند و رنج
 و جفا الحافرة اور طار ناخرة و خرة بوشیده
 الساطرة روی زمین الا سفاش بار یک كرهن
 دوا بکسترا نیند بدحواد حوا الموحی چراگاه الطام
 غلبه كرهن التبریز بیرزون اوون **سوی غلبه**
 القصدي امدن التلمی مشغول كرهن خوبشستن را
 الجیزی سفرة ببسندگان جمع سافرة برقة
 میگردان جمع بار الافتار خوگندن و فرمازد اذر
 بدفن کسی و العقب سبست نر الاغلب سبست
 تركرهن الغلب جمع حقایق غلبا ضرما ستانها
 بسینار و رخت الاب كیناه ازهر نوزی مسوق

روشن التتركه **سوی التلوید** الا تكدار فرو و زختن
 سینارگان و جزان العشرا اشتراکی ده ماهه
 ابستن جمع عشرا الوحش و و دوام الوجوش جمع
 الشجر بیر بیر و ختن زوجت جفت كره ایندن
 باجانها و ادرندن دركور كره یار و ادا الكشط
 و ابرون چیزی ازور از مری چیزی الحسنی الكس
 پنج ستان ابست رخل مشتری و مرغ و رفون
 و عطار و خفش بختان شد و باز بس شد خفش
 خفوش الكنوس و را شیان شدن العسعة
 روی فرا کردن تاریکی شب و بشت بدازن ان
 التنفس برانده شدن نور صبیح و نفس دزن
 الطین مرقم **سوی الانقطار** الا انتشار برانده
 و افشاره شدن البعثة برانگیختن و زیروز
 بر كرهن التعديل راست كرهن التركيب نشاندر
 چیزی و مر جاي **سوی المطفین** التطفیف كم میوزن

لاستيفاء تمام فراستد زین زمین
وگویند جانی است در دوزخ رقم بنیشت یرقم
رقم را ن غلبه کرد کناه بر در برین یرنا جبر
باز داشت تجب بجهاد مجله با علیین در جهالت
بلند در جهشت وگویند زین هضم آسمان ارضیت
مشاب ویشه الحقام همرو سراجام المسک مشک
و ختام مسک ای یو جد فی ارض طعم المسک التناظر
در غایت کرم التناظر چشم اشارت کرم یک
دیکر فاکهین شکست کنندگان الشوری با دوش
و اذن **سوره** **اشفاق** حققت ای صدق بها ان
یطیع سندا و رست کی طاعت دارا التي تجالی
شدن الکرم کار کرم حار باز گشت جور باز کرم
و نیز طاقسته شد و جامه سپید کرد کور و حرا
اشفق باقی روشنی افتاب و سرفی از راه او است

و حق بر او و بر داشت الا شاق تمام نزن و فرا
بم آمدن طبعان بن ای با **سوره** **الطریق**
ذات البروج خداوند بر جهان و ان در و انهم بر امت
عمل نور و جوزا و سرطان و اسد و قوس و میزان
و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و ایوم طالع
نظیر در زیارت و شاه در روز افزینه و مشهور روز
عرفه الاخذ و شطاف اندر زمین الا لنها افزوده
شغن آتش الوقدر ای ذات الاقطاب الابدرا
ابتدا کرم و انزیدن خنثت بار المعید فریندا
دیکر بار **سوره** **النار** الطریق بعثت آمدن
النار سواره بید ان کل نفس نیست هیچ ترما
بیدها حافظ مکر بزان نگاه بان ما را فاق ای ر تحته
و جهنم التریب استخوان سپیده القرایب جمع ذات
الربع ذات المطر الصدم شفاقتن قول نسل کفار
خدا کنند میان حق و باطل محزون یازا بحر گفتن

دويدا اندكى **سوقه** **الا على** احوى سياه بام الاقرا
قرا تا برداشتن و قران خوان دن كره ايندن
الجنذب بر حيزندن از جيزى **سوقه** **الفا شينه**
آنيه وان بغايت كراى رسيده الصنوع نوعي است
از خار خشك الاسمار فزيره فزيره كره ناعمة نارند
از اشد نفعت لا غية اى لغوا الفرقه بالش بر نشستن
الغار قمع زارنى بساطها جمع زريته السطح
بكستر ايندن **سوقه** **الجحر** الشفع جفت الوتر طاق
الجحر ضرر نام قبيله است الجوف بيريزن و سبو
لاخ كره و قطع كره مسافت السوط تار يابه التقيم
نبار بر برو ورون التراث ميراث الهم كره كره
جما بسيار الا بشاق استوار بستن **سوقه** **البندر**
الحل ان حرام بيرون امذن فى ليدى فى شدة وثقة
لبدا بسيار الشقة لك الشفات جمع الجبله
العقبة سوره فلا اقيم العقبة كذا ر كره عقبة را

فكر قبة از اذ كرون سده المسغبة كرسنك المتربة دُر
ويشى الموصية الرصة الايضاد و ر بستن **سوقه**
الشمس والشمس و صيهاى صنيها وها يغشيها اى
يسترها بطورهاى بطغياها الطو و بشترا ايندن
الا يحام فراود اخن التدسية كم نام كره و بنهان
كره السقياء الشرب بهن ابك الدمعة ضخم كره و
هلا كره **سوقه** **الليل** الليل شرب التردى هلاك
شدن التدلى ذبانه ذون اش الجنيب و وركه
سوقه **الضحي** محي بيلا ميد شب يسجوا اسجوا التوزيع
بد و ذكهون **سوقه** **الانشال** الانقلاض كره كرون
سوقه **العين** العين والزيتون و كره هشت بمكة عين
مبارد و نيكوا العير فى البلاد الامين كله التقيم راست
كره فى احسن التقويم و نيكو و **سوقه** **العلف**
الرجى باز كره ايندن الشفع كشيذن و سوزا ايندن
با نية فرشتگان ووزخ جمع زبيده **سوقه** **القدر**

ليلة القدر شب قدر **سوق البرية** الانفال والكتار
 واستان **سوق الزلزلة** الزلزلة جنبانين اتقاها
 اي كنوزها وموتها **سوق الغاربات** الصبح نيك
 ويزن واوز نفل سبب من در ويزن القدر
 اتش رذن الاغان خارت كرهن شتاتن النفع
 كره برانكجين وسط درميانه شديسبسط وسطا
 وسطة الكنود ناسيا كرهن التحصيل حاصل
 كرون **سوق القارعة** الفواش پرواها جمع فراشة
 نقش تلبه باشيد يا شمع ينفش نفشا فامدها وية
 اي منسكنه النار **سوق التكاثر** المقبرة كورستان
 المقابر جمع ذرغم زيارت كشد علم اليقين الشق
 يقين عين اليقين يذن يقين **سوق العصر** العصر
 روزگار الاعصار جمع والا عاصير جمع **سوق المحقة**
 التجميع نيل كرهن التقدير مال كرهه بختيار
 واد كره كرهن و باستقضا شمرن الاخلاص جاودانه

كرهن التقدير كشدن **سوق النيل** النيل الاضياء
 القيلة والفيول جمع القليله راه كرهن وى راه
 خود نندن ابايل كلها مرغان جمع آبور **سوق القریش**
 الايلاف لا كرفتن والف داخن الرحلة سفر كرهن
 الشتاء زمستان العيف تابستان **سوق الماعون**
 الماعون زكوة مال و قماش خانه جوت بمرور و يك اتش رزنه
سوق الكوش الكوش جوار است و بهشت خرام شركشت
 وتجرى خزا الا بتره ببال برينه وى فرزند **سوق المافرو**
 المافرون كافران **سوق النصار** النصار تدبه بدير
سوق الخطب حمالة الخطب سخن جين المسدليف
سوق الاغلام الصعد نيا زمندان ومهر الكوفهات
سوق الفلق الفلق والفرق روشني صبح وكويند
 جايه است و روزه و قنار كمي شمره راند يقين و قويا
 نشت در و ميد ينفث نفثا **سوق الفاسر** الفاسر
 والاختاسان ديوكه مره مره و سوسه كشد قش

والله اعلم بالصواب واليه
 المرجع والمآب

محمد
 علي

اَيُّ الدِّينِ اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

اولا

وَالَّذِي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

والذي اَمْنُووْهُوْ مَالِي كَانَتْ لَهُمْ

30380

